



جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش پرورش

تعلیم و تعلم عبادت است



# آشنایی با منابع و متون اسلامی

دوره کاردانی تربیت معلم

رشته آموزش دینی - عربی

۲۰۰۲

۴۹۷۷۰۳

آشنایی با منابع و متون اسلامی - دوره کاردانی تربیت معلم - رشته آموزش دینی - عربی

شاب  
ISBN 964-05-0949-3

۴۹۷۷

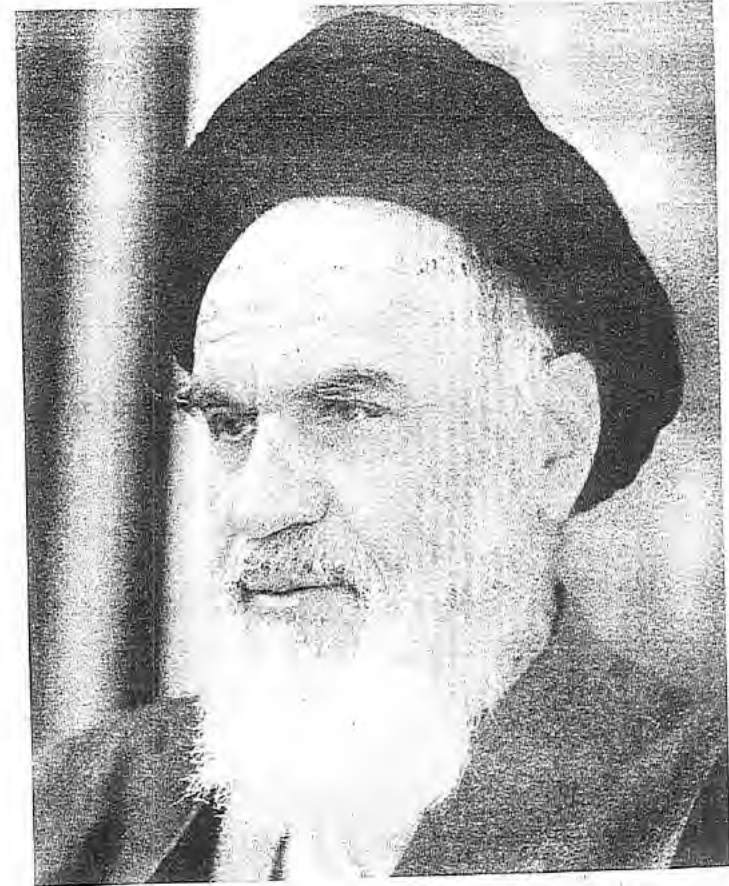
۷

قیمت در تمام کشور ۱۶۰۰ ریال

۱۳۸۰







### مقدمه

روزی نیست که کتاب یا کتابهای جدیدی با عنوانهای مختلف در باره مسائل اسلامی سر از چاپخانه‌ها بیرون نیاورده و بر شمار کتابهای موجود در این زمینه افزوده نگردد. بسیار طبیعی است که از خود پرسیم ریشه مطالب موجود در این کتابها در کجاست؟ آیا همه محتوا و مطالب یک کتاب صرفاً محصول فکر و اندیشه نویسنده آن است و نویسنده به هیچ وجه از مآخذ و منبع دیگری استفاده نکرده است؟ و یا اینکه برعکس هیچیک از مطالب در اصل تازگی نداشته و فقط نویسنده مطالب کهنه را با بیانی تازه برشته تحریر در آورده؟ و یا مخلوطی است از این دو حالت، یعنی مقداری از مطالب نو و بی سابقه (تصنیفی) و مقداری هم بیان و تألیف مطالب موجود از قبل، بشیوه خاص خود نویسنده می باشد؟

بهر صورت امکان هر یک از حالات فوق وجود دارد ولی معمولاً نوشتارها و گفتارهای اسلامی در ریشه و مغز متکی بیک عده منابع اصیل هستند که نویسندگان و گویندگان از آن منابع اخذ نموده و استنتاجات و برداشت‌های فکری خود را از آنها در قالبی متناسب با شرایط زمانی و مکانی مطرح می سازند، از این رو است که چه بسا یک مطلب واحد در کتاب‌های مختلف بسا بیان‌های مختلف عرضه شود.

ناگفته پیداست که افکار عامه مردم بیشتر از این طریق با معارف اسلامی آشنا شده و می شوند، لکن روح حقیقت جو و کمال طلب ژرف اندیشان تنها باین طریق اکتفاء نکرده و سراغ منابع و سرچشمه‌ها را می گیرد، آنها می خواهند نهرهای جاری را پشت سر گذاشته و خود را از سرچشمه‌های زلال جوشان سیراب سازند.

از اینرو باید سرچشمه‌ها را شناخت. کتاب حاضر گامی است در شناخت منابع و متون اسلامی و دریچه‌ای بسوی سیر در آن فضای بی پایان معارف و فرهنگ الهی، که امید است مورد استفاده علاقمندان مطالعات عمیق‌تر در فرهنگ اسلامی قرار گیرد.

جمع‌آوری و نگهداری علوم قرآن و آثار و احادیث پیامبر بزرگوار و سنت و سیره معصومین علیهم السلام و ثبت و تسبیب و تسنیح آنان در شرایطی که امکانات بسیار کم بوده است و سلاطین و ستمگران در محو آثار رسالت همه امکانات خود را به کار می گرفتند، کار آسانی نبوده است؛ که بحمدالله امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب بابرکتی همچون کتب اربعه و کتابهای دیگر متقدمین و متأخرین از فقه و فلسفه، ریاضیات و نجوم و اصول و کلام و حدیث و رجال، تفسیر و ادب و عرفان و لغت و تمامی رشته‌های متنوع علوم مشاهده می کنیم.

امام خمینی «قدس سره الشریف»

آن نرسد و فضای بی‌انتهائی را مآند که بال بلند پروازان در جستجوی کرانه آن بسته درآید. بعد از گذشت ۱۴ قرن از ظهور اسلام هنوز جز مقدار بسیار کمی از معارف و مفاهیم اسلامی مورد تجزیه و تحلیل کامل قرار نگرفته است و هنوز معادن بسیار عظیم بکر و دست نخورده از علوم و معارف در منابع اسلامی وجود دارد که هیچ دانشمندی بر گشودن آن دست نیازیده است.

چه بسا مطالب و مسائل اسلامی که تاکنون فقط بطور مجمل و کلی مطرح گردیده و هنوز آنطور که شایسته است مورد غور و موشکافی قرار نگرفته است. از اینرو هر دانش‌جو و دانش‌پژوهی که دامن همت بکمر زده و در این دریای بی‌کران بغواصی پردازد، محققاً ذرهای گرانبهائی بچنگ آورده و بجامعه نیازمند بشری اهداء خواهد کرد.

۲ - معرفی صحیح اسلام - متأسفانه در گذشته بسیار اتفاق افتاده است که بیگانگان اعم از مغرضین و غیر مغرضین در اثر سستی و غفلت ما در شناختن و شناساندن فرهنگ و معارف بسیار عظیم اسلامی بجهانیان از ما پیشی گرفته و با تحقیق و کنکاش در منابع و ذخائر ما علاوه بر استفاده‌های سرشار خود به معرفی فرهنگ ما نیز پرداخته‌اند! صرف نظر از اعمال غرض‌هایی که در این زمینه انجام داده و لطماتی که وارد کرده‌اند، پذیرفتن این مسئله بسیار سنگین است که حتی در این باره هم دست بسوی بیگانگان دراز کرده و بخواهیم با ذخائر و منابع خود از طریق آنان آشنا شویم، به خصوص که شناخت این منابع نه تنها مفید بلکه لازم و ضروری است. آشنائی هر چه بیشتر قشر جوان با منابع و متون اسلامی راه تحقیق را بر روی آنان گشوده و آنان باسانی خواهند توانست در شناختن و شناساندن معارف اسلامی گامهای بلند و مؤثری بردارند.

۳ - ضرورت‌های انقلاب اسلامی - اینک که بیاری خداوند متعال و رهبریهای امام بزرگوار امت و حرکت‌های قهرمانانه امت شهیدپرور، جمهوری اسلامی ایران برقرار گردیده و شعار نه شرقی، نه غربی را سرلوحه خط مشنی و سیاست خود قرار داده است، امت اسلام بیش از هر زمان دیگر نیازمند به اسلام عزیز است. ما برای حل مشکلات فراوان اجتماعی و سیاسی و اقتصادی فقط اسلام را داریم و بس و معتقد هستیم که اسلام جوا بگوی همه مشکلات ما بوده و درمان تمام دردهای ما را در تعالیم آسمانی خود دارد.

اکنون بیش از هر زمان لازم و ضروری است که ما از لابلای منابع عظیم اسلامی داروهای شفابخش دردهای خود را پیدا کنیم و بجهانیان ثابت کنیم که اسلام نه تنها دین زندگی بلکه بهترین برنامه زندگی بشر است.

آشنایی با «منابع و متون» در چه‌ای بسوی سیر و مطالعه و گام نهادن در راه «تحقیق» معارف اسلامی می‌باشد، و بدون آن مطالعه عمیق و تحقیق در معارف و مسائل اسلامی امکان‌پذیر نیست.

## شناخت منابع و متون اسلامی

### تعریف چند اصطلاح

قبل از بیان این ضرورت لازم است به چند اصطلاح و تعریف ضروری توجه نماییم: منابع و مأخذ - کتب مورد اعتمادی که حاوی و جامع مطالب اصیل و اساسی در یک رشته علمی خاص بوده و در زمانهای متمادی محل رجوع و استفاده و استناد مؤلفین و محققین باشند، منابع آن رشته علمی بشمار می‌روند. منابع جمع منبع<sup>۱</sup> به معنای سرچشمه و محل جوشش آب می‌باشد.

به منبع و بطور کلی هر کتاب مورد اطمینانی که قابل اخذ و نقل مطلب از آن باشد، مأخذ<sup>۲</sup> نیز گفته می‌شود و جمع آن مأخذ است.

متن<sup>۳</sup> و متون - به نوشتارهای اصیل باقیمانده از زمانهای گذشته که دارای شاخصیتی از لحاظ علمی و ادبی باشد متن و بجمع آن متون گفته میشود. منظور از متون اسلامی آن دسته از کتابها و مجموعه‌هایی است که در برگزیده اصول معارف و احکام اسلامی بوده و برای اکثریت معتبر باشند (مانند قرآن و کتب حدیث و اخبار).

### وجوه ضرورت شناخت منابع و متون

روح کمال جوی آدمی بلحاظ انگیزه فطری خود طالب آنستکه سرچشمه‌ها و ریشه‌ها را بشناسد و طبیعی است که هر طالب علمی بحکم فطرت خود سراغ منابع علمی را - که حکم سرچشمه‌ها را دارند - بگیرد. در بیان ضرورت و لزوم این شناخت می‌توان بموارد زیر نیز اشاره کرد:

۱ - غناء و وسعت منابع اسلامی - چنانکه در فصول بعد خواهیم دید، این یک حقیقت انکارناپذیر است که هیچ دین و آئین و هیچ مذهب و مسلکی از نظر وسعت و غنای منابع، بیای دین مقدس اسلام نمی‌رسد. منابع اسلامی در مثل، اقیانوس بیکرانی را می‌مآند که هیچ شناگری بساحل

۱ - منبع - از کلمه نج بمعنای خروج آب از چشمه مشتق است و بنوع بمعنای چشمه آب می‌باشد.

۲ - مأخذ - محل اخذ (محل گرفتن).

۳ - متن - در لغت بمعنای استواری و متین بمعنای محکم و استوار است.

در این مجموعه سعی شده است که بیاری خداوند تا حد امکان برخی منابع اصیل و مهم اسلامی به دانشجویان عزیز معرفی شود، باشد که به توفیق الهی این آشنائی زمینه‌ساز مطالعه و تحقیق و بهره‌گیری هرچه بیشتر از معارف اسلامی گردد.

## منابع و متون اسلامی

منابع فکری اسلام که در واقع منابع تغذیه اعتقادی و فلسفی و اجتماعی و حقوقی و تربیتی و اخلاقی مکتب اسلام می‌باشند عبارتند از:

۱ - قرآن یا کتاب‌الله

۲ - سنت یا مجموعه گفتار و کردار و شیوه عمل رسول اکرم (ص) و امامان معصوم (ع)

۳ - عقل

۴ - اجماع

از چهار منبع فوق فقط دو منبع قرآن و سنت مورد نظر کتاب حاضر بوده و عقل و اجماع از دایره بحث آن خارج است. همچنین نظر به اینکه درباره قرآن کریم بطور اختصاصی در کتاب درسی آشنائی با قرآن بحث شده است در اینجا فقط بطور مختصر به روش بهره‌یابی از قرآن و معرفی منابع لغت و معجم و پاره‌ای از تفاسیر اکتفاء می‌کنیم. اما قبل از شروع، یادآوری یک مطلب ضروری است:

گرچه در کتاب حاضر که هدف آن آشنا کردن دانشجویان با «منابع و متون» اسلامی است، علی‌القاعده باید به معرفی اجمالی منابع و متون اکتفا گردد، لکن همچنانکه قبلاً نیز اشاره شد از آنجائیکه «آشنائی با منابع و متون اسلامی» خود مقدمه‌ای برای مطالعه و تحقیق در معارف اسلامی می‌باشد و غرض، از این آشنائی در نهایت کسب و لو حداقل توانائی برای غور و بررسی و تحقیق و تدقیق در معارف گرانقدر اسلامی است، لازم می‌بینیم که در اینجا به اختصار به شرایط و مقدمات لازم برای تحقیق در منابع و معارف اسلامی اشاره نمائیم:

## شرایط کار تحقیقی در متون اسلامی

۱ - آزادی از قید عقائد شخصی - کسیکه می‌خواهد کار تحقیقی در معارف اسلامی و بخصوص در قرآن کریم انجام دهد و بعبارت دیگر بحقایق که معارف اسلامی مستضمن آنست برسد، باید قبل از هر چیز خود را از قید و بند عقیده و رأی شخصی خود برهاند و «اصل بیطرفی» را که یکی از اصول مهم تحقیق است مدنظر داشته باشد، و از اتکاء به عقیده و رأی شخصی

سخت بپرهیزد. محقق باید با کمال احتیاط سعی نماید با تئجریکه مقصود قرآن، سنت و حدیث است برسد، نه اینکه عقیده و نظر خود را بر آن تحمیل نماید، این اصل در زمینه هر نوع تحقیقی صادق است.

۲ - داشتن علم و اطلاع کافی - محقق باید علم و اطلاع کافی نسبت بمعارف اسلامی داشته باشد و دوره‌ای از «تتبع» را که همانا بررسی و پی‌جویی مطالب و آراء صاحب‌نظران می‌باشد، پشت سر گذاشته باشد تا حتی الامکان بتواند مطالبی را که بوسیله دیگران درباره موضوع مورد تحقیق گفته شده است در نظر آوزد و با توجه به آنها پیش رود، وگرنه با اندیشه خام و ضعیف و بدون تحصیل مقدمات، بی‌شروی در وادی حقایق بسیار دشوار و بلکه می‌توان گفت که ناممکن است و انسان را به نتیجه نهائی و مقصود و مطلوب تحقیق که همانا روشن کردن چهره حقیقت است نخواهد رسانید.

۳ - آشنائی با زبان عربی - در مراجعه به منابع، معاجم، کتب لغت و فسره‌نگامه‌ها و توانائی استفاده از آنها، آشنائی با زبان عربی لازم است.

بدون علم صرف، شناسائی کلمات، اشتقاق و ریشه لغات میسر نیست، و بدون احاطه به علم نحو، ترکیب جمل و معنی کردن صحیح عبارات امکان ندارد و لذا بدون اطلاع کافی از معانی لغات مفهوم حقیقی متون علمی بدست نمی‌آید، محقق باید بتواند بر راحتی از متون اصیل عربی استفاده نماید.

۴ - آشنائی با تاریخ اسلام - مسلماً دانستن تاریخ اسلام و توجه به حوادث و وقایعی که آیات و احادیث در ارتباط با آنها صادر شده و توجه به شأن نزول و ترتیب نزول آیات، مارا بهتر در جو صدور آنها قرار داده و به روشن بینی و آسان کردن بهره‌گیری از آیات و احادیث خواهد افزود. البته همچنانکه در درس شناخت قرآن آمده است شأن نزول مخصّص آیه نبوده و آیه را به مورد تاریخی آن اختصاص نمی‌دهد.

۵ - اطلاع از تفاسیر و نظریات مفسران - محقق باید در زمینه علم تفسیر به آراء و نظریات مفسران آشنا باشد و کتب مختلف تفسیر را بشناسد، تا در تحقیق خود از آنها استفاده نماید.

۶ - آشنائی با احادیث - با توجه به اینکه سخنان معصومین علیهم السلام بهترین شرح و تفسیر قرآن هستند، حدیث جایگاه مخصوص و لازم خود را در فهم قرآن و آگاهی از جزئیات تعالیم آسمانی در زمینه‌های مختلف دارد، و لذا آشنائی با منابع حدیث برای هر جوینده و محقق در قرآن لازم است.

۷ - طهارت نفس و آمادگی قلبی - برای دست‌یابی به مفاهیم بلند و ارجمند قرآنی و احادیث علاوه بر معلومات و آگاهی‌های نامبرده فوق، آمادگی قلبی و تقوی و طهارت نفس نیز لازم

۱ - «آشنائی با قرآن»، کتاب درسی تربیت معلم.

## فصل دوم

### قرآن کریم

#### یادآوری

در درس آشنائی با قرآن دیدیم که قرآن کریم مهمترین منبع فکری و سرچشمه حقایق و معارف اسلامی است که کتاب آسمانی و سند نبوت پیغمبر اکرم (ص) می باشد. قرآن کریم کلام خدای متعال و تعالیمی است که از مصدر عزت و مقام کبریا و عظمت الهی به پیغمبر اکرم (ص) نازل گشته و بوسیله آن راه سعادت به بشر نشان داده شده است.

قرآن کریم یک سلسله مواد علمی و عملی بجهان انسانی نشان می دهد که آدمی با بکار بستن آنها بسعادت این جهان و آن جهان نائل میگردد.

قرآن کتابی است که در بیانات خود هدفی جز راهنمایی مردم به سوی سعادت ندارد و اعتقاد درست و خلق پسندیده و عمل شایسته را که پایه های سعادت فرد و جامعه انسانی است با بیانی رسا تعلیم میکند «و تَزُنَّا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> یعنی کتابی که روشنگر همه چیز است بسوی تو فرستادیم.

قرآن معارف اسلامی را با سبک و بیان خاص خود القاء فرموده است و البته برای تفصیل آنها مخصوصاً توضیح مسائل فقهی مردم را به درخانه نبوت هدایت می کند، چنانکه می فرماید «و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۲</sup> یعنی قرآن را بتو نازل کردیم تا آنچه را که از جانب خدا بسوی مردم فرستاده شده است برای آنان روشن سازی.

قرآن کریم در بیان مقاصد خود بی آنکه مردم را بتقلید کورکورانه دعوت نماید با ایشان با زبان عادی و منطوق خداداد خودشان صحبت می کند و یکرشته معلومات را که انسان خواه ناخواه با فطرت خود درک میکند یادآور شده، تذکر می دهد که هرگز انسان نمی تواند از پذیرفتن آنها شانه خالی کند و از اعتراف بآنها سر باز زند.

خدای متعال می فرماید «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ إِلَّا نَزْلٌ»<sup>۳</sup> قرآن سخنی است که حق را از باطل جدا می کند، کلامی نیست که بیهوده و سرسری گفته شده باشد. مطلبی را که بیان می کند تا

و بلکه از شرایط بسیار مهم و اساسی است. چه، علاوه بر دیده عقل، چشم دل محقق نیز باید باز و سالم باشد تا بتواند مفاهیم مقدس قرآنی و روایی را دریابد. قرآن می فرماید «لَا يَسْمَعُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۴</sup> یعنی حقیقت قرآن را جز پاکان نمی توانند لمس نمایند. همانطور که برای دست سودن به آیات قرآن وضو و طهارت ظاهری شرط است، شرط مس و اتصال با حقیقت قرآن نیز طهارت قلبی و باطنی است.

کسیکه از روی تقوی به کار تحقیق می پردازد، از بسیاری از آفات در امان می ماند. فضل فروشی، شهرت طلبی، غرور علمی، تحمیل رأی شخصی خود بر آیات و روایات، دین و حقیقت را در خدمت دنیا و مقاصد پلید و مطامع مادی قرار دادن، جاه طلبی و امثال آن، آفاتی هستند که غالباً گریبان عالمان و محققان بی تقوا را گرفته و علم و تحقیق آنها را دام آنها قرار می دهند. اما آنکه از روی اخلاص و به قصد تقرب بدرگاه خدا گام در راه تحقیق می گذارد و قصد و نیت خود را از هر نوع آلودگی تصفیه می کند، علاوه بر اینکه گرفتار چنان آفاتی نمی شود، به جهت خلوص نیت و جمع شرایط، از توفیقات ربانی بهره مند شده و در درک حقایق و معارف از نصرت های غیبی و امدادهای باطنی نیز بهره مند میشود.

با توجه به نکات فوق الذکر، در فصل بعد به اموری که راهنمای محقق در کار قرآنی است می پردازیم.

۱ - سوره نحل آیه ۸۹.

۲ - سوره نحل آیه ۴۴.

۳ - سوره طارق، آیه ۱۴.

آنجا که شعاع دلالتش پیش می‌رود برای همیشه نسبت بهمه کس زنده و پاینده است، مانند سخنان معمولی مردم نیست که از جهاتی چند که فهم و تفکر می‌تواند به آن احاطه کند سنجیده شود و از بقیه جهات غفلت و اقبال در آن راه داشته باشد، بلکه کلام خدائی است که به هر بیدار و نهان احاطه دارد و از هر مصلحت و مقصد باخبر است.

از این رو به هر فرد مسلمان لازم است که چشم واقع بین خود را بگشاید و پیوسته متذکر این آیه شریفه بوده کلام خدا را زنده و پاینده تلقی نماید و بدانچه دیگران فهمیده و گفته‌اند قناعت نورزد و راه فکر و اندیشه را که یگانه سرمایه اختصاصی انسان است، و قرآن کریم آنهمه تأکید در بکار انداختن آن می‌نماید بر روی خود ننهد زیرا کتاب خدا برای همیشه و نسبت بهمه کس قول فصل و حجتی زنده است و چنین کتابی بفهم دسته معینی منحصر نخواهد شد.

خدای متعال می‌فرماید «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»<sup>۱</sup> یعنی مسلمانان مانند اهل کتاب نباشند که به آنان کتاب داده شده و در اثر طول مدت دل‌هایشان سخت شده معارف الهی را نپذیرفتند.

قرآن کریم از مردم می‌خواهد که بفطرت خود مراجعه کرده حق را بپذیرند، باین معنی که اولاً خود را برای قبول بی‌قید و شرط حق آماده سازند و حق را که خیر و نفع دنیا و آخرتشان در آن است، بی آنکه به وسوسه‌های شیطان و زمزمه هوس گوش دهند، قبول نمایند.

خدای متعال در وصف قرآن کریم می‌فرماید «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالْإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup> قرآن کریم مردم را بسوی حق و حقیقت راهنمایی می‌کند و بسوی راه راستی که از هر گونه کژی و نقصان و تناقضی بدور است هدایت می‌کند. و باز می‌فرماید «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِتِلْكَ هِيَ أَقْوَمُ»<sup>۳</sup> یعنی این قرآن مردم را بسوی دین و آئینی رهنمایی میکند که از همه آئین‌ها و روشها استوارتر است. در آیه دیگر سبب این توانائی و استواری و درستی اسلام را همان مطابقت اسلام با آفرینش انسان معرفی می‌کند، زیرا پرواضح است که آفریننده انسان به روش و راهی که خواسته‌های فطری و نیازمندیهای واقعی انسان را پاسخ می‌دهد و به بهترین وجهی انسان را کامیاب و خوشبخت خواهد ساخت، کمال آگاهی را دارد «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»<sup>۴</sup> یعنی برای پذیرفتن دین استوار باش، دینی که با آفرینش مخصوص انسانی که هرگز قابل تغییر و تبدیل نیست، توافق کامل دارد؛ دینی است که

۱ - سوره حدید آیه ۱۶.

۲ - سوره احقاف آیه ۳۰.

۳ - سوره اسرا آیه ۹.

۴ - سوره روم آیه ۳۰.

می‌تواند جامعه انسانی را اداره نماید و بهسر منزل سعادت برساند.

و باز می‌فرماید «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۱</sup>، یعنی کتابی است که بتو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیها بسوی روشنائی بیرون آوری.

قرآن کریم مردم را براه روشنی دعوت می‌کند که سر منزل مقصود را بروشنی نشان دهد. این راه، ناگزیر راهی خواهد بود که بخواسته‌های فطری انسان که همان نیازمندیهای واقعی اوست پاسخ درست بدهد و با نظری که عقل سلیم انسان میدهد توافق داشته باشد. و آن همان دین فطری است که اسلام نامیده می‌شود.

اما روشی که بر اساس هوی و هوس بنا شده باشد و همچنین شیوه‌ای که با تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان و... اتخاذ گردد، راهی جز فرو رفتن در تاریکی نیست و درحقیقت بسیمودن طریقی است که به هیچ وجه رسیدن بمقصد را تضمین نمی‌کند. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَاتَ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»<sup>۲</sup>، یعنی آیا کسی که مرده بود و ما او را (بوسیله دین) زنده کردیم و به‌وی روشنائی دادیم که با راهنمایی آن در میان مردم راه زندگی را می‌یابد مانند کسی است که در تاریکیهای گوناگون فرو رفته و از آنها بیرون نخواهد آمد؟

بالاخره از همین جا به اهمیت و عظمت این کتاب مقدس از نظر اسلام و مسلمانان می‌توان پی برد. گذشته از اینکه قرآن مجید از زمان نزول خود تاکنون که چهارده قرن می‌گذرد، پیوسته در جامعه‌های گوناگون بشری از جهات مختلف مقام ارجمندی داشته و همیشه توجه جهانیان را به خود جلب کرده است.

آری قرآن کریم کتابی است آسمانی که پشتوانه آئین جهانی و همیشگی اسلام است و کلیات معارف عالیة اسلام در آن با بیانی جذاب ذکر شده است و از این نظر ارزش آن همان ارزش دین خداست. گذشته از این، قرآن کریم سخن خدا و معجزه جاویدان پیغمبر اکرم (ص) می‌باشد.

با توجه به آنچه فوقاً در مورد مراحل مقدماتی آشنائی با متون اسلامی و بخصوص قرآن گفته شد، اینک به ذکر نمونه‌ای از کتب لازم در هر قسمت می‌پردازیم:

#### ۱ - کتب لغت

قرآن در عین اینکه معجزه جاودانی پیامبر اسلام (ص) است، اولین و بسزراکترین منبع هدایت و تعلیم حقایق الهی نیز می‌باشد. یعنی برخلاف انبیاء قبلی که معجزه آنها از متن کتابشان

۱ - سوره ابراهیم آیه ۱.

۲ - سوره انعام آیه ۱۲۲.



جدا بوده، در اسلام این دو یکی می‌باشد.<sup>۱</sup> لذا از همان ابتدای نزول قرآن، یکی از عوامل عطف توجه دانشمندان، بخصوص دانشمندان اسلامی به زبان و لغت عرب گردید و در حقیقت این کتاب آسانی رونق و اعتباری بسزا به زبان و لغت عربی بخشید. چه، قرآن کریم در جهات مختلف مشتعل بر معارف ناب و بدیعی است که پیش از آن سابقه‌ای در زبان عرب ندانسته است و لذا این زبان را از هر جهت از معانی و مفاهیم وسیع، سرشار کرد.

از قرن‌ها پیش<sup>۲</sup> - و بخصوص با گسترش اسلام - مردان بزرگ ادب و لغت دست بکار شده و برای توضیح و تفهیم معانی بکر دینی کتابهای لغت مخصوص برای الفاظ قرآن و حدیث تدوین کردند که در آنها از میان معانی مرسوم در عرف عرب، مفاهیم و معانی که در متون دینی اختصاصاً بکار گرفته شده نیز مورد بحث و دقت قرار گرفته است. متقابلاً در سایر فرهنگ‌ها و کتب لغت عربی نیز کم و بیش معانی وارد شده از طریق قرآن و حدیث نیز بچشم می‌خورد. بنابراین در حال حاضر کتب لغت عربی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد که ذیلماً برای آشنائی دانشجویان به معرفی چند نمونه از متداول‌ترین آنها - که حتی الامکان در دسترس نیز باشند - می‌پردازیم:

#### الف - کتابهای لغت عربی مخصوص قرآن و حدیث

۱ - «مفردات فی غریب القرآن» مشهور به «مفردات راغب» - این کتاب یک جلد و به عربی است مؤلف آن راغب اصفهانی (متوفی به سال ۵۰۲ هـ.ق) می‌باشد. راغب در شرح و توضیح معانی مختلف قرآن، به آیات دیگری که واژه مزبور در آن بکار رفته، استناد کرده است و در شرح مفاهیم متعدد آنها گاه به شعر و ادبیات عرب نیز متوسل شده است. این کتاب برای تحقیق در لغات قرآنی مرجع بسیار مفیدی است و اغلب مفسرین نیز در تفاسیر خود از آن استفاده کرده‌اند (مانند المیزان)، و اخیراً به فارسی ترجمه شده است.

۲ - قاموس قرآن - فرهنگ معاصر واژه‌های قرآن در هفت جلد است که توسط آقای سیدعلی اکبر قرشی به زبان فارسی تألیف شده است (تاریخ چاپ ۱۳۵۲ ه.ش). در این کتاب، شرح معانی و مفاهیم مختلف هر یک از لغات و کلمات قرآن به ترتیب الفباء، با توضیح و تفسیر برخی آیات مربوطه آمده است.

این فرهنگ از آنجا که عقاید و اقوال مفسرین مختلف و علمای لغت را با استفاده از کتب لغت و تفسیر جمع کرده، و خود نیز نظریاتی در معانی و تفاسیر واژه‌ها ابراز داشته است، علاوه بر جنبه فرهنگ لغات بودن، تا حدودی تفسیر قرآن نیز بشمار می‌رود.

کتابهای مذکور با توجه به اینکه فارسی هستند با سهولت بیشتری می‌توانند مورد استفاده

دانشجویان قرار گیرند.

۳ - مجمع البحرین - مؤلف آن شیخ فخرالدین طریحی از علمای شیعه و لغت‌شناس معروف قرن ششم و هفتم هجری (متوفی به سال ۶۲۰ هـ.ق) است. این فرهنگ برای لغات قرآن و حدیث نوشته شده که اخیراً در ۶ جلد چاپ شده است و بزبان عربی است. در این کتاب ریشه لغات بر اساس حرف آخر و سپس حرف اول و بعد حروف وسط تنظیم شده است و توضیح لغات دارای شواهدی از قرآن و حدیث می‌باشد و در این زمینه بسیار مفید و آموزنده است.<sup>۱</sup>

#### ب - فرهنگهای زبان عربی

کتابها و فرهنگهای بسیاری وجود دارد که مربوط به زبان عربی است و لذا تنها شامل کلمات قرآنی نمی‌باشد. در اینجا برای نمونه به ذکر چند مورد از فرهنگهای قدیم و جدید اکتفا می‌کنیم:

۱ - لسان العرب - این کتاب عربی به عربی و شانزده جلد است که تألیف ابن منظور مصری در قرن هشتم هجری قمری است و به ترتیب حرف آخر از حروف اصلی کلمه و بعد حرف اول و بعد حرف وسط تدوین شده است. لسان العرب حاوی نظریات تحقیقی بسیاری از فرهنگ - نویسان معروف مانند جوهری (در صحاح اللغه) و ابن اثیر (در النهایه فی غریب الحدیث والاثیر) نیز می‌باشد و لذا ما را از مراجعه به آنها مستغنی می‌کند.

لسان العرب یکی از معاجم عربی و اصیل برای تحقیق در واژه‌ها است. شواهد، مثال فراوان از شعر، مثل و ادبیات عربی و آیات قرآن و حدیث برای معانی کلمات آورده است.

۲ - المنجد فی اللغة والاعلام - این کتاب از فرهنگهای جدید عربی به عربی است، مؤلف اصلی آن الاب لویس معلوف یسوعی از کشیشان مسیحی معاصر عرب در بیروت است. بعد از او نویسندگان زیادی در افزودن بر حجم آن کوشیده‌اند و لذا امروز این کتاب یکی از معاجم رایج و قابل استفاده است، اما ارزش تحقیقی و استنادی چندانی ندارد. قسمت اول آن در «لغت شناسی» با شرح معانی و مفاهیم مختلف واژه‌ها - ولی بدون استناد به آیه و حدیث و شعر - می‌باشد، و دارای «قرائد الادب» در فهرست و شرح ضرب المثل‌های عربی است. قسمت دوم آن شامل فهرست و شرح اعلام است.

۳ - فرهنگ جامع - این کتاب تألیف ا. سیاح و عربی به فارسی است. دارای واژه‌های ادبی و کلاسیک است، معانی مختلف واژه‌ها را بدون شاهد، مثال شعری یا آیه‌ای و حدیثی بیان کرده

۱ - کتب مشهور دیگر لغت قرآن و حدیث عبارتند از:

«لسان التنزیل» عربی به فارسی؛ «وجوه قرآن» عربی به فارسی؛ «مفردات القرآن» عربی به عربی؛ «مجمع القرآن و هو قاموس مفردات القرآن و غریبه» عربی به عربی؛ «مجمع غریب القرآن مستخرجاً من صحیح البخاری» عربی به عربی؛ «النهایه فی غریب الحدیث والاثیر» عربی به عربی؛ «کلمات القرآن و تفسیر و بیان» عربی به عربی و «نثر طوبی» به فارسی.

۱ - وحی و نبوت، استاد مطهری.

۲ - در مقدمه کتاب «وجوه قرآن» اسامی افرادی که از صدر اسلام در زمینه لغات قرآن کتاب تألیف نموده‌اند، آمده

است. این فرهنگ برای افرادی که توانایی استفاده از فرهنگ‌های عربی به عربی را ندارند، مناسب است. همچنین است «فرهنگ نوین» که ترجمه «القاموس المصری» تألیف «الیاس انطون الیاس» بوده و عربی بفارسی است.

#### ۴ - کشف الآیات

از زمانهای پیش مرسوم بوده است که در آخر برخی چاپهای قرآن فهرست القیائی کلمات قرآن را تحت عنوان کشف الآیات ضمیمه میکردند تا کسیکه یک کلمه از آیه مورد نظر خود را بداند، بتواند به کمک آن محل آیه مزبور و همچنین آیاتی که مشتقات آن کلمه در آنها بکار رفته پیدا کند، البته این نوع کشف الآیات را نمی‌توان فهرست همه الفاظ و لغات قرآن دانست. کشف الآیات فقط خود واژه و مشتقات آنرا (بترتیب فعلها و اسمها و...) و نشانی سوره و آیه را بما می‌دهد و ما خود باید به متن قرآن با آن نشانی مراجعه و آیات مورد نظر خود را بدست آوریم. اما در این مورد کتاب «المعجم المفهرسی لالفاظ القرآن الکریم» کاملتر از هر کشف الآیات می‌باشد که ذیلاً به معرفی آن می‌پردازیم:

المعجم المفهرسی لالفاظ القرآن الکریم - مجموعه بزرگی است که بوسیله محقق مصری محمد فؤاد عبدالباقی تهیه شده است. در اینجا نیز فهرست بندی مثل سایر کشف الآیاتها بر حسب ترتیب حروف اول ریشه‌های کلمات قرآن می‌باشد، اما برخلاف کشف الآیاتهای معمولی فقط به نوشتن کلمه و نشانی اکتفا نکرده بلکه تمام یا قسمتی از آیاتی را که کلمه مورد نظر یا مشتقات آن را شامل است نقل می‌نماید.

برای یافتن واژه‌ای در قرآن کریم و مطالعه آیاتی که واژه مزبور یا مشتقات آن در آنها بکار رفته، ابتدا مانند مراجعه به همه کشف الآیاتها، فرهنگها و معجمها بایستی کلمه را «ریشه‌یابی» کرد، یعنی حروف زاید آنرا تشخیص داد و به سه حرف اصلی کلمه رسید و «ریشه» آنرا یافت و در ذیل آن، کلمه مورد نظر را بدست آورد و آنگاه تمام یا قسمتی از آیه مربوط را ملاحظه نمود.

مثلاً برای یافتن کلمه «ایمان» یا مشتقات آن جهت تحقیق در کاربردهای مختلف آن در آیات قرآن، ابتدا باید بدانیم که اصل آن از «آمن» است یعنی حروف اصلی و ریشه‌ای آن: ا، م، ن، می‌باشد. سپس در قسمت «الف» و بعد از آن «م» و «ن» آنرا در معجم پیدا کرده و در ذیل آن «ایمان» و سایر مشتقات آنرا مانند: آمن، آمنوا، یؤمنون، یؤمنون، یؤمنون، یؤمنون، و مؤمنین و سایر مشتقات

۱ - سایر فرهنگهای معروف عربی عبارتند از:

«قاموس المحيط» عربی به عربی، «تاج العروس» شرح قاموس المحيط و عربی به عربی؛ «صحاح اللغة» عربی به عربی؛ «السنن الارب فی لغات العرب» عربی به فارسی قدیم؛ «مقایس اللغة» عربی به عربی؛ «المعجم الوسيط» عربی به عربی؛ «اقراب النوار» عربی به عربی. این فرهنگ بیش از المنجد قابل استناد است.

مانند: امانه و أمن و ... بدست آورد.

#### ۳ - کشف المطالب

قبلاً یادآوری یک نکته ضروری است: تهیه و تدوین کتابی که مشتمل بر فهرست بندی تمام موضوعاتی که در قرآن آمده باشد، کاری بسیار بسیار سنگین و ظریف و دقیق است که از عهد هر صاحب نظری نیز بدین سهولت ساخته نیست. زیرا قرآن که از مصدر علم نامتناهی خداوند نازل شده است، آنچنان از عمق، وسعت و عظمت معنی، آنهم در جهات گوناگون برخوردار است که انسان قادر به احاطه و اشراف بر تمام نکات، اسرار و ظرایف موضوعات آن نیست تا بتواند آنها را در چهارچوب عناوین محدود و معدودی درآورد. بلکه به میزان کوشش انسان در فهم بیشتر قرآن و توجه به اسرار و جهات معنوی، به همان اندازه قادر به درک مراتبی از مفاهیم و معانی علوی قرآن میشود. بنابراین با توجه به اینکه فهرست بندی نکات و موضوعات قرآنی فرع بر درک و احاطه بدانها می‌باشد، عملاً دست یافتن به چنان کتابی میسر نخواهد بود. از سوی دیگر چون اکثر این نوع کتب توسط اسلام‌شناسان غربی تألیف شده است، از کمبودها و نقائص زیادی برخوردارند. زیرا این افراد چون در زمینه فرهنگ اسلامی پرورش نیافته‌اند نسبت به روح اسلام و قرآن بیگانه بوده و به همین جهت در انتخاب آیات مربوط به هر موضوع از دید و بصیرت قوی، برخوردار نیستند؛ اما در عین حال در سطح خود تحقیقات قابل استفاده‌ای کرده‌اند، و لذا یادآوری نکته فوق به معنای بیفایده بودن این کتب نیست، ذیلاً به معرفی یک نمونه می‌پردازیم:

تفصیل آیات القرآن الحکیم - این کتاب فهرست موضوعی و نوعی کشف المطالب مقید می‌باشد و در مراحل مقدماتی، این کتاب می‌تواند به سهولت ما را با موضوعات قرآنی بسطور اجمال آشنا کند و راه را برای ادامه کار هموار نماید. این کتاب که در اصل از «ژول لایوم» خاورشناس مشهور فرانسوی است، توسط محمد فؤاد عبدالباقی مصری از فرانسه بعبی ترجمه شده است. مترجم برای تکمیل آن، بخش دیگری را نیز در پایان کتاب بنام «مستدرک» افزوده است. مستدرک نیز از تحقیقات «ادوارد مونتیه» اسلام‌شناس فرانسوی است که آیات قرآنی را در ذیل ۵۰۰ لغت به ترتیب حروف الفباء جمع‌آوری کرده است. تفصیل الآیات القرآن الحکیم به ضمیمه مستدرک آن، همراه با ترجمه فارسی برگرفته از آقای مهدی الهی قمشه‌ای، منتشر شده است.

تفصیل الآیات دارای ۱۸ باب است که هر باب آن نیز به نوبه خود به موضوعات فراوانی تقسیم می‌شود. برای استفاده از آن میتوان به فهرست موضوعی که در پایان کتاب آمده مراجعه کرد. در پایان کتاب فهرست مطالب تفصیل الآیات و مستدرک به ترتیب حروف الفباء تنظیم شده است.

#### ۴ - کتب علوم قرآن

چنانکه می‌دانیم، مقصود از علوم قرآن، علوم خاصی است که با نزول قرآن مجید پیدا شده و علم بدانها برای درک و فهم قرآن لازم است، اصطلاح علوم قرآن در میان دانشمندان گذشته را با اصطلاح شناخت قرآن در زبان امروز میتوان معادل گرفت.

#### ۵ - ترجمه‌های قرآن

ترجمه‌های قرآن بطور کلی در سه نوع خلاصه میشود:

۱ - ترجمه‌های تحت‌اللفظی (ترجمه لغت به لغت) - در این نوع، ترجمه الفاظ در زیر متن نوشته میشود، این نوع ترجمه از قدیم مرسوم بوده است لیکن بلحاظ اینکه جمله‌بندی عربی متفاوت از جمله‌بندی فارسی است معمولاً مفهوم درست و کامل آیات را نمی‌رساند. این نوع ترجمه بیشتر برای کسانی که با استخوان‌بندی زبان عربی آشنایی داشته و فقط احتیاج به معانی لغات پیدا می‌کنند قابل استفاده می‌باشد مانند ترجمه کاظم معزی.

۲ - ترجمه‌های روان - در این نوع، سعی میشود ترجمه متن به فارسی سلیس و بدون توجه به ترتیب کلمات عربی و مطابق دستور و قواعد ترکیب جملات در زبان فارسی آورده شود و گاهی ترجمه در صفحه مقابل متن و گاهی در ستونی مقابل متن نوشته میشود.

از جمله این گونه ترجمه‌ها می‌توان ترجمه مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای و نیز ترجمه‌های رضا سراج، حاج شیخ محمود یاسری، ابوالقاسم پاینده و زین العابدین رهنما و عبدالمحمد آبتی را نام برد.

البته در این نوع ترجمه هم گاهی مغز و محتوای آیه فدای سلیسی و روانی ترجمه میشود که طبعاً بدون اشکال نیست.

۳ - ترجمه قرآن بدون متن عربی - این نوع ترجمه بیشتر برای ترجمه قرآن بزبانهای بیگانه (بیگانه از اسلام) مناسب است و کشورهای اسلامی غیر عرب زبان بهتر است همیشه متن عربی را با ترجمه همراه نمایند تا اولاً مسلمانان هر چه بیشتر با خود قرآن و روح آن آشنا شوند ثانیاً اگر در ترجمه سهواً یا عمداً اشتباه یا تحریفی راه پیدا کرده باشد، براحتی قابل تشخیص باشد.<sup>۱</sup>

۱ - مراجعه فرماید به بحث «علوم قرآن و تاریخچه آن» در کتاب «آشنائی با قرآن» سال اول مراکز تربیت معلم.  
۲ - در مورد ترجمه قرآن به زبانهای بیگانه، میتوان به ضمیمه «آشنائی با قرآن» کتاب درسی تربیت معلم مراجعه کرد.

#### کتب تفسیر قرآن

برای آشنایی بیشتر با مفاهیم قرآنی و آگاهی از نظریات دانشمندان و صاحب نظران در این زمینه لازم است ابتدا با تاریخچه مختصری از علم تفسیر آشنا شده و سپس به بررسی تفاسیر نوشته شده بر قرآن پردازیم.

#### تاریخچه مختصری از علم تفسیر

حضرت پیغمبر (ص) قرآن را هم از لحاظ قرائت و هم از لحاظ تفسیر و توضیح آیات، به اصحاب یاد میداد «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۱</sup> ترجمه: حضرت محمد (ص) آیات خدا را بر مردم میخواند و آنان را از اخلاق ناشایست پاک و پاکیزه می‌ساخت و کتاب و حکمت تعلیمشان میکرد.

چنانکه دیدیم «کتاب وحی» آیات را می‌نوشتند و هر مسلمانی باندازه استعداد خود قرآن را حفظ میکرد و دانستیم که بعضی از صحابه تمام آن را از بر داشتند که آنان را «جماع القرآن» نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

#### طبقات مفسرین از نظر اهل سنت

طبقه اول - پس از وفات آن حضرت عده‌ای از صحابه تفسیر و تعلیم قرآن را بعهده گرفتند و مرجعی برای مسلمانان در آموزش قرآن شدند. آنان مطالب تفسیری را غالباً بشکل روایات مستندی از رسول خدا (ص) نقل میکردند که مجموعاً بالغ بر دوست و چهل و چند حدیث است که سند بسیاری از آنها هم ضعیف می‌باشد.<sup>۳</sup> گاهی هم نظر خود را بدون آنکه به پیامبر خدا (ص) نسبت دهند، بیان میکردند.

متأخرین اهل تفسیر قسم دوم را نیز بمنزله احادیث نبوی تلقی میکردند با این بیان که: صحابه از خودشان چیزی نمی‌گویند و لابد این مطلب را از منبعی گرفته‌اند.

قسمت اعظم این اظهارنظرها مربوط به شأن نزول آیات و مقداری هم مطالبی است که از

۱ - سوره جمعه (صحت و دوم) آیه ۲.

۲ - رجوع شود به فصل جمع و تدوین قرآن در کتاب «آشنائی با قرآن» سال اول مراکز تربیت معلم.

۳ - قرآن در اسلام ص ۷۳.

علمای اهل کتاب (یهود و نصاری) - که ایمان آورده بودند - اخذ شده بود؛ ولی روشن است که این اظهار نظرها را نمی‌توان بمنزله روایات نبوی دانست. سیوطی از مفسرین صحابه ده نفر زیر را بعنوان مشهورترین آنان نام می‌برد:

«خلفای اربعه - ابن مسعود - ابن عباس - ابی بن کعب - زید بن ثابت - ابوموسی اشعری و عبداللہ بن زبیر».

«درباره تفسیر از خلفای سه‌گانه بسیار کم روایت شده ولی از علی (ع) روایات بسیاری رسیده است» سیوطی سپس درباره علی (ع) مینویسد:

«راوی گوید علی (ع) را دیدم که سخنرانی میکرد و می‌فرمود از من سؤال کنید بخدا قسم از هر چه پرسید جواب میدهم. از کتاب خدا پرسید سوگند به پروردگار که هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه زمان و مکان نزولش را میدانم که آیا بهنگام ثب نزول یافته است یا در موقوف روز؟ و این نزول در کثمت بوده است یا در کوهستان (یا در هر مکانی دیگر)».

«ابن مسعود مفسر معروف صحابی می‌گوید: قرآن بر هفت حرف نازل شده و هیچ حرفی از آن نیست مگر اینکه ظهر و بطن (ظاهر و باطن) دارد و علم ظهر و بطن هر دو در پیش علی (ع) است»<sup>۳</sup> غیر از افراد نام‌برده بالا مفسرین دیگری نیز در میان صحابه بوده‌اند مانند: انس بن مالک، عبداللہ بن عمر، جابر بن عبداللہ<sup>۴</sup> و...

در میان تمام مفسرین صحابه چهارتن از همه معروف‌ترند که عبارتند از علی (ع)، ابن عباس، عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب<sup>۵</sup>.

منابع تفسیر در عصر صحابه عبارت بوده است از: ۱ - قرآن ۲ - پیامبر (ص) ۳ - اهل کتاب ۴ - اجتهاد و استنباط خودشان.<sup>۶</sup>

مشخصات تفسیر در این دوره عبارت بوده است از:

۱ - تمام قرآن تفسیر نمی‌شد بلکه جاهائی که بنظر صحابه نیازمند توضیح بوده است، تفسیر می‌شد و این نیاز بتناسب دور شدن از عصر رسول الله (ص) بیشتر احساس میگردد تا زمانیکه بالاخره شامل تفسیر تمام آیات قرآن گردید.

۲ - در فهم معانی آیات در میان مفسران صحابه اختلاف بسیار کم بود.

۳ - غالباً به معنی مختصر و اجمالی آیات قناعت میکردند و تفصیل مطالب را لازم نمی‌دانستند.

۱ - مانند کعب الاحبار

۲ - قرآن در اسلام ص ۷۳ و ص ۷۴

۳ - الاتقان - جلد دوم (نوع هشتم) ص ۱۸۷

۴ - التفسیر والمفسرون - جلد اول ص ۶۳

۵ - شرح حال این چهار نفر را میتوان در مدرک سابق از ص ۶۵ تا ص ۹۲ ملاحظه کنید.

۶ - مدرک سابق ص ۳۷

۴ - اکتفا به توضیح معنی لغوی الفاظ یا مختصرترین وجه آن امری عادی بود.

۵ - در میان مفسران هنوز مذاهب مختلفی به چشم نمی‌خورد تا هر کسی در ضمن تفسیر از مذهب خود جانبداری کند و نیز استنباط احکام فقهی از آیات قرآنی خیلی نادر بود (زیرا احکام بوسیله حضرت پیغمبر بمدر کافی تعلیم و توضیح شده بود).

۶ - در این عصر کتابی درباره تفسیر تألیف نیافته بود.

۷ - در این دوره علم تفسیر بمنزله شاخه‌ای از علم حدیث بود.

تذکر - و اما در مورد کتاب تفسیر ابن عباس، باید گفت که انتساب این کتاب به ابن عباس درست نیست، بلکه بقولی فیروزآبادی آنرا جمع‌آوری کرده و بوی نسبت داده است، سلسله سند آن نیز ساختگی بوده و مورد قبول نیست.

مفسران صحابه را معمولاً طبقه اول می‌نامند و با این حساب، طبقه دوم مفسران تسابین می‌باشند.

طبقه دوم - پس از صحابه نوبت تفسیر به تابعین میرسد، یعنی کسانی که محضر رسول الله (ص) را درک نکرده و معلومات خود را از اصحاب آن حضرت کسب کرده‌اند.

منابع علم تفسیر برای این طبقه علاوه بر چهار منبع طبقه اول (کتاب الله - روایات نبوی - اهل کتاب - استنباط مفسر) روایات رسیده از صحابه میباشد.<sup>۷</sup>

از مشاهیر مفسرین تابعین می‌توان افراد زیر را نام برد:

الف - در حوزه تعلیمی مکه، از شاگردان ابن عباس: سعید بن جبیر - مجاهد بن جبیر - عکرمه (بنده آزاد شده ابن عباس) - طاووس بن کيسان یمانی - عطاء بن ابی رباح.

ب - در حوزه تعلیمی مدینه، از شاگردان ابی بن کعب: زید بن اسلم - اسیر الطالیه - محمد بن کعب القرظی.<sup>۸</sup>

ج - در حوزه تعلیمی عراق از شاگردان عبدالله بن مسعود: قتادة بن دعامة السدوسی - حسن بصری - عامر شعبی و...

و اما علی علیه السلام که عالمترین مسلمانان نسبت به معارف قرآن و اسلام بود، استاد اساتید و معلم بزرگترین مصلحان قرآن بود و میدانیم که ابن عباس یکی از شاگردان اوست.

۱ - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۹۷-۹۸. مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب (۷۲۹-۸۱۷ ه. ق) عالم لغوی و لغت‌نویس معروف ایرانی، صاحب کتاب قاموس (فرهنگ عربی به عربی) در کازرون شیراز متولد گردید. وی در ۷۷۰ ه. ق به مکه رفت و در طی عمر خود به اکثر کشورهای اسلامی سفر کرد. این دانشمند علاوه بر لغت در حدیث و تفسیر نیز کتاب نوشته است که یکی از آنها «توقیر المقیاس من تفسیر ابن عباس» می‌باشد.

۲ - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۹۹

۳ - التفسیر والمفسرون ص ۱۰۱

۴ - مدرک سابق ص ۱۱۴

۵ - همان مدرک ص ۱۱۸

برای تعلیم علی (ع) حوزه خاصی نمی‌توان در نظر گرفت زیرا او دریای متلاطمی بود که امواجش در سراسر جامعه اسلامی اثر می‌گذاشت و هر جا که امکان سخنی و خطابه‌ای پیش می‌آمد همانجا حوزه تعلیمی علی (ع) بود، چه مدینه چه کوفه چه نهروان چه صفین و....

مشخصات تفسیر این طبقه بشرح زیر بوده است:

۱ - وارد شدن مقدار زیادی از اسرائیلیات و نصرانیات<sup>۱</sup> در میان معارف اسلامی و مطالب تفسیری که از طریق مسلمان شدن تعداد زیادی از اهل کتاب سرچشمه گرفته بود و در اطراف موضوعاتی مانند: آفرینش انسانی، اسرار وجود، داستانهای گذشتگان و مخصوصاً انبیاء و... دور می‌زد.

این مطالب، بدون ارزیابی و بررسی و انتقاد به میان مطالب تفسیری راه یافت و اکثر روایات آن از عبدالله سلام و کعب الاحبار<sup>۲</sup> و... بوده است.

۲ - در تفسیر آیات بروایات رسیده از صحابه تکیه می‌شد و بدیهی است هر شاگردی بروایات مربوط به استاد خود استناد میکرد.

۳ - اولین پایه‌های اختلافات مذهبی در میان این طبقه پدید آمد.

۴ - اختلاف نظر و تفاوت رأی و سلیقه در تفسیر آیات کم‌کم بچشم خورد.<sup>۳</sup>

طبقه سوم - شاگردان دانشمندانی هستند که در طبقه دوم واقعند که نام بعضی از آنان را بردیم.

کار عمده این طبقه نیز روایت کردن احادیث نبوی در تفسیر آیات و نقل اقوال صحابه و گاهی هم اظهار نظر شخصی بود و همین اقوال است که مفسران بعدی آنها را روایات مسوقوفه شمرده‌اند؛ یعنی روایتی که در آن مروی عنہ (کسیکه روایت از او است) ذکر نشده است و این طبقه

۱ - مطالبی که از طرف علمای اهل کتاب (پس از مسلمان شدن) اظهار گردیده و بوسیله مسلمان روایت شده بر دو قسم است: قسمتی مربوط به یهود است که مأخذ آن تورات و سایر کتب دینی یهودیان است. این قسمت «اسرائیلیات» نامیده شده است. قسمت دیگر مربوط به مسیحیان بوده و مأخذ آنها انجیل و سایر کتب دینی آنان می‌باشد که آنها را «نصرانیات» می‌نامند؛ و چون آنچه از یهود رسیده بیشتر است، خیلی از اوقات بهر دو قسمت بطور کلی «اسرائیلیات» می‌گویند.

۲ - ابو یوسف عبدالله بن سلام بن الحارث، یکی از دانشمندان بزرگ یهود بود که در زمان حیات حضرت رسول اکرم (ص) مسلمان شد. روایاتی که در میان مسلمانان از وی نقل شده، یکی از منابع اسرائیلیات می‌باشد. علت عمده غیر مقبول بودن اسرائیلیات، بی اعتبار بودن مأخذ آنها است.

ابو اسحاق کعب بن مافع حمیری معروف به کعب الاحبار که در زمان عمر به سال ۱۷ هجری مسلمان شد، یکی از روحانیون یهود بود. وثوق مسلمانان و دانشمندان نسبت بوی مانند عبدالله سلام نیست و بعضی از علماء او را مورد اعتماد نمی‌دانند. داستان‌های مربوط به بنی اسرائیل و پیامبران گذشته و... از وی نقل شده است و بنا بر این کعب الاحبار یکی دیگر از منابع اسرائیلیات می‌باشد. وی در سال ۳۲ یا ۳۴ هـ ق از دنیا رفته است.

۳ - التفسیر والمفسرون، جلد اول، ص ۱۳۰

با طبقه دوم مجموعاً مفسران قدیم نامیده شده‌اند.

از دانشمندان طبقه سوم می‌توان: ربیع بن انس و ابوصالح کلیبی را نام برد.<sup>۱</sup>

طبقه چهارم - دانشمندان این طبقه درباره تفسیر به تألیف کتاب پرداختند و تعداد آنان زیاد و یکی از معروف‌ترین آنان ابن جریر طبری است.

این طایفه هم در تفاسیر خود روایات نبوی و اقوال صحابه را بشکل ضعیفین (ذکر تمام روایان در سند) نقل نموده و کمتر اظهار نظر میکردند، ولی طبری در ترجیح بعضی از اقوال نسبت به آراء دیگر اظهار نظر کرده است.

از همین طبقه است که طبقات متأخرین - از مفسران - آغاز می‌شود.

طبقه پنجم - مفسرانی هستند که اسناد روایات را حذف نموده و متن را بدون سند در کتابها درج کرده‌اند و فقط به نقل اقوال اکتفا نموده‌اند.

سیوطی گویند: «از همینجا بود که اقوال ضعیف و مردود به تفسیر راه یافت و صحیح و سقیم مطالب درهم آمیخت و هر کسی نظر شخصی خود را در ذیل آیات نوشت و آیندگان هم پنداشتند که هر کدام از این اقوال قبلاً مدرکی داشته است»<sup>۲</sup>.

مطلب مهم اینست، که قبل از آغاز این هرج و مرج در علم تفسیر روایات منقوله با وجود ذکر سند خالی از جعل و دستخوردگی نبوده است. علامه طباطبائی درباره این موضوع می‌نویسد: «ولی کسیکه با دقت در روایات معنن<sup>۳</sup> تفسیر، تدبیر نماید تردید نخواهد داشت که دسّ و وضع در میان آنها نیز فراوان است. اقوال متدافع و متناقض به تنها یک صحابی یا تابعی، بسیار نسبت داده شده، قصص و حکایاتی که قطعی‌الکذب است در میان این روایات بسیار دیده میشود. اسباب نزول و ناسخ و منسوخ که با سیاق آیات وفق نمی‌دهد یکی دوتا نیست که قابل اغماض باشد، و از اینجا است که امام احمد بن حنبل (که خود قبل از پیدایش این طبقه بود) گفته است: سه چیز اصل ندارند: مغازی (شرح غزوات) و ملاحم (پیشگوییها مخصوصاً درباره جنگهای آینده) و روایات تفسیر، و از امام شافعی نقل شده که از ابن عباس نزدیک به صد حدیث فقط ثابت شده است»<sup>۴</sup>.

طبقه ششم - دانشمندان تفسیر پس از طبقه پنجم می‌باشند که غالباً اهل تخصص در علوم مختلفه بوده‌اند و بدست آنان تحرّکی در روش تفسیر بوجود آمد. جلال‌الدین سیوطی می‌نویسد:

۱ - قرآن در اسلام ص ۷۶

۲ - الاتقان جلد دوم ص ۱۹۰

۳ - چون در روایات منقوله سند آن بشکل رُوِيَ عَنْهُ، عَنِ ذِكْرِ مِشْرُودِ آنرا معنن نامند.

۴ - قرآن در اسلام ص ۷۸

«سپس متخصصین علوم گوناگون به تألیف تفسیر پرداختند و آیات قرآن را از دیدگاه دانش خویش تفسیر نمودند و بنابراین عالِم نحو دربارهٔ اعراب و وجوه مختلف آن، و دانشمند کلام در مباحث کلامی و... داد سخن دادند» و آنگاه سیوطی برای علوم گوناگون تفاسیری را از دانشمندان مربوط برور کلام، بعنوان مثال ذکر کرده است که ما به دو نمونه از آنها اکتفا میکنیم که یکی تفسیر کتائب تألیف زمخشری در علم فصاحت و بلاغت و دیگری تفسیر کبیر فخر رازی در علم کلام است.<sup>۱</sup> همچنین نوشته است که بعضی از دانشمندان هم چند رشته از دانشهای گوناگون را در تفسیر خود ذکر نموده اند که بعنوان نمونه تفسیر «روح المعانی» آلوسی را می توان یاد کرد. خدمت این طبقه آن شد که: علم تفسیر را از حالت جمود درآورده و بصحلهٔ بحث و نظر وارد کردند.<sup>۲</sup>

### طبقات مفسرین از دیدگاه شیعه

آنچه در تقسیم طبقات فوق ذکر کردیم تسخولی است که از نظر دانشمندان اهل سنت در علم تفسیر جریان یافته است. ولی از نظر دانشمندان شیعه چون منبع روایات و ارزیابی اقوال تفاوت میکند، طبقات مفسرین نیز با آنچه ذکر کردیم متفاوت است. علامه طباطبائی در این زمینه می نویسد:

«شیعه بنص قرآن مجید قول پیغمبر اکرم (ص) را در تفسیر آیات قرآنی، حجت میدانند و برای اقوال صحابه و تابعین مانند سایر مسلمین هیچگونه حجیتی قائل نیست مگر از راه روایت از پیغمبر اکرم (ص)، جز اینکه بنص خبر متواتر «تَقَالِبُنِي»، قول عترت و اهل بیت را، تالی قول پیغمبر اکرم (ص) و مانند آن حجت می دانند و از این روی در نقل و اخذ روایات تفسیری، تنها به روایاتی که از پیغمبر اکرم (ص) و ائمهٔ اهل بیت (ع) نقل شده، اکتفا کرده اند و طبقات خود را به ترتیب زیرین بوجود آورده اند»

«طبقه اولی - کسانی که روایات تفسیر را از پیغمبر اکرم (ص) و ائمهٔ اهل بیت (ع) فرا گرفته اند و در اصول خود بطور غیر مرتب ثبت کرده، بروایت آنها پرداخته اند مانند زراره و محمد بن مسلم و معروف و جریر و امثال ایشان»<sup>۳</sup>

«طبقه دوم - اهل تألیفات اولی تفسیر مانند قرأت بن ابراهیم<sup>۴</sup> و ابو حمزه ثمالی<sup>۵</sup> و عیاشی

۱ - الاتقان جلد دوم ص ۱۹۰

۲ - قرآن در اسلام ص ۸۰

۳ - زراره و محمد بن مسلم هر دو از فقهای شیعه و خواص اصحاب امام پنجم و ششم امامیه میباشند و معروف و جریر هر دو از خواص اصحاب امام ششم اند.

۴ - قرأت بن ابراهیم کوفی صاحب تفسیر است.

۵ - ابو حمزه ثمالی از فقهای شیعه و از خواص امام چهارم و پنجم امامیه است.

و علی بن ابراهیم قمی<sup>۱</sup> و نعمانی صاحب تفسیر. شیوهٔ این طبقه مانند طبقه چهارم از مفسرین اهل سنت این بود که روایات مأثوره را که از طبقهٔ اول اخذ کرده بودند با اسناد در تألیفات خودشان درج میکردند و از هرگونه اعمال نظر خودداری مینمودند.» و سپس ادامه میدهد:

«طبقه سوم - طبقهٔ ارباب علوم متفرقه است، مانند: سید رضی<sup>۲</sup> در تفسیر ادبی خود و شیخ طوسی<sup>۳</sup> در تفسیر کلامی خود کسب تفسیر تسبیحان است و صدر المتألهین شیرازی<sup>۴</sup> در تفاسیر فلسفی..... و کسانی میان عده ای از علوم در تفاسیرشان جمع کرده اند مانند شیخ طبرسی<sup>۵</sup> در تفسیر مجمع البیان که از راههای مختلف لغت و نحو و قرائت و کلام و حدیث بحث میکنند»

### روشی تفسیر قرآن

برای تفسیر قرآن دو راه در پیش داریم:

الف - قرآن را بمدد روایاتی که وارد شده است تفسیر کنیم.

ب - مراد آیهٔ قرآن را با کمک گرفتن از آیات دیگر استخراج نماییم.

الف - تفسیر روایتی - استفاده از روایات همان روشی است که مفسرین قدیم به آن عمل میکردند (چنانکه گذشت)، منتها برادران اهل سنت فقط به احادیث نویری تکیه میکردند<sup>۶</sup> که تعداد آنها به دو بیست و پنجاه حدیث نیز نمی رسد، اما علمای شیعه به هزاران روایت (از پیامبر (ص) و ائمهٔ معصومین (ع)) دسترسی داشتند<sup>۷</sup>. اما با این حال چند صد یا چند هزار حدیث، برای تفسیر قرآن کافی نیست، و در برابر تیاذهای روز افزون جامعه جو ابگو نمی باشد؛ ولی هنوز «اخباریون» شیعه و سنتی بهمین طریقه عمل میکنند<sup>۸</sup> و در جا که روایتی در تفسیر آیه نصی یابند، توقف میکنند.

۱ - «عیاشی» محمد بن مسعود کوفی سمرقندی از اعیان علمای امامیه در نیمه دوم قرن سوم هجری می زیسته است. «علی بن ابراهیم قمی» از مشایخ حدیث امامیه و در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم می زیسته است به نقل از «ریحانة الادب».

۲ - سید رضی از اعیان فقهای امامیه و در شعر و ادب سرآمد اهل عصر خود بوده و نهج البلاغه از تألیفات (گردآوری شده سخنان علی (ع)) او است و در سال ۴۰۴ و یا ۴۰۶ هجری درگذشته (ریحانة الادب).

۳ - شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی که از اکابر علمای امامیه و کتاب «تهذیب» و کتاب «استبصار» که دو اصل از چهار اصل حدیث امامیه میباشند، تألیف او است و در سال ۴۶۰ هجری درگذشته (ریحانة الادب).

۴ - صدر المتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی فیلسوف نامی متوفای ۱۰۵۰ هجری قمری مؤلف کتاب اسرار الایات و مجموعه تفاسیر (روضات و ریحانة الادب).

۵ - فضل بن حسن طبرسی از اعیان علمای امامیه صاحب تفسیر مجمع البیان در ده جلد متوفای ۵۴۸ هجری قمری (ریحانة الادب).

۶ - و اگر قول صحابه را هم مختار میسرند، به آن جهت بود که احتمال میدادند از حضرت رسول (ص) آموخته باشند.

۷ و ۸ - قرآن در اسلام ص ۸۹

بدیهی است که چنین دانشمندانی نمی‌توانند از عهده تفسیر تمام آیات آنهم بطور همه جانبه برآیند. بنابراین برای فهمیدن قرآن و استفاده از تمام آیات آن و جوابگویی به نیازمندیهای جوامع بشری، چاره‌ای جز این نیست که آیات قرآن را بامد هم‌دیگر مورد مطالعه قرار دهیم. تفسیر قرآن بوسیله روایات را «تفسیر با اخبار» و یا «تفسیر با مأثور» (آثار رسیده از معصوم) می‌نامند که بعضی‌ها هم تعبیر «تفسیر روایی» از آن شیکند.

ب - تفاسیر غیر روایی - در این گونه تفاسیر، معمولاً علاوه بر استناد به روایات، بررسی معانی لغات، توجه به قرائات و اعراب آیات، ارجاع آیات به یکدیگر در نظر گرفته شده و مفسر با بکار گرفتن ذوق و زمینه مطالعات و معلومات خود به تفسیر آیات می‌پردازد. اما در همه این تفاسیر اصل اساسی حرمت تفسیر به رأی که پیشوایان آسمانی اسلام فرموده‌اند، باید مورد توجه قرار گیرد و هیچ گونه تحمیل عقیده شخصی به قرآن صورت نگیرد.

در تفاسیر غیر روایی از آنجا که محدوده تفسیر و برداشت از آیات قرآن با توجه به زمینه مطالعاتی مفسر، وسیعتر از تفاسیر روایی است، لذا این گونه تفاسیر از نظر محتوی در یک جهت قرار ندارند و هر دسته از آنها معمولاً در بعضی جهات از سایرین شاخص‌ترند. بدین اعتبار می‌توان این تفاسیر را به چند دسته زیر تقسیم کرد:

۱ - بعضی از تفاسیر غیر روایی بیشتر به جنبه‌های ادبی، فصاحت و بلاغت پرداخته‌اند.

۲ - برخی بیشتر مسائل فلسفی، کلامی و عرفانی را مورد توجه قرار داده‌اند.

۳ - گروهی جنبه‌های استنباط احکام را مد نظر قرار داده‌اند و بصورت آیات الاحکام درآمده‌اند.

۴ - دسته‌ای از آنان، کلیه جهات فوق را کم و بیش مورد عنایت قرار داده‌اند.

### تفسیر موضوعی

از دیدگاهی دیگر، معانی آیات قرآن را دو گونه می‌توان مطالعه کرد: یکی با ترتیبی که در سوره‌های قرآن نوشته شده است، و معمولاً کتابهای تفسیر قرآن بر این روش است که از سوره فاتحه آغاز و بسوره «ناس» ختم می‌شود؛ این نوع تفسیر را می‌توانیم «تفسیر مسلسل» (بشت سرهم) بنامیم. در برابر این نوع تفسیر، نوع دیگری وجود دارد که در آن موضوع خاصی را مانند: معاد، انسان، جامعه، عدل، علم، والدین و... در نظر گرفته و تمام آیات مربوطه را ملاحظه کرد و نظر قرآن را درباره آن موضوع بدست آورد.

۱ - البته باید توجه داشت که تفاسیر غیر روایی گاه روایات فراوانی را بکار گرفته و مد نظر دانسته‌اند، و تنها از جهت آنکه مفسر خود به بررسی و اظهار نظر و تحلیل و بیان مسائل و مطالب غیر از روایات پرداخته است، اصطلاحاً تفاسیر غیر روایی نامیده می‌شوند.

اینگونه تفسیر که «تفسیر موضوعی» نامیده می‌شود، برای معلم آن پر زحمت، ولی برای متعلم بسیار آسان و سودبخش است، و بطور متوسط در چند جلسه یک موضوع معین را می‌توان از دیدگاه قرآن بررسی کرد. معلم چنین تفسیری باید با قرآن کاملاً آشنا باشد و بداند که در هر موضوعی چه کلماتی ممکن است بکار رود مثلاً درباره رستاخیز، از کلمات: قیامت، ساعت، فارعه، واقعه، یوم الحصره، یوم التغابن و... می‌توان بعنوان کلیدی برای جمع‌آوری آیات استفاده کرد و در عین حال کلماتی مانند انشقاق، انقطاع، یوم الفصل و... را هم نباید از نظر دور داشت.

پس از جمع‌آوری آیات با یکی دوبار نظر اجمالی، باید آنها را دسته‌بندی کرد و سپس با دقت بیشتر و حتی با نظر انتقادی، این دسته‌بندی را بررسی و تکمیل کرد و آنگاه موضوع را زیر عناوین یا ماده‌های معینی تقسیم بندی نموده و بشکل گسترده‌تری درآورد.

برای فهمیدن موضوعات قرآن باید از احادیث صحیح و معتبری که از پیشوایان معصوم (ع) رسیده بحد کافی بهره برد، پس از گردآوری آیات و تنظیم موقت آنها و طرح اجمالی سرفصل‌های کوچکتر. بسیار بجاست که محقق دست از کار بکشد و روز دیگر آنها را مجدداً مطالعه کند. زیرا معمولاً در روز اول عیوب بحث و اشتباهات آن از نظر انسان بیشتر پوشیده می‌ماند ولی در روز دوم که با نظر تازه و دقیقی آیات ملاحظه می‌شود، بهتر می‌توان نواقص بحث را تکمیل کرد.

کتاب تألیف یافته درباره تفسیر موضوعی زیاد نیست و می‌توان مجلسی علیه الرحمه را در کتاب بحار الانوار یکی از پشروان این مطلب محسوب داشت که درباره موضوعات مورد بحث قبلاً آیات مربوطه را از سوره‌های مختلف قرآن جمع‌آوری و ذکر میکند و سپس به روایات مربوطه می‌پردازد. اکنون به معرفی نمونه‌هایی از کتب تفسیر برادران اهل سنت و شیعه می‌پردازیم:

### تفاسیر اهل سنت<sup>۲</sup>

۱ - تفسیر طبری - نام این تفسیر «جامع البیان فی تفسیر القرآن» می‌باشد و مؤلف آن ابو جعفر محمد بن جریر طبری اهل امل (مازندران) بوده که در سال ۲۲۴ ه. ق به دنیا آمده و بسال ۳۱۰ وفات یافته است. وی کتاب تاریخی بنام «تاریخ الامم و الملوک» نوشته است که بتاریخ طبری شهرت یافته است، همچنانکه تفسیرش نیز به تفسیر طبری معروف گردیده است.

۱ - در این زمینه، علاقه‌مندان می‌توانند به مجلدات تفسیر موضوعی قرآن از آیت‌الله جوادی آملی مراجعه نمایند.  
۲ - شاید برای هیچ کتابی در عالم این همه شرح و تفسیر نوشته نشده باشد، تا آنجا که فقط حدود ۵۲۰ عنوان کتاب تفسیر برای تمام قرآن یا بخشی از آن وجود دارد، و هر عنوان از آن نیز از یک الی بیست تا سی جلد را شامل می‌شود.

تفسیر طبری در سال ۲۷۰ پایان رسید و بزودی شهرت یافت و در زمان منصور بن نوح سامانی بفارسی ترجمه گردید<sup>۱</sup> و بنابراین یکی از قدیم‌ترین متن‌های زبان فارسی بشمار می‌آید.

درباره اطلاعات وسیع و مقام علمی طبری میان دانشمندان بعد از وی اتفاق نظر وجود دارد و کتاب تفسیر وی از نظر نقلی برای بسیاری از مفسران بعد از وی مرجع مهمی محسوب می‌شود، و از نظر تفسیر عقلی نیز خالی از اهمیت نیست.

این کتاب در سی جزء تنظیم شده و سیوطی درباره‌اش می‌گوید: «تفسیر طبری، بزرگترین و گرانقدرترین تفسیر است»<sup>۲</sup>.

پس از این دیدیم که «طبری» پس از نقل اقوال پیشینیان درباره آنها اظهار نظر میکند و پاره‌ای از آنها را بر پاره‌ای دیگر ترجیح میدهد و این عمل در آن زمان یعنی در قرن سوم هجری قدمی بزرگ درباره دقت نظر و فحص و بحث در اقوال مفسران سلف است.

۲ - تفسیر کشاف - نام کتاب «الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل» می‌باشد. مؤلفش ابوالقاسم محمود بن عمر ملقب به «جارالله» است که در سال ۴۶۷ هجری قمری بدنیا آمد، ولادت وی در قریه زمخشر از آبادی‌های خوارزم بود. وی در علوم ادبی استاد مسلم گردید و با قلم موشکافش نکات باریک ادبی و علم بیان و بلاغت را در این کتاب درباره آیات تشریح کرده است. وفات وی در سال ۵۳۸ در جرجانیه خوارزم اتفاق افتاد. وی از مدافین سرسخت معتزله بود و به آن افتخار میکرد<sup>۳</sup>.

۳ - تفسیر فخر رازی - نام این کتاب «مفاتیح الغیب» می‌باشد و مؤلف آن ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین طبرستانی ملقب به فخرالدین و معروف به ابن خطیب شافعی است که در سال ۵۴۴ متولد شده. تفسیرش در هشت جلد بزرگ بچاپ رسید، اما بدست خود او به پایان نرسیده است، ولی در اینکه چه مقدار از آن باقی مانده؟ و چه کسی آنرا به پایان رسانیده، اختلاف است که از جمله شهاب‌الدین خوئی دمشقی متوفای ۶۳۹ را برای اتمام آن نام برده‌اند<sup>۴</sup>. مطالب زیادی در این تفسیر جمع‌آوری شده که ربط زیاد به علم تفسیر ندارد<sup>۵</sup>. بهمین جهت بعضی از دانشمندان گفته‌اند در این کتاب همه چیز بجز تفسیر پیدا می‌شود<sup>۶</sup>.

۱ - دائرة المعارف فارسی کلمه «طبری»

۲ - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۲۰۵ تا ص ۲۰۹

۳ - همان مدرک ص ۴۲۹ تا ص ۴۳۱

۴ - همان مدرک ص ۲۹۱

۵ - چنان که ابو حیان در کتاب «بحر المحیط» گوید: «امام فخر رازی در تفسیرش مطالب زیادی را گرد آورده است

که علم تفسیر نیازی به آنها ندارد»

۶ - الاتقان سیوطی، جلد دوم، ص ۱۹۰

۴ - تفسیر بیضاوی - نام این کتاب «انوار التنزیل و اسرار التأویل» می‌باشد. مؤلف آن ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی متوفای ۶۸۵ ه. ق است که قسمت ادبی آنرا از کتاف زمخشری و مطالب مربوط به کلام و فلسفه را از تفسیر فخر رازی و مطالب دیگر را از تفسیر راعب اصفهانی استفاده کرده و خود نیز نکات جالبی را بر آن افزوده است. همچنین از اقوال صحابه و تابعین نیز استفاده کرده و یکی از محاسن آن، این است که اسرائیلیات بسیار کم دارد و جاهانی هم که از آن مطالب نقل کرده با کلمه «قیل» گفته شده به ضعف آنها اشاره کرده است. در اول تفسیر بیضاوی چاپ مصر، وفات وی را ۷۹۱ آورده و این تاریخ درست به نظر نمی‌رسد. از القاب این مفسر قاضی القضاة بوده و «بیضاء» نام یکی از آبادی‌های اطراف شیراز است که این دانشمند بدانجا منسوب است<sup>۱</sup>. این کتاب مکرراً به چاپ رسیده است.

۵ - بحر المحیط - اثیرالدین ابو عبدالله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان اندلسی که در سال ۶۵۴ ه. ق بدنیا آمده، تفسیرش در هشت جلد بزرگ تنظیم شده است. این کتاب برای کسیکه بخواهد وجوه اعراب الفاظ قرآن را بداند، مرجع اول و بسیار مهمی است. نوشته‌اند که تفسیر وی به کتاب نحو شبیه‌تر است تا به کتاب تفسیر، ولی با این حال مطالب تفسیری آن نیز قابل ملاحظه است<sup>۲</sup>.

۶ - تفسیر جلالین - تفسیر مختصری است به زبان عربی که جلال‌الدین محمد بن احمد محلی متوفای ۸۹۰ ه. ق آنرا شروع کرد و نیمی از آنرا نوشت ولی اجل مهلتش نداد و نتوانست تفسیر خود را تکمیل کند. پس از درگذشت وی شاگردش علامه جلال‌الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ ه. ق این کتاب را پایان رسانید و چون نام هر دو نفر جلال‌الدین بود به تفسیر جلالین معروف گردید. بعضی نوشته‌اند که جلال‌الدین محلی از اول قرآن تا سوره کهف را تفسیر کرد و نیمه دوم قرآن را سیوطی نوشت<sup>۳</sup> و برخی معتقدند که علامه محلی از اول سوره کهف تا سوره ناس را نوشته بود و سیوطی نیمه اول قرآن را تفسیر کرد<sup>۴</sup>.

این تفسیر چاپ‌های متعددی دارد که از جمله در حاشیه مصحف امیری به چاپ رسیده است.

۷ - تفسیر در المنثور - نام این کتاب «الدر المنثور فی التفسیر المأثور» می‌باشد که نویسنده آن جلال‌الدین سیوطی است.

این کتاب که شش جلد است، مختصر شده کتاب «ترجمان القرآن» سیوطی است که آیات

۱ - دائرة المعارف فارسی کلمه انوار التنزیل - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۲۹۷

۲ - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۳۱۷ و ص ۳۱۸

۳ - دائرة المعارف فارسی کلمه تفسیر جلالین

۴ - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۳۳۵



را با روایات تفسیر کرده و سند آنها را حذف نموده است.<sup>۱</sup>

۸ - تفسیر آلوسی - نام کتاب «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی» است و مؤلف آن ابو النناء شهاب الدین سید محمود افندی آلوسی میباشد.

ولادت وی در سال ۱۲۱۷ ه. ق در کرخ بغداد اتفاق افتاد. از کودکی بفهمیدن معانی کلام الله حریص بود. این کتاب در ۱۲۴۷ بیابان رسید.

آلوسی وقتی که از تفسیر ابوالسعود چیزی نقل میکند وی را «شیخ الاسلام» می خواند، همچنانکه بیضاوی را با کلمه «قاضی» و فخر رازی را با کلمه «امام» مشخص می نماید (ابوالسعود ابن محمد عماد یکی از فقهای مذهب حنفی است. وی تفسیری بنام «ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم» نوشته است).

۹ - تفسیر المنار - این تفسیر بیانات شیخ محمد عبده رئیس دانشگاه الازهر مصر است که بوسیله شاکر دوش، سید محمدرشیدرضا مدیر مجله «المنار» تنظیم شده و پیش از چاپ بنظر شیخ رسیده است.

سخنان شیخ عبده با علامت «قال الاستاذ» و نظرات سید با کلمه «اقول» تعیین شده است. سید محمدرشیدرضا یکی از دانشمندان غفلت زده ای بود که صدای رعد آسای سید جمال الدین اسدآبادی بوسیله مجله «العروة الوثقی» بگوشش رسید، وی را از خواب بیدار کرد و بمیدان جهاد علمی کشانید. وی معتقد است که این خروش مردانه سید خیلی از علما را بیدار کرده است و این مطلب در مقدمه تفسیر به صراحت آمده است.<sup>۲</sup>

از جمله مزایای این تفسیر توجه به سنت های اجتماعی قرآن است، ولی متأسفانه این کتاب ناتمام مانده و هنوز سوره یوسف به پایان نرسیده (دوازدهمین جلد تفسیر تمام شده) است. این تفسیر چاپهای متعددی شده است که چاپ دوم آن در سال ۱۳۶۶ ه. ق در مصر انجام گرفته است.

کسیکه پیش از همه تحت تأثیر تعلیمات شیخ عبده قرار گرفته و به روش او قرآن را تفسیر کرده است، شیخ محمد مصطفی مراغی می باشد.<sup>۳</sup>

۱۰ - تفسیر طنطاوی - نام این تفسیر «الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم» است که شامل عجایب طبیعت و ریزه کاریهای دستگاه خلقت نیز می باشد. مؤلف کتاب شیخ جوهری طنطاوی

۱ - التفسیر والمفسرون جلد اول ص ۲۵۶

۲ - مقدمه تفسیر «المنار» از جلد اول

۳ - التفسیر والمفسرون جلد سوم ص ۲۱۸ تا ص ۲۵۵ درباره شیخ عبده و شاگردش سید محمدرشیدرضا و مراغی

صحبت شده است.

جامع علوم گوناگون بود و زبان انگلیسی را بخوبی میدانسته است. وی کوشیده از برهان نظم و ارائه آیات الهیه بیشتر استفاده کند. می توان گفت که «تفسیر الجواهر» دائرة المعارفی است که مؤلف بمناسبت کلمات و جملات قرآن مجید، معارف گوناگون علمی و ادبی و اجتماعی و تاریخی و... را در آن گرد آورده است. بهمین جهت مطالعه این تفسیر بدون آشنائی بعلوم معاصر از یک طرف و نگارش سبک عربی آن از طرف دیگر میسر نیست. این کتاب در ۲۵ جلد و یک جلد ملحق نوشته شده و چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۰ ه. ق انجام گرفته است.

۱۱ - تفسیر فی ظلال القرآن - سید قطب نویسنده این کتاب برخلاف مفسران دیگر بجای نقل اقوال و کنجکاوی در لغت و قرائت و... برداشتهای خود را از قرآن بیان میکند و خود را در سایه نورانیت آن احساس می نماید، همچنانکه تفسیر خود را «فی ظلال القرآن» (در زیر سایه قرآن) نامیده است. وی در مقدمه جلد اول میگوید: «زندگی در سایه قرآن نعمتی است که تا کسی آنرا نچشد نمی تواند آنرا بشناسد و نعمتی است که عمر را پاکیزه و پربرکت میگرداند. خدا را سپاس میگویم که با بخشیدن این نعمت بر من منت نهاد و طعم شیرین آنرا بمن چشانید». این کتاب در سی قسمت که شامل ۳۰ جزء قرآن است تنظیم شده است و به ترجمه فارسی آن بنام «در سایه قرآن» اقدام گردیده است.

آنچه از تفاسیر قرآن در شماره های گذشته یاد شد، همگی بزبان عربی بودند که بعضی از آنها بفارسی ترجمه شده که در محل خود به آنها هم اشاره کردیم. اکنون نمونه ای از تفاسیر اهل سنت که بفارسی نگاشته شده باشد ذکر می کنیم:

۱۲ - تفسیر خواجه عبدالله انصاری - نام کتاب «کشف الاسرار و عده الابرار» است، ولی با عنوان فوق معروف شده است. مؤلف کتاب «ابو الفضل رشیدالدین میبندی» می باشد که در سال ۵۲۰ ه. ق آنرا نوشته است. این کتاب که به شماره ۱۵۸ جزء انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی در مطبعه مجلس تهران بچاپ رسیده، مقدمه ای دارد که برای معرفی کتاب قسمتی از آنرا عیناً در پاورقی نقل میکنیم.<sup>۱</sup>

۱ - «علت اینکه این تفسیر به تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف شد آن است که مؤلف چنانکه خود در مقدمه میگوید بر تفسیر خواجه عبدالله انصاری نظر داشته و آنرا در اختصار و ایجاز بحد اعجاز دیده است و بر آن سر شده که آنرا بشرح و بسط بیاراید، و مرغ سخن را در آن فضا بال و پری گشاید، و همجا در تلو کلام از ذرر کلمات پیر هرات، به استنباط و بناوین مختلف نقل کرده است. با کمال تأسف اصل تفسیر خواجه انصاری بدست نیست و تنها چیزی که از آن میدانیم سخن سیوطی است در طبقات المفسرین که اشاره به خواجه او کرده و گفته است: «وَقَسَّرَ الْقُرْآنَ زَمَانًا وَكُنَّ يَسْقُولُونَ إِذَا ذَكَرَ النَّفْسِ قَائِلًا أَذْكَرُهُ مِنْ مَاءٍ وَسَيِّئَةٌ تَفْسِيرٌ...» (خواجه قرآن را مدتی تفسیر میکرد و میگفت من در این تفسیر به یکصدوهفت کتاب از تفاسیر نظر دارم).

«از مطالعه و تصفح در این نسخ معلوم شد که کتاب مذکور (تفسیر میبندی) خزانهای است آکنده بتالی و جواهر، مشتمل بر تفسیر قرآن شریف به سبک مفسرین عامه، و محتوی بر قرائت و اختلافات آنها، و شأن نزول آیات، و بحث در سب

۱۴ - تفسیر کاشفی - نام این تفسیر «مواهب علیه» است که به تفسیر حسینی معروف گردیده و مؤلفش ملاحسین واعظ سبزواری یا واعظ کاشفی میباشد که در سالهای بین ۹۰۶ تا ۹۱۰ ه. ق وفات یافته است. تفسیرش بزبان فارسی و دارای مضامین عرفانی است که برای بیان آنها از نظم و نثر استفاده شده است. این کتاب در دو جلد است که در هر کدام تفسیر نیمی از قرآن آمده است. (صاحب اعیان الشیعه مؤلف این تفسیر را شیعه میدانند ص ۲۰۳ ج اول)

مؤلف این کتاب آثار زیادی داشته و از نخستین دانشمندانی است که کتب علمی و اخلاقی را برای استفاده عموم بزبان فارسی نسبتاً ساده‌ای تألیف نموده‌اند.

#### تفاسیر شیعه

نمونه‌های تفاسیر اهل سنت پایان رسیده و اینک نمونه‌هایی از تفاسیر شیعه را ذیلاً می‌آوریم:

۱ - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) - آورده‌اند که دو نفر از شیعیان بنام‌های: «یوسف بن محمد بن زیاده» و «علی بن محمد بن سیار» مطالب این تفسیر را در مدت هفت سال با املائی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته‌اند.<sup>۱</sup> ولی بنظر اهل فن این کتاب مجعول است و اعتباری ندارد و این نسبت نادرست می‌باشد.<sup>۲</sup>

این تفسیر یک جلد است و شامل تمام آیات قرآن نمی‌باشد بلکه سوره فاتحه و گروهی از آیات غیر مسلسل سوره بقره است که جمعاً بالغ بر یکصدوپنجاه آیه میشوند.<sup>۳</sup>

در تفسیر آیه «یومنون بالغیب» از اول «بقره» روایتی از سلمان نقل کرده که به افسانه‌های

احکام فقهیه، و تأویلات عرفانی بسبب صوفیه... که چابجا به اقوالی چند از خواجه انصاری مزین است، و از لحاظ تفسیر و تأویل و فقه و خبر و سیر (وسلوک) و حدیث و ادب و صرف و نحو و اشتقاق و کلمات صوفیه و مواعظ اخلاقی ایشان و منتخب اشعار بزرگان - بالانحص سنانی غزوتی و دیگران - کنایی است بی نظیر و بدیل و گنجی است بی‌شبه و مثیل...» (مقدمه جلد اول تفسیر خواجه عبدالله ص (ب) و (ج))

۱ - دائرةالمطارف فارسی، کلمه کاشفی

۲ - التفسیر والمفسرون، جلد ۲، ص ۷۹

۳ - شیخ محمدجواد بلاغی «روه» صاحب تفسیر آلاء الرحمن در مقدمه آن مینویسد (جلد اول، ص ۴۹):

«اماً تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) - همچنانکه در ضمن رساله مستقلی روشن ساخته‌ام - مجعول است و به دروغ به آن حضرت منسوب گشته است. اصولاً محتویات این تفسیر بر صق این سخن گواهی میدهد و تناقضات و مناقات سخنان دو راوی آن و نیز مطالب مخالف قرآن، شاهد مجعولیت آن می‌باشند. همچنان که علامه در کتاب خلاصه، و بعضی دیگر از دانشمندان به این موضوع اشاره کرده‌اند»

۴ - التفسیر والمفسرون ج ۲ ص ۸۴

ساخته شده شبیه‌تر است تا به روایت!

۴ - تفسیر عیاشی - مؤلف این تفسیر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی مکنی به ابوالنضر و معروف به عیاشی، از اکابر علما و فقهای شیعه و در عین حال مفسر معروف است. صاحب ریحانةالادب درباره وی می‌نویسد: «شیخ اجل، عالم فاضل، ادیب مفسر، محدث صدوق، و تفه از اعیان علمای فرقه حقه و اکابر فقهای اثنی عشریه عهد کلینی (محمد بن یعقوب) بلکه در طبقه مشایخ وی بوده و کشتی صاحب رجال معروف نیز از تلامذه او بوده و از او روایت می‌نماید و در علم و فضل و فهم و ادب و تبخر و تنوع علمی و حید زمان خود و روایاتش کثیر، و به اصول روایت بصیر و در طب و نجوم و قیافه و رؤیا و هر یک از ابواب فقهیه زیاده بر دوست کتاب تألیف داده که بقول ابن‌التیم، در بلاد خراسان رواجی تمام و اهمیتی بسیار داشته‌اند... و مهمترین آنها کتاب تفسیر اوست که بنام خودش - تفسیر عیاشی - معروف و به مزاق اخبار و احادیث اهل بیت اطهار (ع) بوده و بسیار شبیه به تفسیر «فترات» و تفسیر «علی بن ابراهیم» می‌باشد. عیاشی در بدایت حال عامی‌المذهب بوده و احادیث بسیاری از عامه استماع نموده و عاقبت... مذهب تشیع اثنی عشری را قبول کرده... سال وفاتش بدست نیامده و لکن بقریه هم طبقه‌های او که اشاره شد، از علمای زمان غیبت صغری و در اواخر قرن سوم هجرت میریخته و محتمل است که اوائل قرن چهارم را نیز دیده باشد.»

لغتنامه دهخدا<sup>۱</sup> خلاصه‌ای از همین مطالب را آورده و علاوه بر آنها نام پاره‌ای از مؤلفات وی را نیز ذکر کرده است. محدث قمی نیز تحت عنوان محمد بن مسعود سمرقندی (ابو النضر) شرح حال وی را آورده است.<sup>۲</sup>

۳ - تفسیر قتی - مؤلف این تفسیر ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم بن قمی میباشد که از علما و فقهای بزرگ شیعه و صاحب تألیفات مهمی است که یکی از آنها همین تفسیر مورد بحث می‌باشد که چنانکه گذشت شبیه تفسیر عیاشی بوده و تکیه به روایات دارد. صاحب ریحانةالادب می‌نویسد: «از اکابر و اجلاء و ثقات روایت و محدثین امامیه، بلکه از علماء و فقهای شیعه که موثق و معتمد و از مشایخ روایت کلینی (متوفای ۳۲۹ ه. ق) و دیگر مشایخ حدیث بوده... سال وفاتش بدست نیامد لکن حمزه ابن قاسم از اولاد حضرت ابوالفضل (ع) در سال ۳۰۷ هجری از او روایت میکنند.» محدث قمی می‌نویسد که در قسم قبری منسوب به وی است.

۱ - التفسیر والمفسرون، جلد سوم، ص ۱۴۱ کلمه عیاشی

۲ - کلمه ابونضر محمد بن مسعود

۳ - فواید الرحمن، تبی (اصول) علماء المذهب الجعفریه، تألیف حاج شیخ عیاش قتی، جلد دوم ص ۳۲۲

۴ - ریحانةالادب تألیف محمدعلی تبریز (مدرس) جلد سوم تحت عنوان قتی ص ۳۶۹.

مفسرین بعدی از این دو تفسیر (عبّاشی و قتی) بسیار نقل میکنند زیرا این در مورد اعتماد آنان است.

۴ - تفسیر تبیان - مؤلف این تفسیر ابو جعفر محمد بن حسن، ملقب به شیخ الطائفة است و در کتب اصولی و فقهی شیعه از کلمه شیخ بطور مطلق، وی را اراده میکنند. زندگانی این دانشمند بزرگ از ۳۸۵ تا ۴۶۰ ه. ق بوده و در هفتاد و پنج سالگی وفات یافته است.

در سال ۴۰۸ شیخ به بغداد رفت و نزد شیخ مفید به تکمیل معلومات پرداخت و پس از وفات وی به سید مرتضی علم الهدی پیوست و مدت ۲۳ سال شناگرد و مصاحب وی محسوب می شد. هنگامیکه سید وفات کرد (۴۳۶ ه. ق)، وی در بغداد بود. پس از این واقعه دوازده سال دیگر در همان شهر به ترویج مذهب تشیع پرداخت و در آن تاریخ در نزاعی که بین سنی و شیعه در گرفت، خانه و کتابخانه و منبرش طعمه حریق شد (۴۴۸ ه. ق). از آن پس به نجف رفت و تا آخر عمر هم در آن شهر اقامت جست. وی اول کسی است که نجف را مرکز علمی برای علمای شیعه قرار داد. دو کتاب از تألیفات وی بنام های «تهذیب» و «استبصار» جزء کتب اربعه معتبره شیعه می باشد. محدث قتی شرح حال او را تحت عنوان محمد بن حسن بن علی الطوسی آورده است.<sup>۲</sup>

شیخ علاوه بر مقام شامخ علمی در فقه و حدیث و... مفسر بزرگی هم بوده است، چنانکه طبرسی صاحب مجمع البیان از آن اقتباس و استفاده کرده و آنرا ستوده است. وی می نویسد: «تفاسیری که پیشینیان ما نوشته اند غالباً مختصر بوده است، مگر تفسیر تبیان نوشته شیخ اجل ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، که کتابی است که حقایق آن قابل اقتباس و علائم صدق مطالبش آشکار است. این تفسیر حاوی نکات ابتکاری و عصاره معارف است. مطالب مورد بحث را روشن ساخته و به تحقیقات عالیّه پرداخته است. الگوئی است که من از آن استفاده نمایان نموده و قدم جای پای او نهاده ام...». سید محسن حسینی عاملی صاحب اعیان الشیعه می نویسد که وی تفسیر تبیان را در کتاب دیگری خلاصه کرده است که «مختصر التبیان» نام داشته است.<sup>۳</sup>

۵ - مجمع البیان - نام مؤلف ابو علی فضل ابن حسن طبرسی ملقب به امین الدین یا امین الاسلام می باشد و نام کتابش «مجمع البیان لعلوم القرآن» است.

۱ - دائرة المعارف فارسی کلمه طوسی

۲ - فوائد الرضویه جلد دوم ص ۴۶۹

۳ - مقدمه مجمع البیان

۴ - اعیان الشیعه جلد اول ص ۲۰۲

نسبت وی را بعضی به طبرستان و برخی به تفرش دانسته اند و در مقدمه جوامع الجامع تقریباً ثابت شده است که طبرس معرب «تفرش» (که شهری است نزدیک کاشان) می باشد. طبرسی در سال ۵۲۳ در سبزوار ساکن بوده و در همانجا هم در سال ۵۴۸ ه. ق وفات یافته و جنازه اش به مشهد مقدس منتقل و نزدیک حرم رضوی (ع) مدفون گردیده است. از روایات - الجئات نقل شده که تألیف مجمع البیان در ذیقعدة ۵۳۴ پایان رسیده است و سپس کتشاف را خلاصه کرده و الکافی الشافی نامیده است، و در بعضی جاها از آن به تفسیر الوجیز تعبیر کرده است و سپس (چنانکه خواهیم گفت) تفسیر «الوسیط» خود را نوشته است.<sup>۲</sup> در این مدرک وفات او را در ۵۳۷ ه. ق ذکر کرده اند، ولی احتمالاً تاریخ اول دقیقتر می باشد.

طبرسی تفسیر خود را در مقدمه کتاب معرفی میکند و از آن مقدمه بر می آید که وی از کودکی شوق فراوانی به قرآن و علاقه شدیدی به نوشتن تفسیر آن داشته است، ولی تا سن شصت سالگی به این آرزو توفیق نیافته، اما پس از آن موفق شده است. وی تفسیر خود را بدون مطالب زاید و با نظم و اسلوبی عالی - که حاوی تمام انواع فنون مربوطه باشد - نوشته است و به ترتیب در باره قرائت، حجّت آن، اعراب، لغت، غوامض و مشکلات، و جوه معانی و شأن نزول و قصص و... بحث کرده است. در ضمن تفسیر در اثبات حقانیت شیعه کوشیده است، بدون اینکه به فرقه ای از فرق اسلامی توهین کرده باشد. در آغاز هر سوره مکی و مدنی بودن و عدد آیات و قرائات و... را ذکر کرده است، و در نتیجه این کتاب - همانگونه که خود اشاره کرده است - برای هر صاحب قتی از نحوی و قاری و... مفید است.

دانشمندی از اهل تسنن می نویسد:

«صرف نظر از شیعه بودن طبرسی و طرفداری وی از معتزله این یک حقیقت است که مجمع البیان کتاب عظیمی در موضوع خود می باشد و محتوای آن تبحر نویسنده اش را - در علوم و فنون مختلفه اسلامی - نشان میدهد. وی در هر قسمتی که بحث کرده با بیانی عالی بسخوبی از عهده مطلب بر آمده است».<sup>۳</sup>

مجمع البیان در مقدمه در ضمن هفت فن بطور مختصر و مفید در علوم قرآن بحث کرده است. از کتابهای مهم دیگر طبرسی می توان «اعلام الوری لأعلام الهدی» (آگاه کردن مردم نسبت به پرچم های هدایت) را نام برد که شرح حالی از معصومین (ع) است.

۶ - جوامع الجامع - نام کامل این تفسیر عبارت است از «جوامع الجامع فی تفسیر قرآن

۱ - دائرة المعارف فارسی کلمه طبرسی

۲ - التفسیر والمشرورن جلد دوم ص ۹۹

۳ - همان منبع ص ۱۰۴

المنجد» که طبرسی آنرا از دو تفسیر قبلی خود خلاصه کرده است. همچنانکه در مقدمه این تفسیر می‌نویسد:

«پس از انعام کتاب بزرگم در تفسیر (مجمع البیان) به کتاب «الکشاف عن حقائق التنزیل...» نوشته جارا الله العلامه (زمحشری) دست یافتم و آنرا خلاصه کردم و نامش را «الکافی الشافی» نهادم، هر دو کتاب مورد استفاده مردم قرار گرفت. فرژتدم اثر نصر حسن، از من خواست که کتاب سوّمی که حاوی مزایای هر دو تفسیر، در عین حال اختصار باشد برای وی تهیه کنم. در حالیکه هفتاد سال از سنّم گذشته بود. ولی اصرار وی سبب شد که به این کار اقدام نموده و چنین تفسیری را تهیه کردم و نام آنرا «جوامع الجامع» نهادم و در این کتاب از عبارات کثّاف استفاده نمودم؛ و این همان کتاب متوسطی است که حملش آسان بوده و خواندنش هم طول نمی‌کشد». چنانکه اشاره شده، این همان تفسیر وسیط است. بنا بر این علامه طبرسی سه کتاب در تفسیر نوشته است: یکی کبیر که همان مجمع البیان باشد دیگری وسیط که همین جوامع الجامع است و سوّمی وجیز (مختصر) که خلاصه کثّاف است و نام دیگر آن چنان که دیدیم الکافی الشافی می‌باشد.

۷ - تفسیر ملا صدرا - نام مؤلف محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی ملقب به صدر المتألهین و معروف به ملا صدرا است. این دانشمند تمام قرآن را تفسیر نکرده، بلکه بعضی از سوره‌های کوچک را تماماً و بعضی از سوره‌های بزرگ را بصورت ناقص تفسیر کرده است. معروفترین این تفسیرها، کتابی است که سوره فاتحه تماماً و سوره بقره تا آخر آیه ۶۲ (کُوْنُوْا قِرْقَرَةً خَاسِیْنِ) و سپس تفسیر آیه الکرسی در آن دیده می‌شود. این کتاب در مطبعه دارالعلم شیراز بقطع رحلی در سال ۱۳۳۲ ه. ق. به پایان رسیده است.

سوره فاتحه مقدمه‌ای ندارد و از توضیح اسامی آن آغاز می‌شود، ولی در اول تفسیر آیه الکرسی مقدمه‌ای دارد که در ضمن آن می‌نویسد:

«سپاس خداوندی را سزا است که بمن شرح صدری نسبت به اسلام مرحمت فرمود و نوری از جانب خود نصیب نمود و بر قول ثابت استوارم ساخت... و همت عالی بخشید تا جز بیاد او انس و آرام نگیرم.... پیکر مادی و تمام نیروهای آن را در راه تقرب به مولایم فانی ساختم و آرزوهای دنیوی را در راه او کنار انداختم....»

صاحب ریحانة الادب می‌نویسد: «ملا صدرا از اکابر فلاسفه و حکمای نامی اسلامی اواسط قرن یازدهم هجری که تمامی فنون تصوّف و کلام و فلسفه را جامع، و در تفسیر و حدیث نیز متبحر و باارع، و صاحب یدبضا و حکیمی است فاضل و متأهلی کامل، عابد زاهد محقق مدقق، بصیر عجیب الفطنه دقیق الفکره و نکات و دقایق تمامی فنون حکمت را با سر انگشت افکار

عمقیه خود حل نموده و گوی سبقت از اکابر حکمای سلف ربوده...». صدرا از تلامذه شیخ بهائی و میرداماد و میرفندرسکی بوده و از دو (نفر) اولی روایت نموده و عاقبت مقام او در حکمت الهی بالاتر از اساتید خود بوده و مسلم اهل عالم گردید. ملا محسن فیض کاشانی و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجانی هم از تلامذه صدرا و داماد وی بوده و این لقب فیض و فیاض هم از آن استاد معظمشان بوده است.... نوشته‌های نفسیری وی عبارتند از: تفسیر آیه الکرسی و تفسیر آیه النور و تفسیر آیه «و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَاهِدَةً» - تفسیر سوره الاعلی و آلم، السجده و سوره البقره تا آیه «کُوْنُوْا قِرْقَرَةً خَاسِیْنِ» و سوره الجمعة و سوره الحديد و سوره الزلزال و سوره الصّحی و سوره الطارق و سوره الطلاق و سوره الفاتحه و سوره الواقعة و سوره یس که هر یکی مستقل است....»

صاحب کتاب در شرح حال ملا صدرا پنجاه شماره از تألیفات او را نام برده است و از جمله می‌نویسد: «اصول کافی» که بنوشته روضات الجنات، به تمامی شروخی که بر احادیث اهل بیت عصمت (ع) نوشته شده، مزیت داشته و از همه آنها نافعتر و جلیل القدرتر می‌باشد... صدرا هفت مرتبه با پای پیاده حج نموده و در مرتبه هفتمی در سال یکهزار و پنجاهم هجرت در بصره وفات یافته و هم در آنجا مدفون است.»

۸ - تفسیر صافی - مؤلف کتاب محمد بن مرتضی، معروف به مولی محسن فیض کاشانی است. وی شاگرد و داماد ملا صدرا بوده و لقب فیض را هم او داده است. نام کتاب «الصافی فی تفسیر القرآن الکریم» می‌باشد.

فیض همان کسی است که تمام کتب اربعه را در کتابی بنام روانی گرد آورده و تنظیم کرده است و در هر جا که لازم دانسته شرح مختصری در ذیل روایات نوشته است. وی عالمی متبحر در اصول و فروع بوده و تألیفات بسیاری دارد و عمری طولانی (در حدود هشتاد سال) یافته است و فاش درحوالی هزار و نود هجری بوده است و مشرب عرفانی فیض بی شبهات به مشرب غزالی نیست.<sup>۲</sup>

فیض از تألیف تفسیر صافی در ۱۰۷۵ ه. ق. فارغ شده و منتخب و ملخصی از آن را بنام

۱ - هانری کرین در کتاب خود بنام «ملا صدرا» (ترجمه ذبیح الله منصور) می‌نویسد:

«تفسیر ملا صدرا از قرآن، یک تفسیر کامل نیست و تمام سوره‌های قرآن را مورد تفسیر قرار نداده بلکه بعضی از سوره‌ها را تفسیر کرده... تفسیر ملا صدرا بتصدیق تمام دانشمندی که آنرا خوانده‌اند بسیار قابل توجه است و از لحاظ تقویت مذهب شیعه اثنی عشری در نوع خود، یعنی در تفسیرهای قرآن بی نظیر می‌باشد و خوشبختانه این تفسیر که بر اساس عرفان شیعه بعمل آمده، در ایران با چاپ سنگی در شیراز بطبع رسیده است.» سپس صاحب کتاب حالت کشف و شهود و اشراقانی را از زبان خود ملا صدرا نقل میکند که خواندنی است.

۲ - فیض معتقد است که غزالی در اواخر عمر خود مذهب تشیع را اختیار کرده است (المحجة البيضاء فی احیاء

الاحیاء - اول ج اول)

«تفسیر اصفی» نیز تهیه کرده است. بگفته شاگردش سید نعمت الله جزایری، کتب و رسائل فیضی  
قریب دویست جلد است. نشوونمای فیض در شهر قم بوده است.

وی در تفسیر آیات به اختصار کوشیده مگر در جاهائی که شرحی لازم بوده است مانند  
اصول عقاید، سرگذشت پیامبران و غزوات رسول الله (ص) و...

روش تفسیری وی آن است که حتی المقدور از روایات اهل بیت (ع) استفاده کند.  
صافی پیشگفتاری دارد که در ضمن دوازده مقدمه درباره قسمتی از علوم قرآن بحث کرده  
است. مولی محسن فیض غیر از تفسیر صافی و اصفی کتاب سوّمی نیز بنام تفسیر مصفّی تهیه  
کرده است. تفسیر وی جنبه عرفانی نیز دارد و بارها در «بمبئی» (هند) و ایران به چاپ رسیده  
است.<sup>۲</sup>

۹ - تفسیر البرهان - نام مؤلف آن سید هاشم بن سید سلیمان بحرانی است که وفاتش در  
سال ۱۱۰۷ ه. ق بوده است. نام کتاب «البرهان فی تفسیر القرآن» میباشد که در چهار جلد بزرگ  
چاپ شده است. در جلد اول پیشگفتاری دارد که تحت ۱۶ عنوان درباره بعضی از مباحث علوم  
قرآن بحث کرده که همه آنها بشکل نقل روایت می باشد. اصولاً تمام مصنفات این دانشمند به  
همین شکل است، چنانکه محدث قمی می نویسد:<sup>۳</sup>

«کتب آن بزرگوار مجرد جمع و تألیف است و در آن بیان مطلبی و بحثی یا ترجیح قولی و  
اختیار مذهبی نشده، یا شده و خیلی کم است. معلوم نیست که این از قصور درجه سید اجل بوده،  
یا از جهت ورع و احتیاط او، چنانکه این مطلب از سید زاهد علی بن طاوس نقل شده....»

سید بحرانی با وجود زهد و ورع در مبارزه با فساد نیز در بحرین تلاش فراوان داشته  
است، چنانکه محدث قمی در ادامه مطلب بالا می نویسد: «این سید جلیل در امر به معروف و  
نهی از منکر و قطع دست ظلمه و حکام جور و نشر احکام دین در بلده بحرین معروف بوده و در  
تقوی و عدالت به مرتبه ای بوده که صاحب جواهر در معنی عدالت به ملکه (خوی ثابت) به او و  
مقدّس اردبیلی مثل زده....»<sup>۴</sup>

روش تفسیر در کتاب البرهان آن است که بنسبست هر آیه ای روایاتی را با شماره در ذیل  
آن نقل میکند.

کتاب «البرهان» در حقیقت تفصیل یافته و مفصل شده کتاب «الهادی و مصباح النادی»

۱ - روّضات الجنات بنقل التفسیر والمفسرون جلد دوم ص ۱۴۵ تا ص ۱۴۸

۲ - دائرة المعارف فارسی کلمه صافی

۳ - فوائد الرضویه جلد دوم ص ۷-۵. عنوان «هاشم بن سلیمان»

۴ - مدرک سابق

(راهنما و چراغ مجلس افروز) می باشد. در کتاب ریحانة الادب می خوانیم<sup>۲</sup>:

«سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل.... بحرانی، عالم فاضل، مدقق فقیه، عارف مفسّر،  
رجالی محدث، متبع امامی و در کثرت تتبع تالی مجلسی اش شمارند، و هر یک از تألیفات وی  
حاکمی از مراتب اطلاعاتش بوده و کثرت تتبع او را برهان لایح می باشد.... البرهان فی تفسیر -  
القرآن که در سال ۱۲۹۵ ه. ق در تهران چاپ شده.... از او است». تفسیر البرهان اخیراً در سال  
۱۳۳۴ شمسی مطابق ۱۳۷۵ قمری در چاپخانه آفتاب تهران بطبع رسیده و بعداً از روی آن افست  
شده است.<sup>۳</sup>

۱۰ - آلاء الرحمن - نویسنده این تفسیر، محمدجواد ابن حسن بلاغی نجفی متوفای ۱۳۵۲  
ه. ق و نام تفسیر «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» میباشد.

این تفسیر از اول قرآن تا آیه ۵۶ سورة نساء رسیده و از آن بعد مؤلف وفات یافته است.  
درباره روش تفسیری، مؤلف در مقدمه می نویسد: «روشی من چنین خواهد بود که باختصار کوشم  
و در عین حال با اصول علمی پیش روم و هر سخنی را از پیشینیان که دلیلی همراه ندارد رد کنم و  
کنار بگذارم و از خداوند بزرگ برای توفیق در این امر یاری می طلبم».

این تفسیر در عین اختصار محکم و خالی از اقوال ضعیف می باشد و در تفسیر آیات، از  
آیات دیگر قرآن استفاده کرده و به روایات معتبره نیز اشاره میکند و مطالب ابتکاری زیادی هم  
دارد.

در مقدمه جلد اول تفسیر مقداری از علوم قرآن مانند اعجاز و عدم تحریف و جمع و تدوین

۱ - مقدمه جلد اول البرهان ص ۵، جلد اول ص ۱۴۸ کلمه بحرانی

۲ - برای شرح حال شریف ابوالحسن ابن محمد طاهر مؤلف مقدمه، رجوع شود به ریحانة الادب جلد دوم ص ۳۷۰  
تحت عنوان شریف.

۳ - در اینجا لازم است به یک اشتباه بزرگ و نام یک عالم جعلی و خیالی اشاره کنیم؛  
معمولاً با این تفسیر یک جلد بزرگ دیگر بعنوان مقدمه چاپ می شود. این مقدمه پیشگفتاری است مفصل برای  
تفسیری بنام «تفسیر مرآة الانوار و مشکوة الاسرار» که نویسنده اش ابوالحسن شریف بن محمد طاهر است که دانشمندی متبحر  
بوده و تا اواسط سوره بقره قرآن را تفسیر کرده است. این مقدمه هیچ ربطی به تفسیر «البرهان» ندارد و گویا اولین بار بیانی  
چاپ کتاب خواسته است بهر آن تفسیر «البرهان» که تماماً روایات است مباحثی غیرروایتی هم وجود داشته باشد. بنابراین  
اگر مطلب بدینسان باشد عیبی ندارد، مشروط بر اینکه حق مؤلف اصلی این مقدمه نیز منظور گردد.

اما اشتباه بزرگ اینجا است که بعدها، این مقدمه و تفسیر را به شخصی بنام عبداللطیف گازرانی نسبت داده اند، در  
حالی که دانشمندی باین نام در نتیجه شناخته شده و علامه نوری هم در حال حیات خود باین اشتباه با خیانت کتباً اعتراض  
کرده است (ریحانة الادب، جلد دوم).

صاحب کتاب التفسیر والمفسرون بعنوان اولین شماره از تفاسیر شیعه این تفسیر را بنام همان مؤلف مسجول  
(عبداللطیف گازرانی) درج نموده و به شرح عقاید او پرداخته است (التفسیر والمفسرون، جلد دوم، ص ۶۶-۷۸) و عجب  
اینست که در میان یارهای از اهل فن هم این کتاب بنام «تفسیر عبداللطیف گازرانی» معروف گشته است.

قرآن مطرح شده و مباحث سودمندی بوجود آمده است. در کتاب ریحانة الادب چنین می‌خوانیم: «... بلاغی نجفی، فقیه اصولی، حکیم متکلم، عالم جامع، محدث بارع، رکن رکن علمای امامیه، و حصن حصین حوزه اسلامی، و مروج علوم قرآنی، و کاشف حقایق دینی، و حافظ نوامیس شریعه، و از مفاخر شیعه، و از شاگردان میرزا محمدتقی شیرازی و حاج آقا رضا همدانی و آخوند خراسانی... کتابهایی در موضوعات مختلفه با اصول طریقه (اعجاب انگیز و ابتکاری) که در همه آنها مبتکر می‌باشد - تألیف نموده که هر یکی در رشته خود بی نظیر و مایه افتخار است... ولادت شیخ محمدجواد بلاغی در سال هزار و دوست و هشتاد و چند از هجرت، در نجف و وفاتش هم در شب دوشنبه بیست و دوم شعبان هزار و سیصد و پنجاه و دو از هجرت (۱۳۵۲ ه. ق) در آن ارض اقدس واقع گردیده است».

۱۱ - الکاشف - نام کتاب «التفسیر الکاشف» و نام مؤلف علامه محمدجواد مثنویه است که از دانشمندان معاصر شیعه دز لبنان می‌باشد که اخیراً وفات کرده است.

وی در مقدمه تفسیر خود روش و علت نگارش این کتاب را توضیح میدهد و از جمله می‌نویسد: وقتی که کتابهای من - که درباره اصول عقاید نوشته بودم - مورد استقبال قرار گرفت به نگارش کتب بزرگتری اقدام کردم از قبیل: «معالم الفلسفه الاسلامیه» و... و پس از استقبال جامعه از این کتابها بفکر نگارش تفسیر افتادم و برای اینکه در مقابل استعمار و غرب زدگی نسل جوان ایستادگی کرده باشم، آنرا با جملاتی ساده و روان نوشتم. زیرا راه علاج را در این میدانم که ملتقان اسلامی باید با خلوص نیت، به مبارزه و تلاش پردازند تا حقایق اسلام بطور ساده و آسان در دسترس مردم قرار گیرد.

روش من در تفسیر آن است که اگر حدیث معتبری در دست باشد از آن استفاده میکنم و آنرا راهنمای خود قرار میدهم و اگر نه از ظاهر آیه و سیاق آن و آیات دیگر قرآن مدد میگیرم.<sup>۱</sup> چاپ اول این کتاب در هفت جلد در سال ۱۹۶۸ میلادی، مطابق ۱۳۴۶ هجری شمسی در بیروت به طبع رسیده است.

یکی از محاسن این تفسیر آن است که از اسرائیلیات کاملاً دوری جسته و مطالب را بطور مختصر و مفید با قلم عصری نگاهشته است.

۱۲ - العیزان - نام کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» و نام مؤلف علامه فقید سید محمدحسین طباطبائی رضوان الله علیه است.

این کتاب بوسیله دارالکتب الاسلامیه، در مطبعه حیدری تهران در بیست جلد بچاپ رسیده که چاپ آخرین جلد آن در ربیع الاول ۱۳۹۲ ه. ق، یعنی ده سال پیش از وفات مؤلف بزرگوار بوده

۱ - جلد اول ص ۱۷۹ کلمه بلاغی

۲ - مقدمه جلد اول ص ۵ تا ص ۱۷

است. این تفسیر از سال ۱۳۷۷ ه. ق، یعنی بیست و پنج سال پیش از وفات معظم له به ترجمه فارسی آن اقدام شده که جلد آخر آن اندکی پس از وفات علامه فقید منتشر گردیده است.

علامه طباطبائی از مفاخر علمای شیعه و از ذخائر عالم اسلام بود که در علوم مختلفه وارد و در علوم اسلامی متبحر بود. به هیئت قدیم و جدید کاملاً آشنائی داشت و در فلسفه سرآمد اقران و یگانه دوران بشمار می‌آمد.

در مجله مکتب اسلام چنین می‌خوانیم:

«استاد فقید علامه طباطبائی در بیست و نهم ماه ذی الحجه الحرام سال ۱۳۲۱ ه. ق در شهرستان تبریز چشم بجهان گشود، و روز یکشنبه هیجدهم محرم الحرام سال ۱۴۰۲ برابر بیست و چهارم آبانماه ۱۳۶۰ در ساعت ۹ صبح بدنیاال یک کنسالت طولانی، چشم از جهان بر بست، و در مجموع عمر هشتاد سال و هیجده روز خود مفاخری آفرید، آثاری بیادگار گذارد، شخصیتهایی را پرورش داد، تحولاتی در علوم اسلامی پدید آورد، و تألیفات بس ارزنده‌ای بجای گذارد و با رحلت خود، قلوب و دلهایی را داغدار کرد، و جهانی را از عشاق علم و فضیلت بسوک خود نشاناند، و با تشییع کم نظیری که در آن، شخصیتهای علمی، فرهنگی و سیاسی و دیگر طبقات، و در پیشاپیش همه، آیات و مراجع عظام حوزه، شرکت داشتند، در بالای سر حضرت معصومه (ع) نزدیک قبر مرحوم آیه الله خوانساری بخاک سپرده شد. سوگوئی وقتی جسد مطهر او را بخاک می‌نهادند، کوهی از علم و دانش را در دل خاک پنهان میکردند»<sup>۲</sup>

روش علامه در تفسیر المیزان - علامه طباطبائی در این تفسیر کوشیده است که آیه قرآن

۱ - سال بیست و یکم شماره دهم ص ۱۱

۲ - همین مجله درباره مراحل سیر و سلوک استاد می‌نویسد:

«... استاد قریب شصت سال سالک این راه بود و بر نتایج درخشانی از نظر صفای روح و کمال نفسانی دست یافته بود. پیمودن این راه بدون راهنمایی فردی با کمال، بسیار مشکل، و احياناً خطرناک است... و بقول مرحوم قاضی (استاد اخلاق و سیر و سلوک علامه طباطبائی) اگر کسی نمی‌از عمر خود را در یافتن فردی با کمال صرف کند، که دست او را بگیرد و بالا ببرد، - بارزه! -»

«ترقی و تکامل استاد در اخلاق و عرفان عملی، مرهون زحمات و هدایتهای معنوی استاد بزرگوار خود، عارف عظیم الشان و مفسر عالیقدر، صاحب مکاشفات و کرامات، مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی است که در عصر خود استاد اخلاق و هادی سالکان و عاشقان سیر و سلوک بود»

در این شماره از مجله تترهای زیر بچشم میخورد

«اسلام و حریت از استاد علامه طباطبائی - نظری و گذری بر زندگانی استاد... - عظمت قرآن و ویژگیهای تفسیر المیزان - فلسفه اسلامی و استاد علامه طباطبائی - ویژگیهای اخلاقی علامه - علامه طباطبائی آغازگر تحولات علمی و فلسفی - شرق شناسان و استاد - نقش علامه در زیربنای انقلاب اسلامی - ولایت فقیه در اندیشه استاد - قطعه شعری از استاد» که بسیار سودمند و خواندنی است.

از کتّاف و تفسیر بیضاوی و مجمع البیان و جوامع الجامع طبری نقل میکند.<sup>۱</sup>  
اگر در تفسیر منهج الصادقین هم دقت شود تأثیر تفسیر بیضاوی در آن بچشم می‌خورد.  
صاحب ریحانة الادب درباره وی می‌نویسد:

«عالمی است جلیل، فقیه، محقق، متکلم، مدقق، مفسر، متبحر از اکابر علمای اواخر قرن  
دهم هجرت، و در تمامی علوم دینیّه متداوله متبحر... و در سال ۹۸۸ ه. ق وفات یافته است. در این  
تفسیر قصص و داستانهای مربوطه بتفصیل آمده است که بسیار نیازمند نقد و بررسی می‌باشد.  
از تفاسیر نوشته شده به زبان فارسی معاصر می‌توان: تفسیر نوین، تفسیر نمونه، تفسیر  
پرتوی از قرآن و... را نام برد که در دسترس همگان می‌باشد و نیازی به معرفی ندارد.  
حال، به تقسیم‌بندی کتب تفسیر از دیدگاه روش تفسیر آنها می‌پردازیم و برای هر قسمت  
نمونه‌ای از متن آنها را ارائه می‌دهیم:

#### کتب تفسیر روایی

بعضی از کتب معروف تفاسیر روایی شیعه و برادران اهل سنت عبارتند از:

- ۱ - جامع البیان فی تفسیر القرآن
- ۲ - الدر المنثور فی تفسیر ما نزل
- ۳ - تفسیر علی بن ابراهیم قمی
- ۴ - تفسیر نور الثقلین
- ۵ - تفسیر عیاشی
- ۶ - البرهان فی تفسیر القرآن

برای آشنائی به گروه تفاسیر روایی، ذیلاً نمونه‌هایی از «تفسیر قمی» و «تفسیر نور الثقلین»

را می‌آوریم:

#### نمونه‌ای از تفسیر قمی

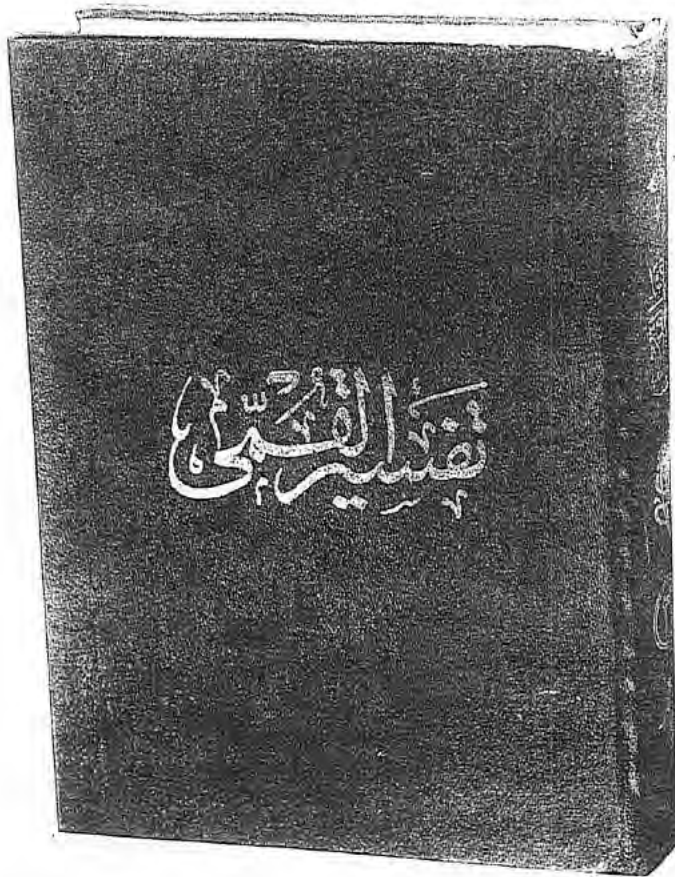
##### تفسیر سوره «اخلاص»<sup>۲</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم «قل هو الله احد» یعنی او خداوند یکتا است. سبب نزول این بود که  
یهودیان نزد رسول خدا (ص) آمده و گفتند: توصیف پروردگارت چیست؟ پس خداوند این آیات  
را نازل کرد. «قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد» و معنایش اینستکه:

۱ - ریحانة الادب جلد سوم ص ۳۳۸ و ص ۳۳۹

۲ - از جلد دوم تفسیر قمی که برای استفاده بیشتر دانشجویان بفارسی ترجمه می‌شود.

خداوند از نظر صفات وحدانیت دارد. همچنانکه رسول خدا (ص) فرمود: نوری است که تاریکی  
در آن نیست، علمی است که جهل در آن راه ندارد. «الصمد» یعنی آنکه شکاف و خللی در او  
نیست. «لم یلد» یعنی چیزی از او متولد نشده است «ولم یولد ولم یکن له کفواً احد» فرمود برای او  
نظیر، شبیه و شریک و پشتیبان و یآوری نیست.



ابوالحسن از حسن بن علی بن حماد مهران از محمد بن خالد بن ابراهیم اسعدی از ابان بن  
عبدالله از یحیی بن آدم برای ما روایت کرد که الفزازی از حریز از ضحاک که ابن عباس گفت:  
قریش در مکه به پیامبر (ص) گفتند: پروردگارت را برای ما توصیف کن تا او را بشناسیم و عبادت  
کنیم، پس خداوند تبارک و تعالی این آیات را نازل فرمود: «قل هو الله احد» یعنی دارای بعضی و  
جزء و کیفیت نیست و عدد و زیادی و نقصان بر او واقع نمیشود. «الله الصمد» آنکه تمام عظمت‌ها  
بسوی او منتهی می‌شود و آنکه تمام اهل آسمانها و زمین برای نیازشان بسوی او روی آورند. «لم

بلد» نه عزیز و نه مسیح از او متولد شده چنانکه یهود و نصاری... گفتند، و نه خورشید و ماه،  
 آنچنان که مجوس... گفتند، و نه فرشتگان، آنطوری که کفار قریش که لعنت خدا بر آنها باد گفتند  
 «ولم یولد» خداوند در صلب پدران قرار نگرفته و به رحیم مادران نبیوسته است، از چیزی نیست و  
 از چیزی خلق نشده است. «ولم یکن له کفوا احد» می فرماید: برای او از خلقش - بواسطه اینکه  
 خداوند از فضلش بر آنها انعام فرموده - شبیه و مثل و معادل و همتائی وجود ندارد.

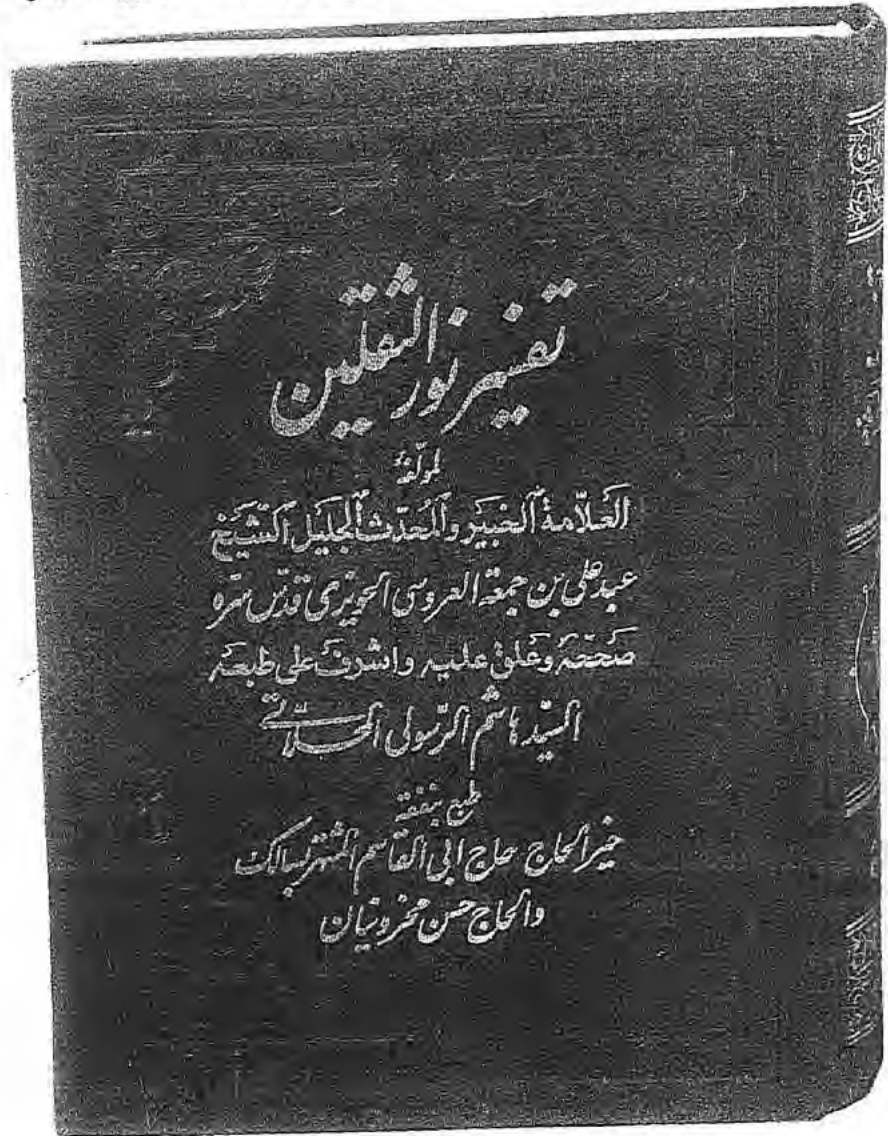
«نمونه ای از تفسیر نورالتقلین»

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين»<sup>۱</sup> (توبه - ۱۱۹)

- ۱ - در کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» جابر انصاری از امام باقر (ع) در مورد قول  
 خداوند «وكونوا مع الصادقين» نقل می کند که فرمود: مقصود آل محمد (ص) هستند.
- ۲ - در «اصول کافی» حسین بن محمد از معلی بن محمد از وشا از احمد بن عاصم از ابن  
 اذینه از برید بن معاویه العجلی روایت می کند که گفت: از امام باقر (ع) از ابن قول خداوند  
 پرسیدم «اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» فرمود مقصود ما هستیم.
- ۳ - محمد بن یحیی از «احمد بن محمد» از ابن ابی نصر از امام رضا (ع) روایت می کند که  
 گفت: از آن حضرت از قول خداوند عزوجل پرسیدم: «اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» فرمود:  
 صادقان ائمه (ع) هستند و کسانی که در کمال صداقت از آنها اطاعت می کنند.
- ۴ - در کتاب «احتجاج طبرسی» حدیث طویلی از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که در آن  
 آمده: به تحقیق خداوند برای علم اهلی قرار داده و اطاعتشان را واجب نموده به دلیل این آیه که  
 «اتقوا الله وكونوا مع الصادقين».
- ۵ - در «مجمع البیان» در مصحف عبدالله و قرائه ابن عباس آیه بشکل «من الصادقين»  
 است، و این موضوع از امام صادق (ع) نیز روایت شده است.
- ۶ - در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» با سندهایش تا سلیم بن قیس هلالی که وی نقل  
 می کند که امیرالمؤمنین (ع) در زمان خلافت عثمان در جمعی از انصار و مهاجرین در مسجد، در  
 ضمن کلام خود فرمود: از شما با سوگند به خداوند می پرسم آیا این ماجرا را می دانید که وقتی  
 خداوند این آیه را نازل کرد «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» و سلمان گفت: ای  
 رسول خدا (ص) این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر (ص) فرمودند: کسانی که مأمورند (به تقوا و  
 همراهی با صادقین) عموم مؤمنین اند و اما صادقین بخصوص برادر علی (ع) و اوصیاء من بعد  
 از او تا روز قیامت است، مردم گفتند آری چنین است.

۱ - از جلد دوم تفسیر نورالتقلین، که برای استفاده بیشتر دانشجویان به فارسی ترجمه می شود.

۷ - در کتاب «معانی اخبار» خطبه ای است از حضرت علی (ع) که در آن حضرت نعم  
 الهی را بر خود یادآور شده و می فرماید: آگاه باشید که من در قرآن با نامها و نشانهایی مخصوص



شده ام، بپرهیزید از اینکه آنها را نادیده بگیرید و مراعات نکنید و در نتیجه در دین تان گمراه  
 بشوید؛ خداوند عزوجل می فرماید: «ان الله مع الصادقين» آن صادق من هستم.



۸ - در «امالی شیخ الطائفه» (قدس سره) با استناد آن تاجابر که از امام باقر (ع) از معنی قول خداوند: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» پرسید، امام فرمود: مقصود اینست که یا علی ابن ابی طالب (ع) باشید.

۹ - در «تهذیب الاحکام» در دعای بعد از نماز عید غدیر منسوب به امام صادق (ع) آمده که فرمود: خدا یا امر کردی ما را به اطاعت و ایان امرت و امر کردی ما را که با صادقان باشیم و فرمودی: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» و فرمودی: «اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» پس شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگار را پس ثبات بخش گامهای ما را و در حالیکه مسلمان و تصدیق کننده اولیائت باشیم ما را بمیران «ولا ترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمه انك انت الوهاب».

۱۰ - در «تفسیر عیاشی» از ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) که گفت عرض کردم: خدا بشما خیر دهد، کدام چیز است که اگر آنرا عمل کنم حقیقت ایمانم کامل میشود؟ فرمود: دوستی و ولایت اولیاء خدا حضرت محمد رسول خدا (ص) و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و پس از آن امر ولایت به ما رسیده و سپس پسر جعفر، و به او اشاره کردند در حالیکه آنجا نشسته بود. پس کسیکه ولایت اینها را پذیرد، ولایت و دوستی اولیاء خدا را پذیرفته و با صادقین است آنچنان که خداوند امر کرده است. این حدیث طولانی بوده و ما قسمت مورد نظر را آورده ایم.

۱۱ - در «تفسیر علی بن ابراهیم» علی بن ابراهیم رحمه الله در معنی قول خداوند عز و جل «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» گفت: آنان ائمه (ع) هستند.

### کتاب تفسیر غیر روایی

الف - تفاسیری که بیشتر به جنبه های ادبی، فصاحت و بلاغت پرداخته اند، برخی از معروفترین آنها عبارتند از:

۱ - الکشاف عن حقائق التنزیل

۲ - انوار التنزیل

۳ - مجمع البیان فی تفسیر القرآن

۴ - تفسیر جلالین

ذیلاً برای آشنائی با این گروه تفاسیر، نمونه ای از تفسیر مجمع البیان طبرسی را می آوریم:

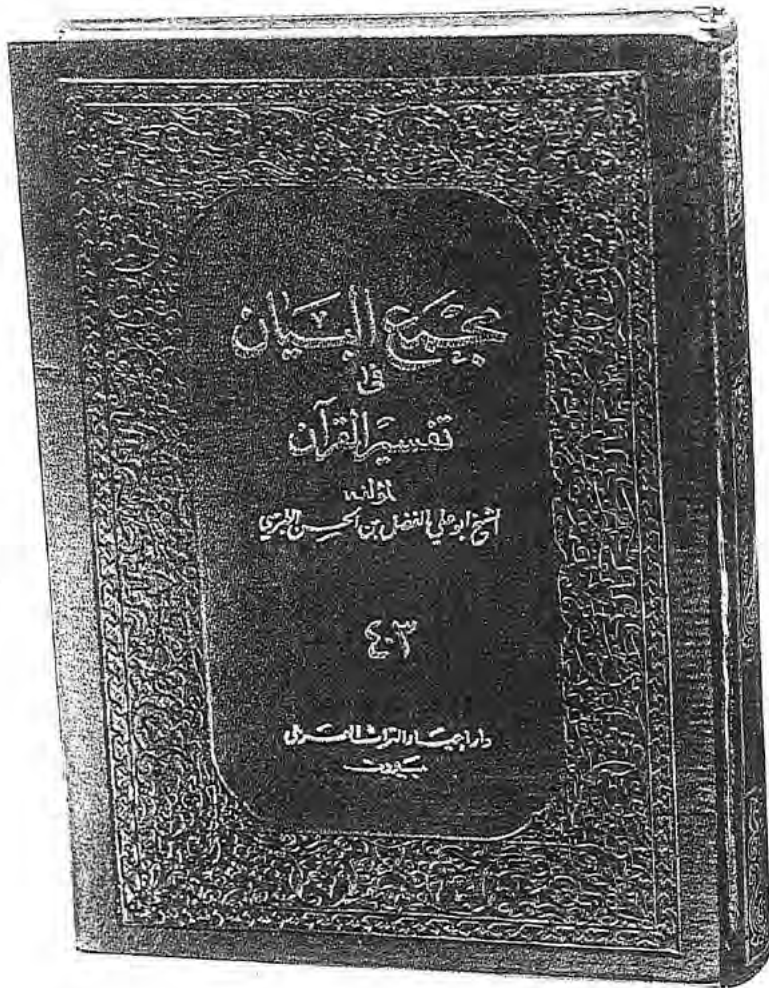
### نمونه ای از تفسیر «مجمع البیان»<sup>۱</sup>

«وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»

۱ - برای استفاده بیشتر دانشجویان متن عربی به فارسی ترجمه می شود و فقط قسمتهای «نزول» و «معنی» جزو متن

«لفت»

القتال و المقاتله به معنای جنگ و تدبیر برای کشتن کسی است که او نیز چنین می کند، ولی تقاتل یعنی حيله و تدبیر هر یک از دو خصم در کشتن دیگری. اعتداه به معنی گذشتن از حد است. عداطوره یعنی وقتی که از حدش تجاوز کرد.



«نزول»

از ابن عباس نقل است که این آیه در صلح حدیبیه نازل شده، هنگامی که رسول خدا (ص)

و اصحابش در سالی که اراده عمره کردند و تعدادشان ۱۴۰۰ نفر بود، از مدینه خارج شدند و در حدیبه فرود آمدند ولی مشرکین مانع حرکت آنها بسوی بیت الحرام شدند. لذا آنها در حدیبه قربانی کردند و مشرکین نیز صلح کردند که پیامبر (ص) و اصحابشان آن سال باز گردند و سال بعد مراجعت نمایند و سه روز مشرکین مکه را خالی کنند تا پیامبر و بارانسان طواف کعبه و هر چه می خواهند بنمایند، آنگاه پیامبر (ص) و اصحاب فوراً به مدینه مراجعت کردند. سال بعد پیامبر (ص) و اصحاب برای عمرة القضاء آماده شدند ولی خوف آن داشتند که قریش به آن قرارداد وفا نکند و آنها را از زیارت کعبه مانع شده و جنگ کنند، و رسول خدا (ص) از جنگ در ماه حرام با آنان در کعبه اکراه داشت، پس خداوند این آیه را نازل کرد. و از رسیح بن انس و عبدالرحمن بن زید بن اسلم نقل است که این اولین آیه ای می باشد که در زمینه جنگ نازل شده است. پس از نزول این آیه، رسول خدا (ص) با هر کس که می جنگید به مقابله می پرداخت و هر کس که از جنگ خودداری می کرد پیامبر (ص) نیز با او نمی جنگید تا اینکه آیه «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» نازل شد و این آیه نسخ گردید.

«معنی»

پس خداوند سبحان دستور جهاد را بیان کرد و خطاب به مؤمنین فرمود «وقاتلوا» یعنی با کفار جنگ کنید «فی سبیل الله» یعنی در راه دین خدا، همان راهی که برای بندگان آشکار ساخت تا در آن داخل شوند به آنچه آنان را به آن امر کرده و بسوی آن دعوت نموده است «الذین یقاتلونکم» گفته شده به جنگ با کفار - بجز با زنان - امر شدند و گفته شده که به جنگ اهل مکه امر شدند. اولی حمل آیه بر عموم است مگر افرادی که با دلیل از عمومیت آیه خارج شوند «ولا تعتدوا» یعنی از جنگ با کسی که می جنگد، به جنگ با کسی که به آن امر نشده اید، تجاوز نکنید؛ و گفته شده که مضایق اینست که با کسی که جنگ با شما را آغاز نکرده، جنگ نکنید. «ان الله لایحب المعتدین» ظاهر آیه اینست که آنان مورد خشم خداوند قرار می گیرند، زیرا آیه در جهت مذمت آنان است. در اینکه این آیه منسوخ است یا نه، اختلاف است. بعضی گفته اند که این آیه منسوخ است، مطابق آنچه ما ذکر کردیم، و از ابن عباس و مجاهد روایت شده که این آیه منسوخ نیست، بلکه در خصوص زنان و کودکان است، و گفته شده امر به جنگ با اهل مکه بوده و از ائمه ما روایت شده که این آیه ناسخ است برای آیه: «کفوا یدیکم و اقیموا الصلوة»، و همچنین آیه «واقتلوهم حیث تفتتوهم» ناسخ آیه: «ولاتطع الکافرین و المنافقین ودع اذاهم» است.

«آیه»

«وَ اَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوْكُمْ فِيْهِ فَاِنْ قَاتَلُوْكُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِيْنَ».

«قرانت»

حمزه و کسانی «ولا تقتلوهم حتی یقتلواکم فان قتلواکم» را کلاً بدون الف قرانت کرده اند و دیگران همه موارد را با الف قرانت نموده اند.

«دلیل آن»

موارد مذکور را هر کس بدون الف قرانت کند، در حقیقت از مصحف پیروی کرده زیرا در همه مصاحف، آنها را بدون الف نوشته اند، و کسی که با الف قرانت کند بدین اعتبار است که الف در خط الرسم حذف میشود، همچنان که در کلمه الرحمن الف حذف شده است.

«لغت»

تفتته اتفتتھ ثقفاً و ثقافه یعنی آنرا یافتیم و از همین ردیف است رجل ثقف لثقف یعنی آنچه را در طلب آنست، می یابد، و ثقف الرجل ثقافه (با ضم) و ثقف با کسره (ثقفاً) زود آموختن است، و ثقاف آهنی است که توسط آن نیزه را صاف کنند و تثقیف به معنی تقویم (قوام دادن) است. ریشه فتنه به معنای اختیار و آزمایش است و در نتیجه به معانی مختلف از جمله ابتلاء به معنای گرفتاری و آزمایش برمی گردد، مثل سخن خداوند «فتناک فتونا» یعنی ترا آزمودیم آزمایش بدنبال آزمایش، و معنای دیگر فتنه عذاب است مانند قول خداوند که «جعل فتنه الناس کعذاب الله» و معنای دیگر آن منع از دین خدا است مثل قول الهی و «واحذرهم ان یفتوک عن بعض ما انزل الله الیه» و مراد از آن در آیه شرک بخدا و رسولش است.

«اعراب»

در کلمه «حیث» سه قرانت است با ضم ثاء و فتحه و کسره آن. با ضم ثاء از آن جهت است که شبیه غایات می باشد مثل «قبل» و «بعد»، زیرا در حالیکه ملازم معنای نسبت دادن به مفرد است، از اضافه شدن بدان منع شده است، بنابراین مانند قبل و بعد مبنی بر ضم خواهد بود. اما فتنه داشتن آن بعلت مبنی بودنش است، همچنانکه «این» و «کیف» مفتوح اند، و مکسور بودن آن به خاطر اصل حرکت دادن در موقع التقاء ساکنین می باشد و لذا جمله بعد از حیث به جهت اضافه شدن حیث در دو موضع، در حالت جر است. یقاتلوا بعلت مستتر بودن «ان» منصوب است و صله آن می باشد، و بعلت وجود «حتی» موصول و صله هر دو در موضع جر هستند و «حتی» نیز متعلق «تقاتلوهم» است.

«شان نزول»

علت نزول آن بود که مردی از صحابه، یکی از کفار را در ماه حرام کشت و بواسطه این ماجرا مؤمنین مورد سرزنش قرار گرفتند. پس خداوند سبحان روشن کرد که فتنه در دین، که

شرک است، بزرگتر از قتل مشرکین در ماه حرام می باشد، هر چند که در اصل جائز نباشد.

«معنی»

پس خداوند تعالی در حالی که کیفیت جنگ با کفار را بیان فرمود به مؤمنین خطاب کرد «واقتلوهم» یعنی کفار را بکشید «حیت تقتلوههم» یعنی هر جا آنان را یافتید «وآخر جوهم من حیث اخر جوکم» یعنی آنان را از مکه بیرون کنید. همچنان که آنها شما را از مکه بیرون کردند «والفتنة اشد من القتل» یعنی شرک آنان به خدا و رسول او (ص) بزرگتر از قتل در ماه حرام است، و کفر را فتنه نامید زیرا همچنان که فتنه به هلاکت می انجامد کفر نیز به هلاکت منتهی می شود. و گفته شده بغاظر اینستکه کفر فساد است که در آزمایش ظاهر می شود. «ولاتقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیہ» از آغاز کردن جنگ و یا قتل در مسجد الحرام نهی فرموده مگر اینکه مشرکان آنرا شروع کنند «فان قاتلوکم» یعنی اگر جنگ با شما را آغاز کردند «فقاتلوهم کذلک جزاء الکافرین» اینکه هر جا یافته شدند، کشته شوند و آیه بر وجوب اخراج کفار از مکه دلالت دارد همان گونه که عبارت «حتی لاتکون فتنه» نیز دلالت دارد و این مطلب در سنت نیز آمده است و آن فرمایش پیامبر است که دو دین در جزیره العرب جمع نشود.

ب - تفاسیری که بیشتر مشرب کلامی، فلسفی و عرفانی دارند، مصر و فترین آنها عبارتند از:

- ۱ - تفسیر صافی
  - ۲ - اسرار الآیات و تفسیر انوار البینات
  - ۳ - تفسیر کاشفی
  - ۴ - تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار
- برای آشنایی به چگونگی این گروه تفاسیر، ذیلاً نمونه‌ای از تفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار» را می آوریم:

نمونه‌ای از تفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار»

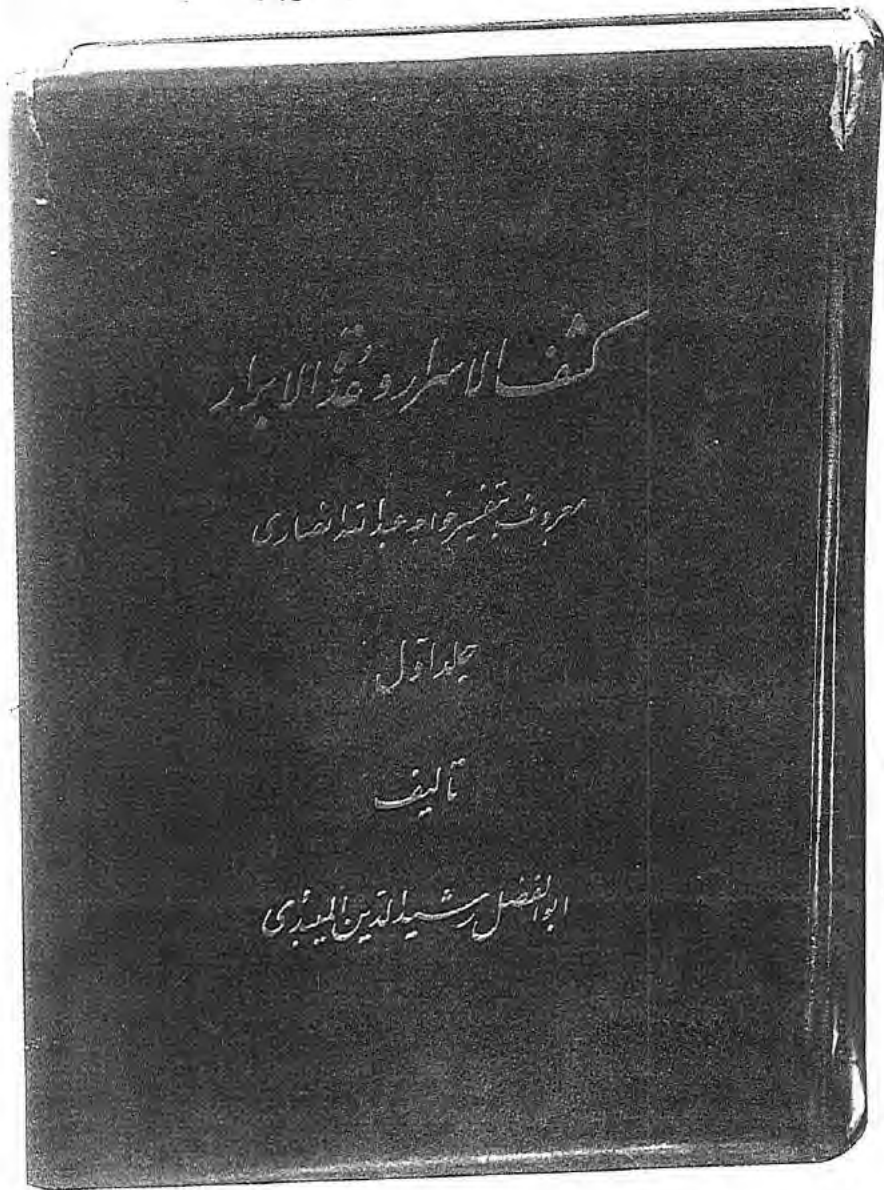
التوبة الاولى

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» - ای ایشان که بگرویدید «اسْتَعْبِدُوا» باری جوئید «بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» بشکیبائی و نماز «أَنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» که الله با شکیبایان است.

التوبة الثانية

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» - میگوید ای گروندگان: «اسْتَعْبِدُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» باری جوئید بر رستن از آتش، و رسیدن به پیروزی بدو چیز بشکیبائی و نماز - که در نماز شفا

است و در شکیبائی فرج. مصطفی (ص) گفت «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ، وَفِي الصَّلَاةِ شَفَاءٌ» و گفته اند در معنی آیت «اسْتَعْبِدُوا بِالصَّبْرِ عَلَى الصَّلَاةِ» باری جوئید بر تمحیص گناهان خویش، و



کفارت آن به صبر کردن در ادای فرائض و خاصه در نماز، که آن باری گران است و کاری عظیم،

چنانکه رب العزة گفت - «وَإِنَّا لَكَبِيرَةٌ الْأَعْلَى الْخَاشِعِينَ». مصطفی (ع) معاذجبل را گفت آنکه که از وی سؤال کرد - حَدَّثَنِي بِصَلِّ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ وَلَا أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ غَيْرِهِ فَقَالَ (ص) - يَخْ يَخْ! لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِرُ عَلَى مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ ثُمَّ قَالَ «تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَ تُقِيمُ الصَّلَاةَ وَ تَعْبُدُ اللَّهَ وَحَدَهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» پس بیان کرد که صابران را چه ثواب است - ایشان که بار احکام شرع کشند، و فرائض حق گزارند، فقال: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» - گفت من که خداوندم با ایشانم بحفظ و رعایت و عنایت، أَصْحَابِهِمْ وَ أَحْفَظُهُمْ وَ أَتَوَلَّاهُمْ وَ أَهْتَمُّهُمْ.

النوبة الثالثة

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» - هم نداست و هم شهادت، و هم تهنیت و هم مدحت، ندائی با کرامت، شهادتی با لطافت، نهنیتی بر دوام، مدحتی تمام «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» - بر ذوق علم صبر سه قسم است: - بر ترتیب - اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَاطِبُوا، اصْبِرُوا - صبر بر بلاست، صابِرُوا صبر از معصیت، رَاطِبُوا صبر بر طاعت. صبر بر بلا صبر محبانست، صبر از معصیت صبر خائفانست، صبر بر طاعت صبر راجیانست. محبان صبر کنند بر بلا تا بنور قراست رسند، خائفان صبر کنند از معصیت تا بنور عصمت رسند، راجیان صبر کنند بر طاعت تا بانس خلوت رسند. علی الجملة بنده را بهمه حال صبر به، که رب العزه میگوید «وَإِنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ» و اگر صابرانرا از علو قدر و کمال شرف همین بودی که - «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» تمام بودی که این منزلت مقربانست و رتبت صدیقان.

ج - تفاسیری که بیشتر جنبه فقهی و آیات الاحکامی دارند، مانند:

- ۱ - احکام القرآن: مؤلف آن محمد بن ادریس شافعی متوفی به سال ۲۰۴ هجری قمری است. این کتاب به عربی و در دو جلد است.
- ۲ - الجامع لاحکام القرآن: مؤلف آن ابو عبدالله قرطبی از دانشمندان معروف قرن هفتم هجری (متوفی به سال ۶۷۱ هـ ق) می باشد. این کتاب عربی و شامل ۲۰ جلد می باشد.
- ۳ - زبدة البیان فی احکام القرآن: مؤلف آن احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی، از علما و فقهای معروف شیعه در قرن دهم هجری است.
- ۴ - کنز العرفان فی فقه القرآن: از تألیفات جمال الدین مقداد بن عبدالله مشهور به سیوری از علمای شیعه قرن هشتم و نهم هجری (متوفی به سال ۸۲۶) است. این کتاب به عربی می باشد و در دو جلد به چاپ رسیده است.

۱ - از کتب دیگر آیات الاحکام که معروف اند:

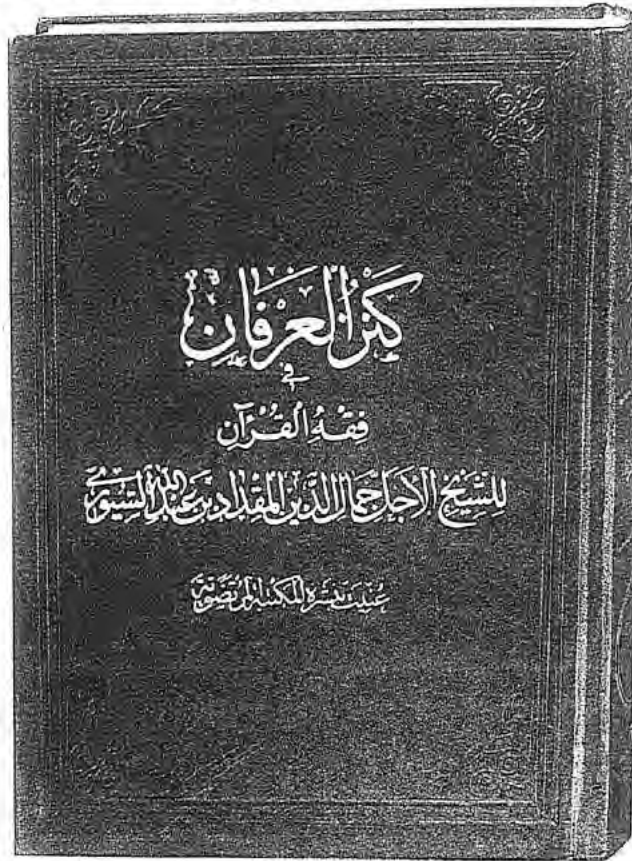
- «احکام القرآن» از ابن عربی، متوفی به سال ۵۴۳ هجری قمری است که در چهار جلد چاپ شده است.
- «آیات الاحکام» از محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی، متوفی به سال ۱۰۲۸ هجری قمری است. این کتاب به

ذیلاً نمونه‌ای از «کنز العرفان فی فقه القرآن» را برای آشنائی با نوع کتب آیات الاحکام می آوریم:

نمونه‌ای از کتاب «کنز العرفان فی فقه القرآن»

«وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيُحِبُّوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۱</sup>

این آیه بر وجوب نیت در تمام عبادات دلالت میکند و من جمله در طهارت‌های سه گانه قبلی (وضو، غسل و تیمم) وارد می شود. و معنی اخلاص، قربتی است که اصحاب ما (علماء شیعه) در



عربی و یک جلد است.

- «احکام القرآن» از ابوبکر احمد بن علی رازی معروف به «جصاص» متوفی به سال ۳۷۰ هجری قمری است. این کتاب به عربی و شامل سه جلد است.
- ۱ - کنز العرفان، جلد اول، کتاب الطهاره، صفحه ۴ - ۳۲ که برای استفاده بیشتر دانشجویان به فارسی ترجمه می شود.

نیت‌هایشان ذکر می‌کنند و آن، طاعت را بطور خالص برای خداوند یکتا انجام دادن است، و این موضوع را، فرمایش پیامبر (ص) در حدیث قدسی تأیید می‌کند که: «هر کس عملی برای من کند و در آن غیر مرا شریک قرار دهد، آنرا برای شریکش و امی گذارم». و نیز گفته شده: منظور از خالص برای خدا بودن، اینست که آنرا در حال خوف از عقاب و امید به ثواب خدا انجام دهد. قول دیگر چنین است که: آنرا از روی شرم و حیا از خدا و یا برای دوستی او انجام دهد. همچنین گفته شده که: برای بزرگداشت خدا و مهابت و تسلیم در پیشگاه او عمل کند و چیزی سوای او به خاطرش خطوط نکند، و به این قول فرمایش حضرت علی (ع) نزدیک است که می‌فرماید: خدا با من ترا بخاطر ترس از آتش و شوق به بهشت عبادت نکردم، بلکه ترا سزاوار عبادت یافتیم، پس عبادت کردم، و این نزدیکتر و قویتر است زیرا آنچه غیر از این است شرک می‌باشد که منافعی اخلاص است. بدین ترتیب، جایز نیست که در نیت فکر ریا و یا خنک شدن یا گرم شدن بوسیله آب و یا از بین بردن کسالت یا کثافت ضمیمه شود، زیرا منطوق آیه دلالت می‌کند بر اینکه «امر» منحصر در عبادت خالص می‌باشد. و امر به چیزی، نهی و یا مستلزم نهی از ضد آن است، پس هر چیزی را که در جهت خلوص نباشد، مورد نهی است و چنین چیزی - همچنان که در علم اصول بیان شده - فاسد می‌باشد.

و بدان که شافعی و احمد حنبل و مالک در شرط بودن نیت در طهارت با ما موافق‌اند و گرچه در کیفیت آن با ما اختلاف دارند. ابوحنیفه شرط نیت را در تیمم اختصاص داده و لاغیر به جهت قول خداوند: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» یعنی قصد کنید، اما قول اول حق می‌باشد به دلیل فرمایش معصوم (ع) که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (همانا اعمال به نیت وابسته است) و جمع معرف (با آل) برای افاده عموم است و به قول معصوم (ع): «وَأِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا تَوَى» (برای هر کس تنها آنچه نیت کرده می‌باشد) و از طریق علما از امام رضا (ع) وارد شده که فرمود: «لَا قَوْلَ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِالصَّايَةِ السَّئِيَةِ» (سخن به عمل است و عمل به نیت و هیچ سخن و عملی مقبول نیست مگر اینکه مطابق با سنت باشد). پس بدان مشروع بودن نیت بخاطر ممتاز شدن عمل از فعل دیگر است. پس واجب است که هر کس از حقیقت عملی که نیت کرده، تصویری قلبی داشته باشد که وضو می‌باشد یا نماز یا روزه و غیره؛ و بیان نوع آن برای تمیز آنها از یکدیگر است مانند توجه به مباح بودن در وضو، توجه به ظهر در نماز، توجه به ماه رمضان برای روزه و توجه به مال یا فطره بودن در مورد زکوة یا تمتع یا غیر او (قران یا افراد) در مورد حج، و بیان وصف آنها که معین‌کننده افراد نوع است مثل نیت وجوب برای امور واجب و نیت مستحب برای امر مستحب، و وقت انجام آن که محدود و مشخص شده است اگر عمل زماندار باشد، در صورتی که آنرا در همان زمان تعیین شده انجام دهد نیت اداء می‌کند و اگر در خارج از آن وقت بجا آورد نیت قضا می‌کند و بالاخره، رکن اعظم همان اخلاص است که مضای

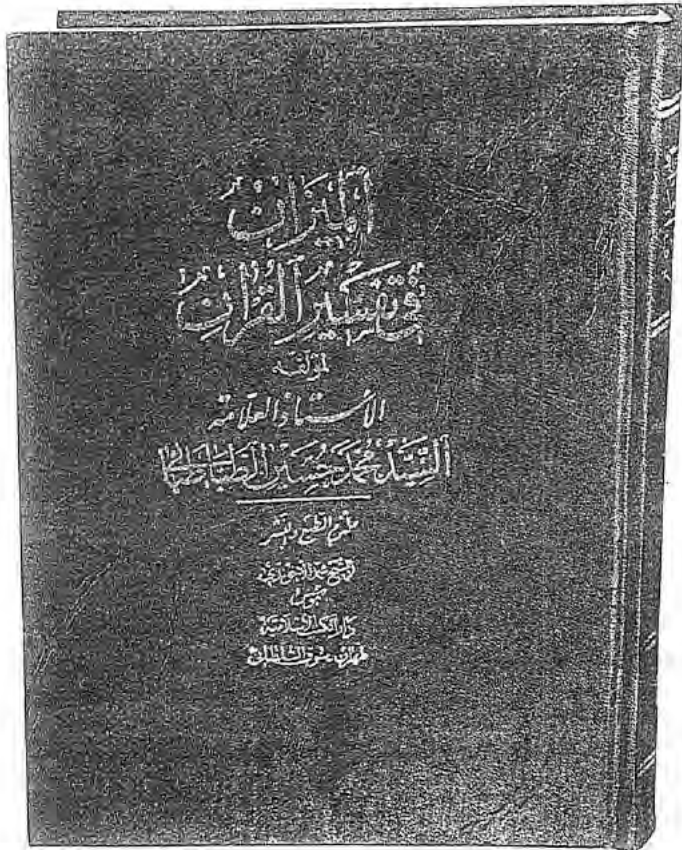
آن قبلاً بیان شد.

۱ - تفاسیری که معمولاً همه جهات فوق را در نظر گرفته‌اند مانند:

۱ - تفسیر تبیان

۲ - المیزان فی تفسیر القرآن

معروفترین و معتبرترین تفاسیر این گروه، تفسیر المیزان است که در درس «آشنائی با



معارف قرآن» به تفصیل بیشتری با آن آشنا خواهیم شد.

۱ - بعضی تفاسیر دیگر در این زمینه عبارتند از:

تفسیر برنوبی از قرآن، تفسیر نمونه، تفسیر لاهیجی، تفسیر ابوالفتح رازی و تفسیر فی الملال القرآن را نیز نام بردی میتوان جزء این گروه نام برد.

## سنت و معرفتی منابع حدیث

بعد از قرآن کریم مهمترین و عظیمترین منبع فکری و اعتقادی اسلامی سنت رسول اکرم (ص) و حضرات معصومین علیهم السلام می باشد.

## سنت چیست؟

سنت در لغت به معنای روش و رویه، طریقه، سرشت، طبیعت، آئین و شریعت آمده است؛ ریشه اصلی آن سن بمعنای راندن، راه بردن چیزی، تیز کردن و صیقل دادن می باشد. در قرآن واژه «سنه الله»، یا «سنت خدا» واژه ای است که در جهت تبیین روابط پدیده ها با خداوند و تشریح قانونمندی جامعه و تاریخ و کیفیت عملکرد آن بکار رفته است. بر این اساس، سنت دار بودن به معنای قانونمند بودن و ضد بی هدف و بی نظام بودن است.

در اصطلاح شیعه مجموعه قول و فعل و تقریر پیامبر اسلام (ص) و سایر معصومین (ع) یعنی حضرت فاطمه زهرا (ع) و ۱۲ امام معصوم (ع) سنت نامیده می شود. بدین ترتیب در سنت معصوم زندگی فردی، اجتماعی، خانوادگی و سیاسی و نظامی و... پیامبر و خاندان عصمت منعکس است و یکی از منابع تغذیه فکری آئین مقدس اسلام محسوب می شود. تحلیل و بررسی سنت ما را باری می دهد که شیوه عمل رهبران دین را در زندگی کشف کرده و الگوی رفتار و حرکت فردی و اجتماعی خود قرار دهیم.

## رابطه قرآن و سنت

باید دید سنت که در لزوم مراجعه به آن بعنوان یک منبع اصیل اسلامی، فکری و اعتقادی بافتاری می شود چه رابطه ای با قرآن دارد؟

باید توجه داشت که سنت در برابر قرآن یک مسئله مستقل با خط مشی جداگانه ای نیست، بلکه در طول قرآن قرار دارد. یعنی رابطه سنت با قرآن یک رابطه تبیینی است، به عبارت دیگر سنت صورت عینی، تجسم یافته و عمل شده قرآن است و چون مرحله تطبیق دستورات قرآن با موارد، موضوعات، پدیده ها و مسائل بطور عینی و عملی است، لذا از توضیح و تفصیل بیشتری برخوردار است.

در مقام مثل رابطه میان قرآن و سنت مثل رابطه فرمانده کل سپاهی با افسران و سربازانی است که تحت فرماندهی او می جنگند. فرمانده فقط فرمان حمله را صادر کرده و خطوط اساسی آنرا تعیین می کند و از یادآوری جزئیات و حالات و موارد گوناگون صرف نظر می کند و این افسران جزو سربازان هستند که در مرحله عمل و هنگام اجرای فرمان موارد و اشکال گوناگون حمله را با تمام جزئیات و تفصیلاتش شکل می بخشند و عملی می سازند.

در اینجا کار آنها چیزی غیر از اجراء فرمان فرماندهشان نیست، بلکه بر اساس همان فرمان عمل کرده و آن را تجسم بخشیده و عملی ساخته اند و در عین حال بر مبنای کسار آئی شغلی و آموزشهای قبلی که داشته اند و مورد تأیید فرماندهشان نیز بوده، در ضمن اقدام و عمل، متن فرمان را بسط داده و صورت جدیدی بدان بخشیده و در مجموع چیز نو و جدیدی را بوجود آورده اند که دارای خصلتهای ویژه ای است. بطوری که اگر کسی بخواهد آگاهی جامعی از آن جنگ کسب کرده و موارد مختلف آن جنگ و حمله را مورد مطالعه قرار دهد، قطعاً نمی تواند تنها به متن فرمان و خطوط اساسی که در آن رسم شده اکتفا کند، بلکه باید عملیات، حالات و اقدامات افسران و سربازان را نیز در شرایط و حالات مختلف ملاحظه کند.

رابطه قرآن کریم و سنت نیز چنین است؛ قرآن متن فرمان خدا و اساس است، خطوط اصلی و اصول کلی برنامه های اسلامی را در زمینه های مختلف بیان داشته و کمتر به جزئیات احکام پرداخته است.

پیغمبر اسلام (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام نیز با افسران و رزمندگانی می مانند که بر اساس دستورات خدا (قرآن) در روی زمین اقدام کرده و به هنگام بکار گرفتن و عملی ساختن کتاب خدا، با قول و عمل خود که متکی به وحی و روح قرآن است، آنرا توضیح و تفصیل داده اند. به همین دلیل سنت دارای رسمیت و سندیت اعتقادی بوده و دارای ارزش برهانی و «حجت» است و نیز به همین دلیل است که عرضه داشتن سنت بر قرآن بهترین و مطمئن ترین راه بازشناسی احادیث و اخبار درست از نادرست و حقیقی از جعلی می باشد و پیغمبر اسلام نیز بارها آن را با تأکید فراوان سفارش فرموده اند که:

«هر مطلب و خبری از ما بشما رسید آن را بقرآن عرضه دارید اگر با قرآن مطابقت نکرد به دیوار بزنید».

در واقع پیغمبر و عترت یعنی «معصومین» علیهم السلام «قرآن صجسم» هستند، حرکات و سکنات و گفتار و اعمال آنان نمودار زنده ای از قرآن می باشد.

چنانکه امام علی (ع) در جنگ صفین، بهنگامی که معاویه به منظور نیرنگ و فریب مردم و برخی از سربازان ساده لوح ارتش امام، نسخه های قرآن را بر سر نیزه ها کرده و خواستار تعطیل جنگ و قضاوت و حکمیت بر اساس قرآن شد و این درست در هنگامی بود که شکست و

ناپودی خود را از نظر نظامی حتمی یافت - امام علی علیه السلام خطاب به افسران و سربازان خود چنین دستور داد:

بزنید این نسخه‌های قرآن فرو بریزند و هرگز تیرد را متوقف نسازید و گول نیرنگ مطوبه را نخورید؛ او دلش به اسلام نسوخته و اساساً به قرآن اعتقاد ندارد؛ قرآن در سینه من است و من قرآن ناطق هستم.

این واقعیت تکان‌دهنده و هدایتگر، تفکیک ناپذیری قرآن و سنت را بخوبی روشن می‌سازد.

### ابعاد سنت

سنت معصوم دوشاخه اساسی دارد که اصطلاحاً سیره و حدیث نامیده می‌شوند:

۱ - سیره: مجموعه فعالیتها و تلاشهای عملی پیامبر و ائمه را که به منظور بکارگیری دستورات اسلام و در راه گسترش ربط آن در شرایط گوناگون زمانی و مکانی بوقوع پیوسته است، «سیره» می‌نامند. مانند طرز برخورد با خانواده، همسایه، خویشاوندان و عموم (و دوست و دشمن) و طرز معیشتی که خود داشته‌اند؛ و نیز جنگها، نبردها، پیمان‌ها و معاهده نامه‌هایی که با اقوام و پیروان مذاهب و مشربهای گوناگون داشته و واکنشی که در برابر حوادث، واقیعت‌ها و پدیده‌های اجتماعی و انسانی و جهت‌گیری و جهت‌بخشی‌های تاریخی از خود نشان داده‌اند. مجموعه اینها که سیره نام دارد از «فعل» یعنی «عمل» و عکس‌العمل معصومین پدید آمده‌اند. آن قسمت از واکنش و عکس‌العمل معصوم را که با تأیید در حال سکوت انجام می‌گرفته، «تقریر» می‌نامند، و لذا باید گفت سیره یا سنت‌کرداری از عمل و عکس‌العمل یعنی «فعل» و «تقریر» او ترکیب یافته است.

۲ - حدیث: پیامبر (ص) و ائمه معصومین علیهم‌السلام در کنار فعالیت‌ها و تلاش‌های گسترده و بردامنه عملی، فعالیت‌های علمی، تربیتی، رهنمودها و سفارشهای زبانی و قولی نیز داشته‌اند، مجموعه این رهنمودها شاخه دیگر سنت را تشکیل می‌دهد. این بخش از سنت را حدیث، خبر، اثر و روایت می‌نامند و به عبارت دیگر می‌توان حدیث را «سنت گفتاری» معصوم نامید.

اینک قبل از پرداختن به معرفی منابع حدیث لازم است با پاره‌ای از اصطلاحات معمول در حدیث و سنت و نیز انواع حدیث آشنا بشویم:

### الف - اصطلاحات حدیث

۱ - سند و زنجیره حدیث: در علم تاریخ عموماً و در حدیث خصوصاً شخص واسطه که

خبری را نقل کرده و یا می‌نویسد «سند» نامیده می‌شود و اگر در رسیدن خبر بجای یک واسطه چندین واسطه و سند دنبال هم وجود داشته باشد که مثل زنجیر پشت سرهم خبری را انتقال داده باشند «زنجیره سند» یا «سلسله سند» و یا بطور خلاصه «أسناد» نامیده می‌شوند. در این مورد گاهی بجای سند و زنجیره، اصطلاح «طریق» و «طریق» نیز بکار برده می‌شود.

۲ - راوی و محدث: به نقل‌کننده حدیث راوی گویند و محدث کسی است که علاوه بر روایت حدیث آنرا بررسی دقیق نیز کرده باشد؛ و حافظ کسی است که هرچه باورسد حفظ و نقل کند.

پیشینیان محدثین را از نظر مقدار حدیثی که بلد بودند و نیز کیفیت آن بدسته‌های مختلف با نامهای ویژه تقسیم کرده بودند. مثلاً طالب کسی را گویند که مبتدی باشد، محدث استاد کامل و شیخ و امام نیز همین معنا را می‌دهد و نیز کسی که همه احادیث را از بر داشته باشد حاکم خوانند. «علم حدیث» علمی است که از چگونگی اتصال سند حدیث‌ها برسول (ص) و یا امام (ع) از نظر احوال راویان در ضبط و عدالت و از نظر چگونگی زنجیره سند که متصل یا منقطع باشد، بحث می‌کند و آنرا اصول الحدیث نیز نامند. «درایت الحدیث» علمی است که در مفهوم الفاظ حدیث از نظر قواعد عربیت و مطابقت آن با احوالات پیغمبر (ص) و امام (ع) بحث می‌کند؛ و محدث کامل باید مسلط به هر دو علم فوق باشد.

۳ - خبر متواتر و خیر واحد: اخبار متواتر باخباری گفته می‌شود که دارای زنجیره سندهای مستقل و گوناگون زیاد باشند و زنجیره‌ها نیز این «استقلال» خود را در تمام حالات و مراتب حفظ کنند، بطوری که تبانی و توطئه افراد واقع در این زنجیره‌ها بدروغ و جعل محال و غیرممکن باشد. به همین دلیل از خصوصیت اخبار متواتر، قاطیعت، آرام بخشی و اطمینان‌بخشی آن نسبت به موضوع و محتوای آن می‌باشد، و این نوع خبر دادن را «تواتر» گویند. نقطه مقابل اخبار متواتر «خبرهای واحد» هستند، خبر واحد یا «اخبار آحاد» بر خلاف اخبار متواتر غیر یقینی و شک‌آمیز هستند.

مثلاً در علم تاریخ، وجود تاریخی افراد و اشخاصی مانند اسکندر مقدونی، کوروش، مسیح (ع)، زرتشت، ارسطیدس، فراعنه و موسی (ع) و... به «تواتر» رسیده است ولی بخشی از زندگی و فعالیت‌های آنان بصورت خبرهای واحد تاریخی است.

از احادیث متواتر می‌توان بطور نمونه از حدیث «تقلین» و «تکذیب» یاد کرد.

اخبار واحد نیز دو قسمتند:

۱ - اخبار واحد قرین‌مدار: اخباری هستند که شواهد و قرائنی از خارج، سند و متن خود

۱ - حدیث «تکذیب» حدیثی است که پیغمبر اسلام در مورد کسانی که به آن حضرت به دروغ حدیث نسبت دهند فرمود: هرکس به من دروغ بزند نیشگاهش در آتش خواهد بود. این حدیث حدود ۶۲ زنجیره سند و طریق دارد.

آنها بر صدق و درستی شان گواهی می‌دهد که در صورت عدم مخالفت با قرآن و اخبار مستواتر و بدیهیات، «حجیت» پیدا کرده و ارزش استناد پیدا می‌کنند.

۲ - خبرهای واحد بی‌قرینه: اخبار و احادیثی هستند که بصورت «خبر واحد» نقل شده و قرینه و شاهد عقلی و علمی نیز بر اینکه از پیغمبر (ص) و امام (ع) صادر شده باشند ندارند مانند قسمت محتابیهی از احادیث بحارالانوار.

۴ - صحابی و اصحاب: اصحاب جمع «صاحب» می‌باشد که در زبان عربی به معنای دوست، رفیق و یار و همنشین می‌باشد و اصطلاحاً به کسانی گفته می‌شود که عصر رسول‌الله (ص) را درک کرده و بحضور آن حضرت رسیده و یا در مجاهدت‌ها و نبردها او را یاری کرده باشند مانند: ابوذر، سلمان و ابن مسعود و... و صحابی یعنی کسی که جزو اصحاب باشد.

باید توجه داشت صحابی به این معنا نه تنها یاران و اصحاب مؤمن و مجاهد پیامبر، که بعضی از منافقین را هم شامل می‌شود. به همین خاطر است که بعضی از اصحاب پیامبر با توجه به واقعیت زندگی‌شان از طرف فقها، مورخین و رجال شناسان اسلامی «جرح» شده‌اند و بگفتارشان اعتنا نمی‌شود مثل ابوهیره، سمره بن جندب و...

۵ - تابعین: نسل دوم یعنی کسانی که شخص پیغمبر را ندیده‌اند و عصر او را درک نکرده‌اند ولی بیش از یک نسل با آن فاصله ندارند، یعنی پدرانشان دوران حیات پیامبر را درک کرده‌اند، اصطلاحاً تابعین می‌گویند و نسل سوم را تابعین تابعین.... مانند: در مورد اصحاب ائمه علیهم‌السلام هم این مطلب صادق است یعنی می‌توان گفت اصحاب فلان امام یا تابعین او. ۶ - نقل به معنا: اگر در نقل خبر عین الفاظ نقل نشود بلکه محتوی و مفهوم کلام با الفاظ انتخابی راوی بیان شود، «نقل بمعنا» گفته می‌شود. نقطه مقابل آن نقل بالفاظ یا «نقل به نص» است که عین الفاظ کلام بدون حذف و تعویض حتی یک حرف آن نقل می‌شود.

۷ - جرح و تعدیل: رجال شناسان و محدثین برجسته و آگاه اگر در ضمن بررسی و تحقیقات خود به روایانی برخوردند که در عقاید و اعمال فردی و اجتماعی شان نقطه ضعف، انحراف و حتی ابهامی مشاهده گردد او را «جرح» می‌کنند.

معنای جرح شدن یک راوی اینست که صداقت، عدالت، درستی، ایمان و راستگویی‌اش لکه‌دار شده و معیوب و زخمی گردد، در نتیجه احادیثی هم که او نقل می‌کند از درجه اعتبار ساقط می‌شود. از جمله روایان «جرح شده» یا مجروح، ابوهیره و سمره ابن جندب و کعب الاحبار و.... را می‌توان نام برد.

«تعدیل» نقطه مقابل جرح است، یعنی روایانی که زندگی‌شان را صداقت، ایمان، خلوص،

۱ - جرح به معنای جراحت به معنای زخم‌زدن و معیوب‌ساختن است.

فداکاری، ضبط و هوشیاری... بر کرده و شخصیت دینی و اجتماعیشان نقطه ضعف قابل انکاسی نداشته باشد، از طرف رجالی‌ها و محدثین «تعدیل» شده و عنوان عادل پیدا می‌کنند. از روایان تعدیل شده می‌توان ابوذر، سلمان، سلیم بن قیس کوفی، میثم تمار، سعید بن جبیر، هشام بن حکم، مؤمن الطاق و ابان بن تغلب را نام برد.

روایانی که شیعی نیستند، در صورتی که طبق مبانی اعتقادی مذهب خودشان رفتار کرده و خیانت، تزویر و دروغ در زندگی‌شان مشاهده نشود، و مشهور به راستگویی و امانت باشند از طرف محدثین «توثیق» می‌شوند و اخبار نقلی آنها بعنوان اخبار یا احادیث موثق مورد قبول قرار می‌گیرد. برای مطالعه جز زندگی روایان احادیث می‌توان به کتب رجال مراجعه کرد.

۸ - ضبط: یکی از شرایط راوی و محدث بودن، داشتن توانائی و قدرت ضبط است. راوی باید دارای هوشیاری، فراست، تیز فهمی و قدرت ذهنی و نیروی حافظه باشد که بتواند هر چیزی را که می‌خواهد برای مدتی طولانی «عیناً» و بدون کم و زیاد به ذهن سپرده و از بر داشته باشد. روایانی که مبتلا به بیماری فراموش کاری یا ضعف ضبط و کم ذهن بوده‌اند، هر چند مؤمن و صادق باشند، چون در عین حال یکی از اساسی‌ترین شرایط «راوی بودن» و محدث بودن را فاقد هستند حدیثهای منقول آنان ضعیف تلقی می‌شود.

۹ - سماع: از ریشه سمع به معنای شنیدن است و منظور از آن اینست که راوی اصلی یعنی حلقه متصل به معصوم در زنجیره سند، خود شخصاً و بطور مستقیم حدیث را از معصوم «سماع» کرده باشد. نه اینکه از دهان دیگران شنیده باشد. مثلاً اگر بگوید که من شنیدم که می‌گفتند «پیغمبر اینطور فرموده» سخش اعتبار و ارزش چندانی ندارد، بلکه باید مستقیماً از رسول اکرم (ص) یا معصوم (ع) شنیده باشد....

۱۰ - إخراج و مخرج: به نقل کردن حدیث إخراج و به ناقلین و روایتگران حدیث مخرج هم گفته می‌شود. مثلاً وقتی درباره حدیثی می‌گوییم «أخرجه کلینی....» منظور این است که کلینی آن را نقل کرده است.

۱۱ - إستاد: به نقل کردن خبر و حدیث با ذکر همه افراد و حلقه‌های زنجیره تا گوینده اصلی إستاد می‌گویند. ابداع روش إستاد در تاریخ نگاری از ابتکارات مسلمانان است. مثلاً وقتی گفته می‌شود:

«عَنْ كَلْبِ بْنِ بِلَالٍ سَمِعَهُ يَقُولُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ...» یعنی کلینی فلان خبر را با ذکر زنجیره سندش تا امام صادق علیه‌السلام از آن حضرت نقل کرده است.

بیا انواع حدیث

۱ - تقسیم‌بندی احادیث از لحاظ منشاء صدور: احادیث رسیده از پیامبر و ائمه را



می‌توان از لحاظ منشأ صدور و نیز از نظر کیفیت زنجیره سندشان به سه دسته اصلی تقسیم کرد:  
الف - حدیث قدسی: احادیثی که - بجز قرآن مجید - پیامبر اسلام مفاهیم آنرا با تصرف کلامی و لفظی شخص خودش از جانب خدا بیان کرده است. «حدیث قدسی» می‌نامند و بحديث الهی نیز معروف هستند. احادیث قدسی منشأ صدورشان خداوند جهانیان است، نه شخص پیغمبر احادیث قدسی در مجموعه‌های جداگانه‌ای به همین نام (حدیث قدسی) جمع‌آوری شده است.

در تعریف حدیث قدسی، میرسید شریف جرجانی (۸۱۶ - ۷۴۰ ه. ق) عالم بزرگ چنین بیان داشته است: حدیث قدسی، حدیثی است که معنا و مفهوم آن از طرف خدا به پیامبر الهام شده و آن حضرت هم با بیان و لفظ خودش آنرا تعبیر و ادا کرده است. فرق این با قرآن در این است که قرآن نه تنها مفهومی از خداوند می‌باشد، بلکه الفاظش هم از خداوند است.<sup>۱</sup>  
علاوه بر این، اصل صدور قرآن و اینکه این عبارات همه از جانب خداوند نازل شده است قطعی است، اما صدور حدیث قدسی «ظنی» است.

ب - حدیث نبوی: بجز احادیث قدسی، حدیثهای دیگری وجود دارند که از شخص پیامبر اسلام بصورت دستور العملهای فردی و اجتماعی خطاب به یاران خود و مسلمانان صدور یافته که آنها را احادیث نبوی نامند.

چنانکه در پیش گفته شد احادیث قدسی بسیار معدود است و از حدود صد حدیث تجاوز نمی‌کند، بنابراین اکثریت قاطع احادیث (حدود چندین هزار) از جمله «حدیث نبوی» هستند. احادیث قدسی و نبوی از لحاظ مدرک بودن و حجیت مورد اتفاق شیعه و سنی است، مگر بخشی از آنها که از لحاظ زنجیره سندشان معتبر نبوده و ناقلان و روایتگران آنها از طرف اهل فن (علما و رجال و طبقات) جرح شده‌اند.

ج - حدیث معصوم: قسمت قابل توجه دیگری از احادیث نیز از ائمه معصومین (ع) است که فقط شیعه قائل به حجیت آنها است.

باید دانست که در واقع برخی از این احادیث «نبوی» هستند، یعنی امامان این حدیث‌ها را از پیش خود به عنوان حرف و قول خویش به مردم نگفته‌اند، بلکه واسطه نقل حدیث بوده‌اند. مثلاً امام صادق (ع) حدیثی را از طریق پدر بزرگوارش امام باقر و او نیز بواسطه امام زین‌العابدین و او از طریق امام حسین و او از طریق امام علی علیه‌السلام به پیغمبر (ص) رسانده‌اند که با بهترین طریق، حدیث پیغمبر در اختیار ما قرار گرفته است. البته علاوه بر احادیث نبویه، حضرات معصومین علیهم‌السلام سفارشها و فرمانهای زیادی دارند که بعنوان حدیث معصوم (ع) مورد

قبول شیعه می‌باشد. چنانکه کردار و تقریر و تمام اقداماتشان جزء سنت بوده و حجیت است. اساساً احادیث صد در صد مورد اعتماد شیعه - بعد از آنکه شرایط یک حدیث صحیح را پیدا کرد - احادیثی است که نبوی بوده و از طریق ائمه بما برسد و یا اینکه خود آنان در مقام امامت، فرموده باشند.

۲ - تقسیم‌بندی احادیث از لحاظ چگونگی و کیفیت زنجیره سند: چنانکه قبلاً گفته شد احادیث با توجه به تعداد سلسله سند آنها، «متواتر» و یا «آحاد» هستند.

خبرهای متواتر بخاطر تعدد فزون از معمول زنجیره سندشان و نیز بخاطر شرایط ویژه نقل استمرار در همه طبقات و همه زمانها دارای خصوصیت «افتتاح علمی» بوده و تردید ناپذیر و قطع آور هستند.

حدیث متواتر دو قسم است: الف - «لفظی» ب - «معنوی»

الف - تواتر لفظی: اگر تمام گزارشگران و مخبرین در تمام طبقات و در الفاظ یک خبر هماهنگی و اتحاد کامل داشته باشند، حدیث متواتر لفظی است.

نمونه خبر متواتر لفظی در احادیث اسلامی حدیث «تکذیب» است (متن آن قبلاً بیان شد). این حدیث را ۶۲ تن از صحابه بطور مستقیم از پیغمبر اسلام (ص) نقل کرده‌اند یعنی از ۶۲ طریق به پیغمبر منتهی می‌شود و همه محدثین و راویان نیز با همین عبارات نقل کرده‌اند.

ب - تواتر معنوی: در تواتر معنوی الفاظ و عبارات راویان در مورد یک حدیث و خبر متحد و یکی نیست، لیکن در مجموع همه آنها یک معنای مشترک را اداء می‌کنند.

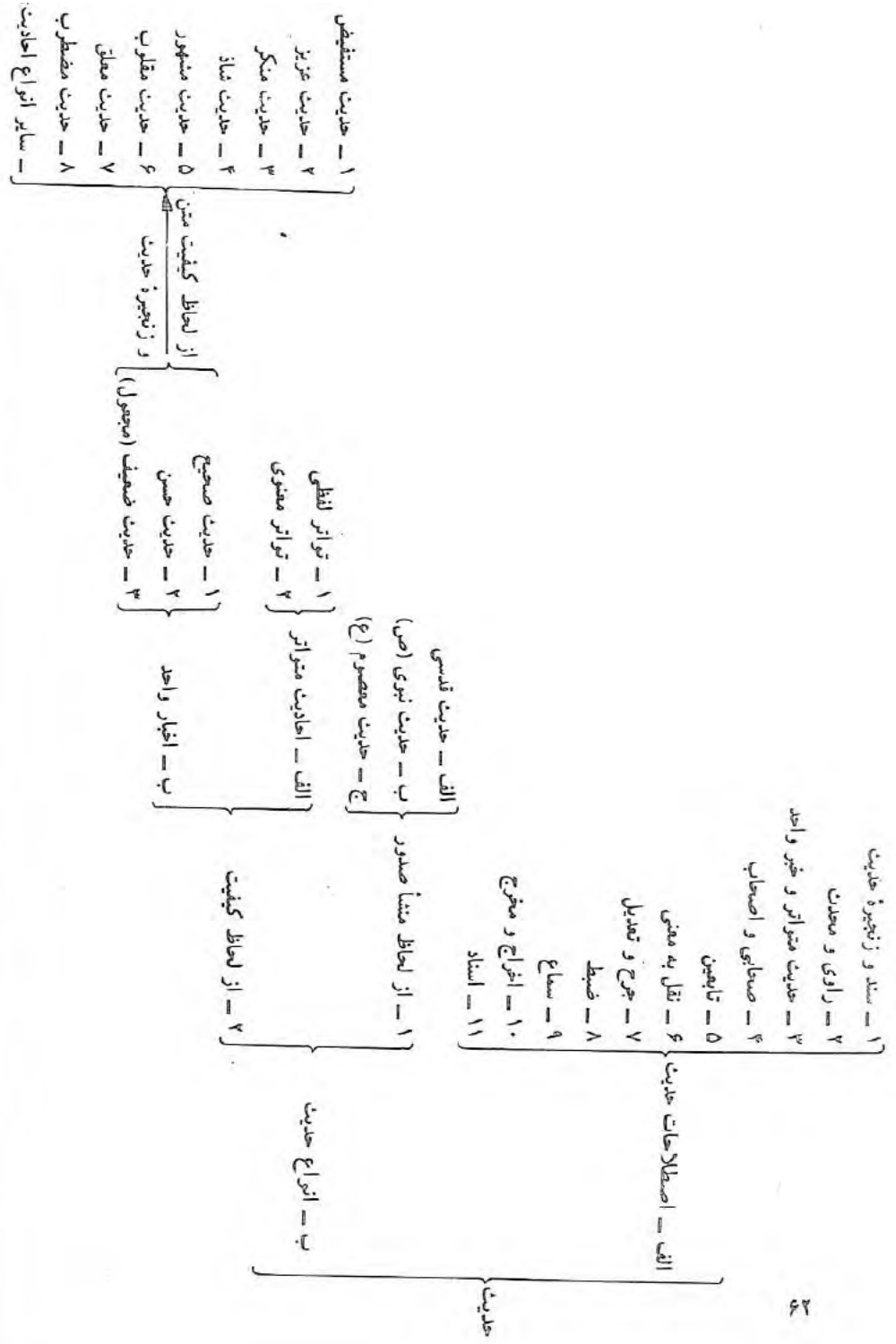
#### اقسام خبر واحد

اخبار واحد نیز در اصل سه قسمند: ۱ - صحیح ۲ - حسن (نیک) ۳ - ضعیف، که بعداً شاخه‌ها و درجاتی پیدا می‌کنند. آگاهی از این درجات در فهم کلی حدیث و دست‌یابی به «قدرت تمیز» تأثیر بسزائی دارد.

بدین خاطر ما نیز پس از بدست دادن یک تعریف کوتاه از حدیث صحیح، حسن و ضعیف درباره شاخه‌های انشعابی آنها بحث مختصری کرده و طبق روش رجالی‌ها و محدثین هر کدام از آنها را تعریف می‌کنیم.

۱ - حدیث صحیح: هر خبر واحدی که لفظ آن بدون از رکاکت و نارسائی بوده و معنایش با آیه‌ای از قرآن و خبر متواتر و یا اجماع مخالفت نداشته باشد، و راوی آن نیز عدل<sup>۱</sup> باشد، آن را خبر صحیح می‌نامند و مقابل آنرا سقیم و ضعیف گویند.

۱ - وقتی اسم بجای صفت بکار رود علامت شدت است، مانند عدل بیستای خیلی عادل.



۴ - «حدیث حسن» : از نظر شیعه حدیثی است که سند آن از طریق افراد شیعی و امامی که همه مدح (و نه تعدیل) شده باشند به معصوم برسد.

پس فرق بین حدیث حسن یا صحیح اینست که راوی حدیث صحیح «امامی عدل» (تعدیل شده) اما راوی حدیث حسن «امامی ممدوح» است. سبب جرحانی نیز حدیث حسن را چنین تعریف کرده است:

«حدیث حسن، حدیثی است که راوی در صدق و امانت مشهور و زیانزد باشد، با این حال بخاطر کوتاهی در حفظ و وثوق بدرجه صحیح نمی رسد.»

۳ - حدیث ضعیف: حدیثی که نه صحیح و نه حسن و نه موثق باشد آنرا ضعیف می نامند و در واقع حدیثی است که روایانش همه و یا بعضی شان «جرح» و یا «سکوت» شده باشند و یا متن آن مخالف قرآن و احادیث متواتر باشد.

حدیث ضعیف دارای اقسام و مراتبی است که پست ترین نوع آن «حدیث موضوع» یا مجهول نامیده می شود. حدیث موضوع یا مجهول حدیثی است که ساختگی و جعلی بودنش از لحاظ رجال و حدیث شناسی به ثبوت رسیده است. در زمینه «موضوعات» (احادیث موضوع) علماء پیشین اسلامی کتابهای زیادی نوشته اند که دارای اهمیت ویژه ای هستند.

انواع دیگر احادیث «خبر واحد» عبارتند از:

حدیث «متصل» و حدیث «مرسل و منفصل» - اخبار و احادیثی که به پیامبر اسلام و ائمه (ع) انتساب دارند، یا دارای یک زنجیره سند «تکمیل شده و متداوم» تا شخص معصوم هستند، و یا اینکه زنجیره سندشان «متداوم و تکمیل شده» نیست، بلکه گسیختگی و حذف دارد. در صورت اول حدیث را «متصل» و در صورت دوم آن را «مرسل و منفصل» می نامند. بنابراین «حدیث مرسل» حدیثی است که راوی و محدث آن با حذف واسطه های قرار گرفته در زنجیره سند حدیث، آنرا مستقیماً به شخص معصوم (پیغمبر یا امام) نسبت دهد. مانند احادیث کتاب تحف العقول که همه مرسل هستند.

در حدیث مرسل اگر از زنجیره حدیث یک راوی حذف شود آنرا حدیث منقطع و اگر بیش از یکی حذف شده باشد آنرا حدیث منفصل می نامند.<sup>۱</sup>

۱ - حدیث موثق حدیثی است که سند آن متصل به معصوم بوده همه یا برخی از روای در عین شیعه نبودن توثیق شده باشند.

۲ - اخبار واحد از نظر تعداد زنجیره سند و نیز کیفیت متن حدیث اقسامی دارند بشرح زیر:  
الف - حدیث مستفیض و آن حدیثی است که بیش از سه زنجیره سند و طریق داشته باشد.  
ب - حدیث عزیز و آن حدیثی است که بروایت آن دو یا سه نفر «منفرد» شده باشد.  
ج - حدیث منکر، حدیثی را گویند که آن را یک فرد غیر تفرقه روایت کند و جماعتی نیز خلاف آنرا روایت کرده باشند و از آن به حدیث «مردود» نیز تعبیر می شود.

چنانکه در متون تاریخی آمده، علی بن ابیطالب (ع)، حسن بن علی (ع)، عبدالله بن مسعود و ابوذر و بسیاری دیگر از شخصیت‌های اصیل و ورزیده اسلام، اعتقاد راسخ به تحریر و کتابت «سنت نبوی» و احادیث داشتند و در این راه - با وجود منعی که مقام خلافت از کتابت و تألیف حدیث و غیره کرده بود - فعالیت می‌کرده‌اند، هر چند عده‌ای از آنان مانند عبدالله ابن مسعود و ابومسعود انصاری بازداشت شده و به زنجیر و زندان کشیده شدند.<sup>۱</sup>

اینان از شیعیان امام علی بن ابیطالب بودند و احادیث نبوی را در همان ابتدا بدون آنکه گذشت زمان بتواند آنها را در ذهنها فرسوده ساخته و به دیار فراموشی و یا ضعف و اختلاط بسپارد نوشتند.

ابورافع - بنده آزاد شده توسط حضرت رسول اکرم (ص) - یکی از یاران صدیق امام علی علیه السلام بود که برای اولین بار بعد از خود علی (ع)، حدیث را بصورت فصل‌بندی شده و منظم در کتابی بنام السنن والاحکام والقضایا برشته تحریر کشید. همچنین نوشته حدیثی خود امام علی (ع) با املاء رسول خدا از جمله منابعی بود که باقی ماند و دست بدست امامان شیعه می‌گشت

د - حدیث شاذ - کلمه شاذ به معنای نادر و غیرمشهور است و به همین خاطر آنرا حدیث نادر نیز گفته‌اند و آن حدیثی است که آنرا یک فرد «تفه» یا عدل روایت کند در حالیکه اکثریت و جمهور مخالف آنرا روایت کرده باشند. ه - حدیث مشهور و آن حدیث خیر واحدی است که در طول زمان مورد اطمینان و اعتماد دسته‌ای از دانشمندان قن قرار گرفته بطوری که بعداً عده زیادی آنرا نقل کرده‌اند.

و - حدیث مقلوب - حدیثی را گویند که در زنجیره سند آن دستکاری کرده باشند یعنی افراد اصلی واقع در سند را حذف و نام کسان دیگری را در آن جا داده باشند، و این عمل به انگیزه‌های مختلفی صورت می‌گرفته است. مانند اینکه مردم را بواسطه آن شخصیت‌ها نسبت به آن حدیث ترغیب و یا از آن متنفر سازند.

ز - حدیث مطلق - و آن حدیثی است که در اول سندش یک فرد یا زیادتر بطور متوالی و بی‌در پی افتاده باشد.

ح - حدیث مضطرب - حدیثی را مضطرب نامند که به صورتهای گوناگون نقل شده و روایان در سند یا متن آن اختلاف داشته باشند و به عبارت دیگر حدیثی که حالت متزلزل داشته باشد - چه از نظر سند و چه از نظر متن «مضطرب» است - البته احادیث دیگری نیز هست که در اینجا از ذکر انواع آن صرف نظر می‌شود.

۱ - سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء می‌نویسد: عمر بن الخطاب خواست احادیث پیغمبر را بنویسد، یک ماه از خدا در این باره چاره خواهی کرد و تصمیم گرفت که احادیث نوشته نشود و گفت من قومی را بنظر آوردم که پیش از شما بودند، آنها کتاب نوشتند و به آن رو کرده و کتاب خدا را ترک کردند (چاپ مصر، صفحه ۱۳۸).

مردی بنام قرظ بن کعب می‌گوید عمر بن الخطاب ما را به کوفه فرستاد و تا محلی بنام هرا را ما را مشایعت کرد، آنوقت گفت می‌دانید چرا با شما آمدم؟ خواستم مطلبی را تذکر دم که فراموش نکنید شما پیش قومی می‌روید که قرآن همچون دیگ در سینه آنها می‌جوشد، چون شما را دیدند خواهند گفت آنها یاران محمد (ص) هستند. از رسول خدا حدیث کم نقل کنید، من شریک شما (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲).

عمر بن الخطاب، ابن مسعود و ابوذر را حبس کرد و گفت چرا این همه حدیث از رسول خدا نقل می‌کنید؟ آنها مجبور بودند تا عمر کشته شد (الغدیر، ج ۴، ص ۲۹۵، نقل از منابع اهل سنت).

چنانکه حکم ابن عتیبه آن را در پیش امام محمد باقر (ع) ملاحظه کرد. امام در ضمن توضیحی که در باره آن نوشته داد فرمود «این خط علی و املاء رسول خداست». از جمله کسانی که در دوران ممنوعیت کتابت و نقل حدیث، کتاب حدیث نوشته و نقل حدیث می‌کردند می‌توان از سلمان فارسی، ابوذر غفاری دو صحابی معروف پیامبر نام برد.<sup>۲</sup>

نهج البلاغه که مجمره‌ای از نامه‌های سیاسی و نظامی و سخنرانی‌ها و کلمات کوتاه حکمت‌آمیز امام علی (ع) است و سیدرضی آن را از منابع مختلف گردآوری و تنظیم کرده است، یادگار بربرکت و شکوه‌مندی از این دوران است.<sup>۳</sup>

پس از این دوران در مرحله دوم می‌توان صحیفه کامله و «رساله حقوق» امام سجاد (ع) و نیز کتاب حدیثی - فقهی «الجامع» منسوب به زید پسر شهید آن حضرت را یاد کرد، که در کنار دیگر احادیث نقل شده از آنان درخشندگی و تبلور خاص دارند. همین طور بعضی از نامه‌های سیاسی امام سجاد (ع) از جمله نامه معروف و پسر محتوایش به زهری، روحانی مزدور و خودفروخته آن عصر، قابل ذکر است.

بعد از این مرحله دوران تشکیل مجالس درس و دانشگاه امام باقر (ع) و امام صادق (ع) فرارسید که در آن شاگردان و دانشجویان دوات و کاغذ بدست در جلسه درس حضور می‌یافتند و مباحث گوناگون از جمله درس حدیث را در حضور خود امام می‌نوشتند مانند کتاب «توحید مفضل». نوشتن علوم از جمله حدیث را ائمه مرتب به شاگردان خود دستور می‌دادند و در این مورد سفارش اکید می‌کردند. این مطلب را ضمن اخبار و احادیث زیادی در منابع تاریخی و حدیثی، از جمله اصول کافی می‌توان ملاحظه کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمود: بنویسید، چه آنکه بدون نوشتن قادر به نگهداری علوم نخواهید بود؛ و هم آنحضرت خطاب به یکی از یاران خود فرمود «دانش خود را بنویس و در میان برادرانت پخش کن». در این باره احادیث مشابه زیادی در اصول کافی باب «روایة الحدیث و الکتب» موجود است که می‌توان بدان مراجعه کرد. بنابراین می‌بینیم که رهبران شیعه و شاگردان مکتب آنان در «نوشتن» حدیث و سایر علوم هیچگاه کوتاهی نکرده‌اند.

۱ - برای تفصیل بیشتر به کتاب اصول کافی جلد هفتم صفحه ۱۱۲ و نیز به مقدمه کتاب وسائل التیسه رجوع فرمایید.

۲ - کتاب سلمان «حدیث الجلیلق» نام داشته است. نوشته ابوذر نیز لحن خطایی و تهاجمی داشته و وقایع و رویدادهای بعد از پیغمبر را تشریح می‌کرده است. شخصیت‌های علمی بزرگی همچون شیخ الطایفه طوسی و نجاشی از نوشته آنان یاد کرده‌اند و اسناد خود را بآنان رسانده‌اند.

از میراث حدیثی مکتوب قرن اول می‌توان «اصل سلیم بن قیس کوفی» بنام کتاب «السیقه» و نیز کتاب «قرائت و دیات» امام علی (ع) مشهور باصل «ظریف بن ناصح کوفی» را نام برد، این کتابها هم اکنون مستقلاً وجود دارند.

۳ - در مورد نهج البلاغه در فصل بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۴ - صحیفه سجادیه در فصل ششم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مجموعه آنچه که این یاران ائمه و مجاهدان خستگی ناپذیر اشاعه فرهنگ انقلابی شیعه از عصر امام علی (ع) تا زمان امام حسن عسکری و عصر غیبت کبری نوشته‌اند در مورد حدیث و سنت حداقل چهارصد کتاب و رساله است و به هر کدام از آنها یک «اصل» گفته می‌شود و مجموعاً «اصول اربعه» یعنی اصلهای چهارصدگانه نامیده می‌شوند. ذیلاً توضیح بیشتری را در مورد اصول اربعه داده می‌شود.

### اصول اربعه

از نقد و بررسی مجموع اخبار تاریخی مربوط باصول اربعه چنین برمی‌آید: «اصل» که جمع آن «اصول» است به نوشته‌های حدیثی گفته می‌شود که مؤلفین آنها از معاصران و شاگردان ائمه بوده و در جلسات آنان حضور یافته و گفتار آنها را سماعاً نوشته و یا یکی از اصحاب که خود مستقیماً حدیث را از امام شنیده بود سماع کرده و نوشته‌اند.<sup>۱</sup>

این نویسندگان و محدثین از زمان امیرالمؤمنین امام علی (ع) تا عصر غیبت صغری وجود داشته‌اند و هر کدام شاگرد یکی از ائمه محسوب می‌شده‌اند، حداقل این پاسداران فرهنگ زاینده و انقلابی تشیع چهارصد نفر بوده‌اند. هر کدام از اینها یک اصل داشته‌اند که مجموعاً اصول چهارصدگانه یا اصول اربعه نامیده می‌شوند؛ چنانکه شیخ مفید نیز در این باره گفته:

«امامیه از زمان امام امیرالمؤمنین (ع) تا عصر امام حسن عسکری چهارصد کتاب تصنیف کرده‌اند که اصول نامیده می‌شوند.»<sup>۲</sup>

این مطلب را باید افزود که اکثریت اصول چهارصدگانه در دوره حیات امام باقر و امام صادق علیهما السلام و توسط شاگردان ورزیده آنان نوشته شده است. چه آنکه می‌دانیم این دوره مصادف با اوج گیری ستیز در نیروی باطل یعنی بنی امیه و بنی عباس بود و در اثر آن، قدرت حاکم کنترل ضد انسانی خود را بر اوضاع از دست داده و محدودیت بیان و قلم نیز الزاماً کمتر شده بود. در این دوره بود که فرهنگ اصیل اسلامی در زمینه‌های گوناگونی مانند تفسیر، حدیث و سنت، تاریخ و علوم و... فرصت رشد و شکوفائی یافته و زمینه‌ای استوار برای نهضت‌های آزادیبخش معاصر و قرون بعدی گردید. دلیل اینکه اکثریت قاطع احادیث شیعه در مجموعه‌های مدون حدیثی از طریق امام باقر و امام صادق وارد شده است، همین واقعیت است.

تعداد زیادی از اصول چهارصدگانه هم اکنون بصورت مستقل وجود دارند مانند اصل برقی، اصل فضل بن ساذان، اصل سلیم بن قیس کوفی و... چون این اصول بصورت پراکنده و جزوه جزوه بودند، هم بیم آن می‌رفت که در سیر زمان فرسوده شده و نابود گردند، و هم بخاطر

۱ - به الذریعه، جلد ۲، ص ۱۲۷ مراجعه شود.

۲ - همان کتاب، ص ۱۳۰.

پراکنده بودنشان مراجعه به آنها از لحاظ مطالعه کننده دشوار می‌نمود.

لذا در قرون پیشین، رهبران و متفکران اسلامی درصدد بررسی این اصول و دیگر کتب مربوط برآمده و احادیث و اخباری را که از لحاظ زنجیره محکم و استوار و از نظر متن و محتوی درست تر تشخیص داده بودند، با حفظ و نقل زنجیره سند، آنها را در مجموعه‌های بزرگی گردآورده و کتابهای بزرگ حدیث را به وجود آوردند. این روش علمی بطور مستمر از طرف علماء پی گیری شد و بدینگونه میراث فرهنگی تشیع از گزند حوادث و آسیب چپاولگران تاریخ در امان ماند.

بنابراین با در نظر گرفتن تاریخ حدیث و روش تدوین آن از نظر رهبران شیعه باید گفت: اکثریت قاطع و غالب احادیث شیعی واقعیت تاریخی و علمی دارند و بطور یقین از پیامبر و ائمه بجای مانده است. در عین حال مقداری مطالب واحادیث ضعیف، تحریفی و حتی جعلی نیز در لابلای آن می‌توان یافت که با بررسی و دقت لازم، می‌توان حدیث واقعی را چنانکه گفتیم بدست آورد.

### مهم‌ترین کتب حدیث شیعه

چنانکه قبلاً بیان گردید، فقها و دانشمندان شیعه، در گذشته با توجه به پراکندگی «اصول چهارصدگانه» و نیز ضعف و یا اختلاط بعضی از مطالب نادرست به آنها، توسط اشخاص و دستهای شناخته شده و یا مشکوک، دست بیک اقدام تحقیقی بزرگ زده و با استفاده از روش‌های مطمئن علمی و تاریخی، تحلیل حدیث و سنت را آغاز کردند. در نتیجه بسیاری از بااصطلاح احادیث مجعول و یا ضعیف طبق ضوابط «رجالی» و تاریخی معرفی و پاکسازی شدند.

اولین فردی که در این مورد دست به عمل زد، دانشمند بزرگوار ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی<sup>۱</sup> متوفی به سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ بود. او بیست سال از عمر پربار خود را صرف جمع‌آوری معتبرترین احادیث نموده و در اثر این اقدام انقلابی و شجاعانه علمی او کتاب «الکافی» پدید آمد که در دو قسمت «اصول کافی» و «فروع کافی» تدوین یافته است. کلینی بعد از اتمام کافی مقدار زیادی از خطبه‌های اهل بیت و رسائل ائمه (ع) را که در آن نیامده بود در مجموعه گرانهای دیگری بنام «روضه الکافی» گردآوری نمود.

### اصول کافی

اصول کافی مشتمل بر هشت بخش می‌باشد که هر یک از این بخشها کتاب نامیده شده

۱ - کلین دبی است در ۳۸ کیلومتری جنوب غرب ری فعلی.

است و اسامی آنها به قرار زیر است:

کتاب «عقل و جهل»، کتاب «فضل علم»، کتاب «توحید»، کتاب «حجة» کتاب «ایمان و کفر»، کتاب «دعاء»، کتاب «فضل قرآن» و بالاخره کتاب «عشرة» (معاشرت) که در واقع احادیث تحت عناوین فوق دسته‌بندی شده است.

کتاب «کافی» در جامعه تشیع جزو معتبرترین کتب اسلامی محسوب می‌شود، اسناد حدیث آن در طول قرون بنظر علماء رجال و درایه رسیده و عموماً مورد وثوق واقع شده‌اند. «کافی» بلحاظ اینکه مؤلف عالیقدر آن معاصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و نیز زمان غیبت صغری حضرت مهدی امام منتظر (ع) و سفرا و نواب خاص او را درک کرده است حائز اهمیت خاص است.

شیخ مفید گوید: کافی در ردیف جلیل‌ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست. دانشمندان دیگری مانند ملامحسن فیض کاشانی و شهید ثانی آنرا ستوده‌اند که برای رعایت اختصار از نقل اظهار نظر آنها خودداری می‌کنیم.

کلینی در میان دهها هزار حدیث، با توسل به روش‌های علمی نقل اخبار فقط در حدود شانزده هزار حدیث را در کتاب خود گرد آورده است. از این مقدار احادیث ۵۰۷۲ حدیث صحیح و ۱۱۲۸ حدیث موقوف و هزاران حدیث دیگر قوی و حسن و پاره‌ای نیز ضعیف است. این امر نشان می‌دهد که متد تحقیق و تدوین مسلمین در مورد احادیث چه اندازه از دقت نظر و انتقاد علمی برخوردار بوده است.

کافی یکی از «کتب اربعه»، یعنی کتابهای چهارگانه مشهور است. سه کتاب دیگر «من لایحضره الفقیه»، «تهذیب الاحکام» و «استبصار» می‌باشد.

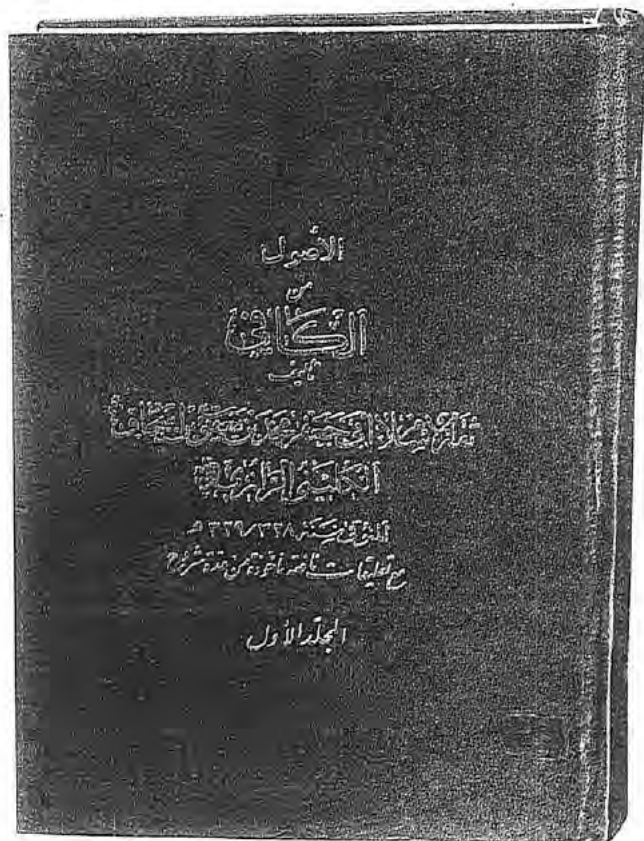
### نمونه‌ای از کتاب «اصول کافی»

اهمیت عقل و تعقل<sup>۱</sup>

يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَدَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ، وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيئَةٌ وَ مَطِيئَةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُّعُ وَ كُنْفِي بِكَ جَهْلًا أَنْ تَرَكَبَ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ.  
يَا هِشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً

أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَاعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.  
يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْآيَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يُشْفَلُ الْخِلَالَ شُكْرَهُ وَلَا يُغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ.  
يَا هِشَامُ مَنْ سَلَطَ تَلَاوُفًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَسْفُكِهِ يَطْوِلُ أَمَلِهِ، وَمَخَاطِرَ أَنْفِ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَأَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِسَهْوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ، وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ.



ترجمه:

ای هشام! برای هر چیز رهبری است و رهبر عقل اندیشیدن و رهبر اندیشیدن خاموشی

۱- اصول کافی، جلد اول، کتاب عقل و جهل، ص ۲۰ - ۱۹ ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، انتشارات علمیه.

است و برای هر چیزی مرگی است و مرکب عقل تواضع است. برای نادانی تو همین بس که مرکب کاری شوی که از آن نهی شده‌ای.

ای هشام! خدا پیغمبران و رسولانش را بسوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه از خدا خردمند شوند (یعنی معلومات آنها مکتسب از کتاب و سنت باشد نه از پیش خود). پس هر که نیکوتر پذیرد معرفت بهتر است و آنکه به فرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است و کسی که عقلش کاملتر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است. ای هشام! خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند (ع) و حجت پنهان عقل مردم است.

ای هشام! عاقل کسی است که حلال او را از سپاسگزاری باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود.

ای هشام! هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد بویرانی عقلش کمک کرده است: آنکه پرتو فکرش را بارزوی درازش تاریک کند و آنکه شگفتیهای حکمتش را بگفتار بیهوده‌اش نابود کند و آنکه پرتو اندرز گرفتن خود را به خواهشهای نفس خاموش نماید (هر که چنین کند) گویا هوس خود را بر بویرانی عقلش کمک داده و کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباہ ساخته است.

يَا هِشَامُ تَصُبُّ الْحَيَّ لِبَاعَةِ اللَّهِ، وَلَا تَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالطَّاعَةَ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَلَا يَعْلَمُ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ.  
يَا هِشَامُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْذُودٌ.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَرْضَ بِالدُّنْيَا مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا، فَلِذَلِكَ رِبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا قُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنْيَا وَتَرَكَوا الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرَكَوا الدُّنْيَا مِنَ الْفَرَضِ.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لِأَنْثَالٍ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لِأَنْثَالٍ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَنْبَاءَهُمْ.

ترجمه:

ای هشام! حق برای فرمانبرداری خدا بیا داشته شد، نجاتی جز بفرمانبرداری نیست و فرمانبرداری بسبب علم است و علم با آموزش بدست آید و آموزش به عقل وابسته است و علم جز از عالم ربّانی بدست نیاید و شناختن علم بوسیله عقل است.

ای هشام! کردار اندک از عالم، چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

ای هشام! همانا عاقل به کم و کاست دنیا با دریافت حکمت خوشنود است و با کم و کاست حکمت و رسیدن به دنیا خوشنود نیست از اینرو تجارتشان سودمند گشت.

ای هشام! همانا خردمندان زیاد بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان، با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم.

ای هشام! عاقل به دنیا و اهل دنیا نگرست و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و به آخرت نگرست و دانست که آن هم جز با زحمت تیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده‌تر آن برآمد (یعنی چون دید بدست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم).

حق مؤمن بر مؤمن

عَنْ أَبِي الْمُؤْمِنِ الْحَارِثِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْعَوَّةَ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَالْمَوَاسَاتَ لَهُ فِي مَالِهِ وَالْحَلْفَ لَهُ فِي أَهْلِهِ وَالتَّصَرُّةَ لَهُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَأَنْ كَانَ نَافِلَةً فِي الْمُسْلِمِينَ وَكَانَ غَنِيًّا أَحَذُّ لَهُ بِتَصَصِيهِهِ وَإِذَا صَاتَ الزَّيَارَةَ إِلَى قَبْرِهِ وَأَنْ لَا يَظْلِمَهُ وَأَنْ لَا يَغْتَنِبَهُ وَأَنْ لَا يَخُونَهُ وَأَنْ لَا يَخْذُلَهُ وَأَنْ لَا يَكْتُمُ لَهُ وَأَنْ لَا يَقُولَ لَهُ أَيْ وَأِذَا قَالَ لَهُ أَفِ فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَلَا يَهُ وَأِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ عَدُوِّي فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا وَإِذَا اتَّهَمَهُ النَّاسَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْصُتُ الْجَلْحُ فِي النَّاءِ.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): الْمُسْلِمُ أَخَ الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَغْتَنِبُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَسْتَفْتَاهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْرُمُهُ.

ترجمه:

ابو مأمون حارثی گوید به امام ششم (ع) عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: از جمله حق مؤمن بر مؤمن، دوستی قلبی او و مواسات مالی است و اینکه به جای او از خانواده‌اش سرپرستی کند و علیه ستمگرش یاری کند و چون در میان مسلمین سهمی داشته و غایب باشد سهم او را برایش دریافت کند و چون بمیرد از تربت او زیارت کند و به او ستم نکند و فریض ندهد و به او خیانت نرزد و او را وا نگذارد و به او دروغ نگوید و به او آف (کلمه کراهت) نگوید، هر گاه به او آف گوید دوستی میان آنها نباشد و چون به او گوید تو دشمن منی یکی از آن دو کافر شود (اگر

راست گوید دیگری و اگر دروغ گوید خودش کافر شود) و چون متهمش سازد ایمان در دلش همانند نمکی که در آب حل شود - ذوب شود.

از امام صادق (ع) مروی است که: مسلمان برادر مسلمان است. به او ستم نمی‌کند و فریض ندهد و او را و انمی گذارد، غیبتش نمی‌کند، به او خیانت نمی‌نماید و از حقش محروم نمی‌سازد.

### شیعه از نظر ائمه

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لِي يَا جَابِرُ أَيَكْتَفِي مَنِ اتَّخَلَ التَّشْيِعَ أَنْ يَقُولَ بِحَبِينَا أَهْلِ النَّبِيِّ، فَوَاللَّهِ مَا شَبَّعْنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ وَمَا كَانُوا يَهْرُقُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَّاضِعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالتَّوْبَةِ بِأَلْوَدَيْنِ وَالتَّضَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَالتَّوْبَةِ مِنَ الْإِيثَامِ وَصِلَةِ الْحَدِيثِ وَتَلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَكَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ الْأَمِينِ حَيْرٌ. فَكَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَنْبِيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا يَهْدِي الصِّفَةَ فَقَالَ يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبِينَ بِكَ الذَّاهِبُ حَسَبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَأَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونَ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ قُلْتُ قَالَ إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ (فَرَسُولُ اللَّهِ حَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ) ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا تَفَعَّاهُ حُبُّ إِيَّاهُ شَيْئًا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ) أَنْ يَقِيمُوا وَاعْمَلُوا بِطَاعَتِهِ يَا جَابِرُ وَاللَّهِ مَا يُتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعَنَا بِرَأْيَةِ مَنْ التَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ، مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيُّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ غَاصِبًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ مَا تَنَالُ وَلَا تَيْتَنَا إِلَّا بِالْمَعْلِيِّ وَالْوَرَعِ.

ترجمه:

امام باقر (ع) به جابر فرمود: ای جابر! آیا کسی که ادعای تشیع می‌کند او را پس است که از محبت ما خانواده دم زند؟ به خدا قسم شیعه ما نیست جز آنکه از خدا پروا کند و او را اطاعت نماید.

ای جابر! ایشان شناخته نشوند جز به فروتنی و خشوع و امانت‌داری و بسیاری یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و مراعات همسایگان فقیر و مستمند و وامداران و یتیمان و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از (حرف) مردم مگر از نیکیهای آنها، و آنها (شیعیان) امانت‌دار فامیل خویش باشند. جابر گوید: عرض کردم ای پسر رسول خدا: امروز هیچکس را با این صفات نمی‌شناسیم. فرمود: ای جابر! روشهای مختلف ترا از راه در نبرند. آیا

برای شخص کافی است که بگوید من علی (ع) را دوست دارم و از او پیروی می‌کنم و با وجود این فعالیت دینی نکند؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست دارم (رسول خدا که بهتر است از علی) سپس از رفتار وی پیروی نکند و به سنتش عمل ننماید محبتش به پیغمبر به او سودی ندهد. پس، از خدا پروا کنید و برای آنچه نزد خداست (یاداش و رضوان) عمل کنید. خدا با هیچکس خویشتی ندارد. دوست‌ترین بندگان خدای عزوجل (و گرامی‌ترین نشان نزد او) با تقوی‌ترین و مطیع‌ترین آنها است. ای جابر! بخدا سوگند به خدای تبارک و تعالی تقرب نمی‌توان جست جز با اطاعت. و همراه ما برات آزادی از دوزخ نیست و هیچکس بر خدا حجت ندارد. هر که مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی کند دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل بفرامین الهی و ورع به دست نیاید.

... قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) أَيَجِبُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدُهُ فِي كَبْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فَيُنَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) فَلَأَشْتِيءُ إِذَا، قُلْتُ فَالْهَلَاكُ إِذَا، فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَخْلَامَهُمْ بَعْدُ.

ترجمه:

امام باقر (ع) فرمود: آیا یکی از شما نزد برادرش می‌آید و دست در جیب او می‌کند و هر چه احتیاج دارد برمی‌دارد و او دستش را پس نمی‌زند؟ عرض کردم چنین کاری را در میان خود سراغ ندارم. امام فرمود: پس چیزی نیست. عرض کردم پس هلاکت است (یعنی معذب شوند؟) فرمود: هنوز عقل آن مردم کامل نشده است.

عَنْ أَبِي اسْمَاعِيلَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ عِنْدَنَا كَثِيرٌ فَقَالَ فَهَلْ يَمُطِّفُ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ وَهَلْ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِيءِ وَيَتَوَّأَسُونَ؟ فَقُلْتُ لَأَقْفَلَ لَيْسَ هُوَ إِلَّا شَيْعَةٌ. الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ هَذَا.

ترجمه:

ابو اسماعیل گوید به امام عرض کردم شیعه در نزد ما بسیارند. امام باقر (ع) فرمود: توانگر به فقیر توجه می‌کند؟ و آیا نیکوکار از بدکار در می‌گذرد و آن مردم با یکدیگر مواسات می‌کنند؟ عرض کردم نه. فرمود: آنها شیعه نیستند. شیعه کسی است که چنین کند.

عَنْ مفضلٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِيَّاكَ وَالسَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شَيْعَةُ عَلِيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَقَرَّبَهُ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَعَجَلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا تَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيكَ شَيْعَةَ جَعْفَرٍ.

ترجمه:

— امام صادق (ع): از مردم پست بهره‌یز: زیرا شیعه علی کسی است که عفت شکم و دامن داشته باشد و سخت بکوشد و جهاد کند. و برای آفریدگارش عمل کند و به ثواب او امیدوار باشد

و از عقابش بترسد. اگر اینگونه مردم را دیدی آنها شیعه جعفرند.

### دروغ و غیبت<sup>۱</sup>

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَهُ.  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْإِكْلَةِ فِي جَوْفِهِ

ترجمه:

امیر المؤمنین (ع) فرمود: هیچ بنده ای مزه ایمان را نمی چشد تا دروغ را چه شوخی چه جدی ترک نماید.

امام صادق (ع) فرمود: غیبت در (نابودی) دین مرد مسلمان زودتر از بیماری خوره در درون او کارگر شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَا تَطْلُبُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَنْ يَتَّبِعْ عَثَرَاتِ أَخِيهِ يَتَّبِعْ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَكُوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ»

ترجمه:

امام صادق (ع): رسول خدا فرمود: لغزشهای مؤمنین را جستجو نکنید: زیرا هر که لغزشهای برادر دینیش را بگیری کند خداوند لغزشهای او را دنبال کند و هر که را خداوند زیر نظر گیرد او را رسوا خواهد کرد اگر چه در اندرون خانه اش باشد.

### آثار گناهان<sup>۲</sup>

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِذَا ظَهَرَ الرِّسَالِ مِنْ بَعْضِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ وَإِذَا طُفِفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّفْسِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بِرُكَّتِهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالنِّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا وَإِذَا جَارُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِذَا تَقَضَوْا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنَ أَهْلِ بَيْتِهِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَهُمْ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ

ترجمه:

حضرت باقر (ع) فرمود: که در کتاب رسول خدا چنین یافتیم: هرگاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد و هرگاه از پیمانان و ترازو کم شود خداوند آنان را به قحطی و

۱ - اصول کافی، جلد ۴، کتاب ایمان و کفر، احادیث ۲۶۸۱ و ۲۷۲۵ و ۲۷۲۸

۲ - اصول کافی، جلد ۴، حدیث ۲۸۱۲

کمی (خواروبار و سایر وسائل زندگی) مجازات نماید و هرگاه از دادن زکات دریغ کنند زمین برکات خود را از زراعت و میوه ها و معادن همه، دریغ کند و هرگاه در احکام به ناحق حکم کنند، همکاری برستم و عدوان کنند (و به ستم همدیگر دچار شوند) و چون پیمان شکنی کنند خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط کند و هرگاه قطع رحم کنند اموال آنها در دست اشرا قرار می گیرد و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از برگزیدگان اهل بیت من ننمایند خداوند اشرا آنان را بر ایشان مسلط گرداند پس نیکان آنها دعا کند و مستجاب نشود.

### شوستی و همتشینی<sup>۱</sup>

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): لَا يَتَّبِعُنِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عِيُوبِي.

ترجمه:

امام صادق (ع) به هشام فرمودند: برای مرد مسلمان سزاوار و شایسته نیست که با فاجر و احمق و دروغگو طرح برادری افکند.

امام صادق (ع) فرمود: محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که عیبهای مرا پیش من هدیه آورد.

### ۴ - من لا يحضره الفقيه

این کتاب را شخصیت علمی و مذهبی بزرگ شیعه، محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق تألیف کرده است و بیشتر جنبه فقهی دارد. شیخ صدوق متوفای قرن چهارم (۳۸۱ ه.ق) است. این کتاب ۴ جلد بوده و جمعاً دارای ۶۷۰ باب و ۵۸۹۹ حدیث می باشد.

### نمونه ای از کتاب «من لا يحضره الفقيه»

#### باب علت وجوب روزه<sup>۲</sup>

این باب دارای ۴ حدیث است که در اینجا سه حدیث آن ترجمه می شود:

۱ - هشام بن الحکم گوید از حضرت امام صادق علیه السلام از علت روزه سؤال کردم امام فرمودند:

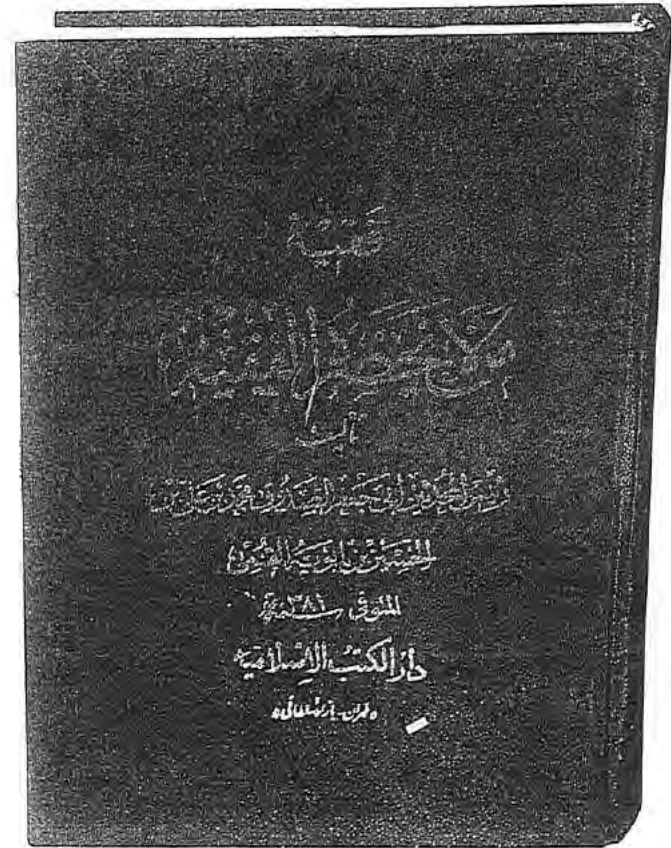
۱ - اصول کافی، جلد ۴، کتاب معاصرت، احادیث ۳۶۰۱ و ۳۵۹۷

۲ - من لا يحضره الفقيه، جلد ۲، ص ۴۳، چاپ دارالکتب الاسلامیه.



همانا خداوند روزه را واجب کرد تا توانگر و فقیر یکسان شوند، زیرا ثروتمند گرسنگی را لمس نمی کرد تا برینوا ترحم کند. ثروتمند هرگاه چیزی را می خواست بر آن دسترسی داشت، پس خدا خواست که میان خلقتش برابری برقرار کند و به ثروتمندان درد گرسنگی را بیچشانند تا بر ناتوان رقت آورند و برگرسنه ترحم کنند.

۲ - حضرت رضا علیه السلام در پاسخ سؤالات محمد بن سنان، در علت روزه نوشت: روزه برای شناخت و درک گرسنگی و تشنگی است تا در حالی که روزه دار فروتن و گرفتار می شود، صبور و مقاوم شده و در پیشگاه خداوند مأجور گردد، و اینها همه دلیل برسختی های



آخرت است، باضافه اینکه در روزه داری شهوات فرو می نشیند. بنابراین روزه پند دهنده دنیا و راهنمای آخرت است تا مؤمن میزان گرسنگی و تشنگی را که اهل فقر و مسکنت در دنیا و گرفتاران آخرت بدان مبتلا هستند، درک کند.

۳ - حمزه بن محمد به امام سجاد علیه السلام نوشت: خداوند چرا روزه را واجب نموده است؟ در جواب آمده: برای اینکه توانگر گرسنگی را دریابد تا به فقیر نیکی و احسان کند.

### ۳ - تهذیب الاحکام

این کتاب از تألیفات محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی یا شیخ الطائفه متوفای سال ۴۶۰ ه. ق می باشد. تهذیب الاحکام مشتمل بر ۱۰ جلد می باشد و دارای ۳۹۶ باب و ۱۳۹۸۸ حدیث است.

### نمونه ای از کتاب «تهذیب الاحکام»

#### باب امر به معروف و نهی از منکر<sup>۱</sup>

این باب مشتمل بر ۲۴ حدیث است که در اینجا برای نمونه ۶ حدیث از آنها را ترجمه می کنیم.

۱ - احمد بن محمد بن خالد از محمد بن عیسی از محمد بن عرفه روایت کند که گفت که حضرت علی (ع) می فرمود:

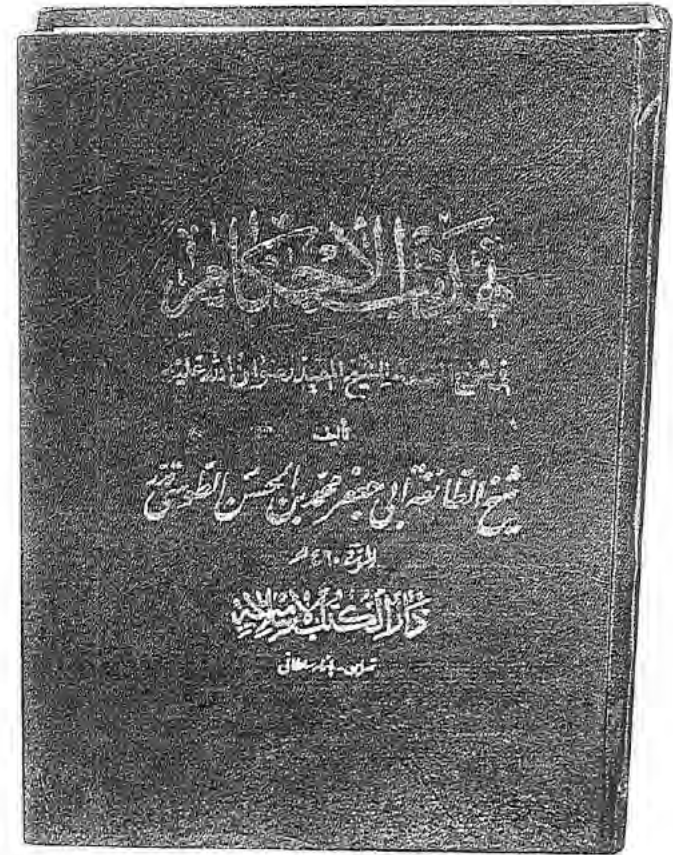
یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید و یا اینکه بدترین شما بر شما مسلط شوند، آنگاه نیکان شما دعا می کنند ولی دعایشان مستجاب نمی شود.

۲ - احمد بن محمد از علی ابن النعمان از عبدالله بن مسکان از داود بن فرقد از ابی سعید الزهری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرد که فرموده اند: وای بر قومی که دین خدا را به امر به معروف و نهی از منکر بپا نمی دارند.

۳ - از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة ابن صدقه از امام صادق علیه السلام که فرمود: چگونه است حال شما زمانی که زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق و شما در آن هنگام امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید؟ عرض شد به آن حضرت: ای رسول خدا آیا چنین چیزی می شود؟ فرمود: آری، و بدتر از این چگونه است حال شما وقتی که امر به منکر و نهی از معروف می کنید! پس عرض شد به آن حضرت: ای رسول خدا آیا چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آری و بدتر از این حال شما وقتی است که معروف را منکر و منکر را معروف می دانید.

۱ - تهذیب الاحکام، جلد ۶، ص ۱۸۲ - ۱۷۶، چاپ دارالکتب الاسلامیه.

۴ - از او (محمد بن یعقوب) از عثمان بن عیسی از سماعه از ابی بصیر از محلی این آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» از رسول اکرم (ص) پرسیدم: چگونه آنها را نگاهدارم؟ فرمود: امر می کنی آنها را به آنچه خداوند عزوجل امر فرموده و نهی می کنی آنها را از آنچه خداوند عزوجل نهی فرموده، پس اگر ترا اطاعت کردند، به درستی که تو آنها را نگهداری کرده ای و اگر مخالفت ترا کردند، پس آنچه برعهده تو بوده است انجام داده ای.



۵ - احمد بن محمد بن خالد از بعضی از اصحاب ما (شیعیان) از بشیر بن عبدالله از ابی عصمة قاضی مرو از جابر از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت می کند که فرمود: در آخر الزمان قومی پیدا می شود که پیروی می کنند گروهی را در میان خود که ایشان اهل ریا هستند نه اهل حقیقت، قرائت قرآن می کنند نه از روی واقفیت و عبادت می کنند نه از روی صدق نیت، بی تجربه و بی خردانند. امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی دانند مگر زمانی که از ضرر آن در امان

باشند، و (در ترک امر به معروف) خودشان را به خیال خود معذور و سرخص می دانند و تسایع لغزشهای دانشمندان دین می شوند و پیروی از فساد دانش و فهم ایشان می کنند، به نماز و روزه اقبال می کنند، آنچه را از تکالیف بجا می آورند که بجان و مال آنها ضرر ندارد. اگر نماز خواندن به سایر کردارهای ایشان از جهت مال و جان ضرر رساند آنرا نیز ترک می کنند، چنانچه ترک نمودند بهترین و بزرگترین واجبات را (که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر باشد) امر به معروف و نهی از منکر راه پیغمبران و طریقه خوش کرداران است، فریضه بزرگی است که به سبب آن تمامی فرایض و واجبات برپا می شود و در ترک آن غضب خدا برایشان تمام گردد پس عموم ایشان را مشمول عذاب خود می کند و در نتیجه این هلاک می شوند خوش کرداران در میان بدکرداران و خردسالان در میان سالخوردهگان. بدرستی که امر به معروف و نهی از منکر راه پیغمبران و طریقه صالحان است و فریضه بزرگی است که به سبب آن فرائض دیگر برپا می شود و راهها امن گردد و کسبها حلال می شود و حقوق از دست رفته مردم به خودشان برمی گردد و روی زمین آباد گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها درست می شود.

پس منکر را با قلب خود انکار نمائید و با زبان خودتان منع کنید و با نهی از منکر برپیشانی ایشان بزنید و در راه خدا از سرزنش کننده ای ترسید، پس اگر اندرز قبول کردند و از ناحق به حق برگشتند پس شما را تسلط بر ایشان نیست، تسلط شما بر کسانی است که در روی زمین ستمکاری روا دارند، بدون اینکه حق داشته باشند بدگیری تجاوز و تعدی نمایند، اینگونه اشخاص را عذاب دردناک است، در آن موقع با اینگونه اشخاص با بدنهایتان جهاد کنید و در دلهایتان آنها را دشمن بدارید و در این امر طالب سلطه و تعدی برمال نشوید و با ظلم کردن پیروزی اراده نکنید تا اینکه ایشان به امر خدا برگردند و در طاعت او راه پیمایند.

امام باقر (ع) فرمود: خداوند به شعیب نبی (ع) وحی کرد که من از قوم تو صد و چهل هزار از بدکرداران آنها و شصت هزار نفر از نیکان آنها را عذاب می کنم، حضرت شعیب (ع) عرض کرد: پروردگارا، آنها بدکرداران هستند اما گناه نیکان چیست؟ پس خداوند عزوجل وحی کرد به او که آنها با اهل معصیت سازشکاری کردند و آنچه را مورد غضب من بود، آنها خشم نگرفتند.

۶ - حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود: کسی که انکار منکر را به قلب و دست و زیادتش ترک کند، پس او مرده ای در بین زندگان است.

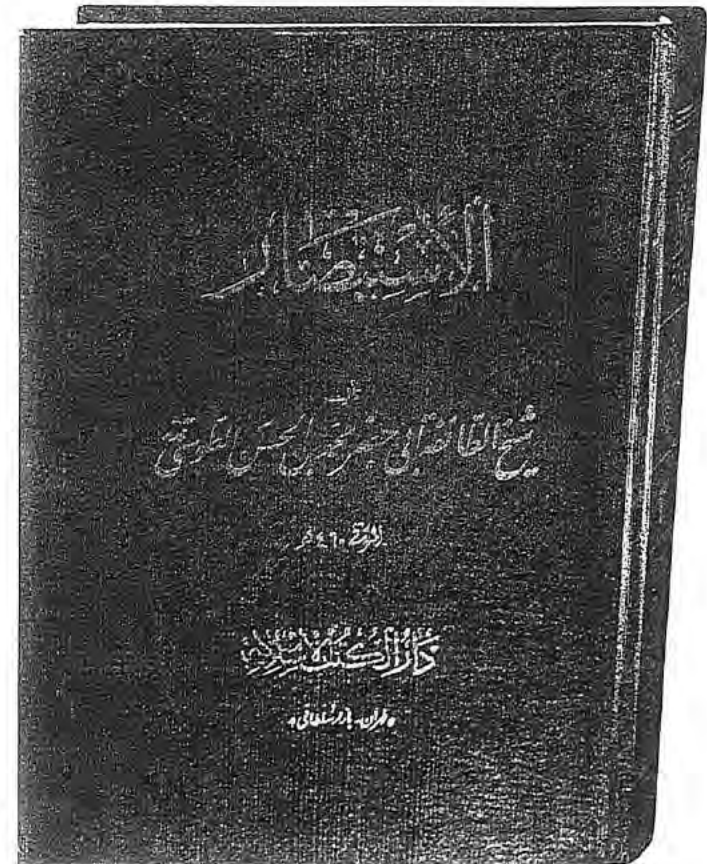
#### ۴ = استیصار

این کتاب را نیز شیخ طوسی تألیف کرده و جنبه فقهی دارد. استیصار ۴ جلد می باشد و دارای ۸۳۰ باب و ۵۵۵۸ حدیث می باشد.

## نمونه از کتاب «استبصار»

### باب نهمی از احتکار<sup>۱</sup>

این باب مشتمل بر ۹ حدیث است که ذیلاً سه حدیث از آن ترجمه می‌شود:  
حسین بن سعید از فضاله از اسماعیل بن زیاد از امام صادق (ع) از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: مواد غذایی را کسی جز فرد گناهکار احتکار نمی‌کند.



۱ - استبصار، جلد ۳، ص ۱۱۴، چاپ دارالکتب الاسلامیه

سهیل بن زیاد از جعفر بن محمد اشعری از ابن قدام از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: عرضه کننده کالا روزی داده شود و احتکار کننده آن مورد لعنت است.

علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی روایت می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: نگهداری و عرضه نکردن کالا در موقع فراوانی ارزاق تا چهل روز است و در موقع شدت و بلا سه روز، پس کسی که در زمان فراوانی بیش از چهل روز ارزاق را نگهدارد ملعون است و همچنین کسی که در زمان تنگی و سختی بیش از سه روز چنین کند، ملعون است.

### باب «کراهت خرید و فروش با شخص مضطر»<sup>۲</sup>

این باب دارای ۲ حدیث است که یک نمونه از آن ترجمه می‌شود:

حسن بن محمد بن سماعه از احمد بن حسن میثمی از معاویه بن وهب از ابوتراب روایت می‌کند که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود:

می‌آید بر مردم زمانی سخت که مردم در بخل اند و هر کس به آنچه در دستش دارد بخل می‌ورزد و بخشش بدیگران را فراموش می‌کند. در حالیکه به تحقیق خداوند تعالی فرموده: «ولاتسوا الفضل بینکم: بخشش را بین خودتان فراموش نکنید». سپس آشکار می‌شود در آن زمان کسانی که با افراد مضطر<sup>۳</sup> خرید و فروش می‌کنند، آنها بدترین مردم اند.

بدین ترتیب در کتب اربعه حدود چهل و یک هزار و پانصد حدیث وجود دارد. کتب اربعه بعد از نهج البلاغه و صحیفه سجاده در فرهنگ شیعه، مهمترین منابع حدیثی بشمار می‌روند. اهمیت این کتابها خدمت آنها به حفظ و پیشرفت فرهنگ و معارف شیعه، اخلاص و صداقت مؤلفین و نیز مدت تدوین این کتب بوده است.<sup>۴</sup>

بعد از کتب اربعه، از جمله منابع حدیثی مهم دیگر از کتب زیر باید یاد کرد:

### ۵ - وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه

مؤلف آن محمد بن حسن معروف به شیخ حرّاعا ملی از علماء و دانشمندان قرن یازدهم

۱ - استبصار، ص ۷۱

۲ - مضطر کسی را گویند که به جهت پیشامدی چاره‌ای بر دفع اضطرار خود نداشته و به فروختن چیزی از مایحتاج خودش به بهای کمتر اقدام نماید یا به خریدن چیزی به چندین برابر قیمتش حاضر باشد. در حالتی که این امر خارج از اندازه قدرت او است و در شرع مقدس اسلام، مراعات حال اینگونه اشخاص لازم است. اگرچه با قرض دادن یا کمک بلاعوض و احسان کردن باشد و معامله با آنها شرعاً مکروه است.

۳ - اخیراً آقای سید محمود دهرخی با تلاش زیاد یک دوره «مفتاح الکتب اربعه» در حدود ۴۰ جلد آماده کرده است که تاکنون ۱۷ جلد آن به چاپ رسیده و در دسترس علاقمندان می‌باشد. با استفاده از این مجموعه پژوهشگر به سهولت می‌تواند احادیث مورد نظر خود را - بیش از آنکه در دریای بیکران احادیث کتب اربعه غرق بیند - در این مفتاح دریابد.

هجری (متوفای ۱۱۰۴) می باشد. وسائل الشیعه با سلیقه علمی و ادبی بسیار جالبی در بیست مجلد تدوین یافته و در تهران و بیروت بچاپ رسیده است. وسائل الشیعه غیر از مقدمه و خاتمه دارای ۵۱ کتاب (کتاب طهارة، کتاب نماز و...) و مشتمل بر ۳۵۸۴۳ حدیث است و این کتاب در واقع یک دایرة المعارف بزرگ اسلامی است.

مستدرک الوسائل - این کتاب را مرحوم شیخ حسین نوری در تکمیل وسائل الشیعه نوشته است. بدین ترتیب که احادیثی را که صاحب وسائل الشیعه نیاورده محدث نوری با حفظ همان سبک و سلیقه در این کتاب بعنوان «مستدرک» گردآوری کرده است. وی در سال ۱۳۲۰ هجری قمری در نجف وفات کرده است.

### نمونه ای از کتاب «وسائل الشیعه»

#### حکمت و جوب نماز<sup>۱</sup>

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنِ الرَّضَا (ع) فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ جَوَابِ مَسْأَلِهِ أَنْ عِلَّةَ الصَّلَاةِ إِنَّهَا إِقْرَارُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلْعُ الْأَنْدَادِ وَقِيَامُ بَيْنَ يَدَيْ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذَّلِّ وَالْمَسْكِنَةِ وَالخُضُوعِ وَالْإِعْتِرَافِ وَالطَّلَبِ لِلْإِقَالَةِ مِنْ سَائِلِ الذُّنُوبِ وَوَضْعُ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْ يَكُونَ ذَا كِرَامٍ غَيْرِ نَاسٍ وَلَا يَطِيرُ وَيَكُونُ خَائِعًا مُتَذَلِّلًا رَاغِبًا طَالِبًا لِلزِّيَادَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْأَيْجَابِ وَالْمُدَاوِمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لِئَلَّا يَنْسِيَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَمُدْبِرَهُ وَخَالِقَهُ فَيَطِيرُ وَيَطْفَى وَيَكُونَ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَقِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَجْرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَمَانِعًا لَهُ عَنِ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ.

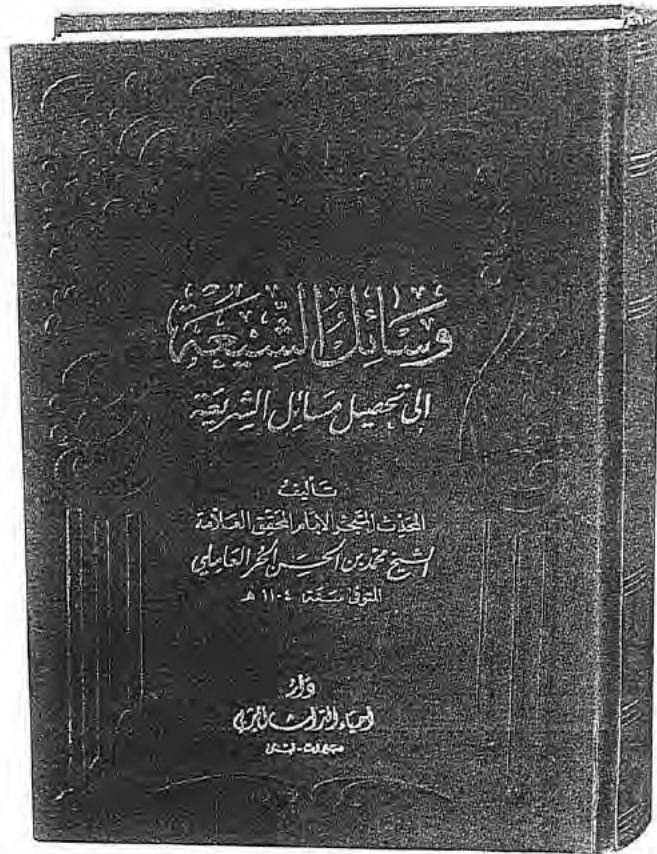
قَالَ الصَّادِقُ (ع): إِنَّ شَفَاعَتَنَا لِأَنْتَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ.

ترجمه:

حضرت رضا علیه السلام ضمن پاسخی که به مسائل محمد بن سنان داد چنین فرمود: نماز اقرار است به پروردگاری خدای عزوجل و ریشه کن کردن هر نوع شرک و ایستادن در برابر عظمت کبریایش با حالت ذلت و مسکنت و فروتنی و اعتراف به زبونی خویش و درخواست در جهت زدودن گناهان گذشته و پیشانی بر خاک نهادن به منظور تعظیم و اجلال پروردگار. نماز گزار پیوسته به یاد حق میباید و او را فراموش نمی کند و در برابر عظمت او تکبر نمی نماید با حالت

خضوع و رغبت از خداوند می خواهد که دین و دنیایش را افزون کند و شب و روز با یاد حق خود را مشغول میدارد نکند که بنده، سید و آفریدگار و گرداننده جهان را فراموش کند و بدنبال این فراموشی و نسیان سرمست و سرکش شود. فائده دیگر یاد حق آنستکه نماز او را از معاصی و تباهی ها باز میدارد.

امام صادق (ع): همانا که شفاعت ما نمی رسد به کسی که نماز را سبک شمارد.



#### نماز جماعت<sup>۱</sup>

عَنِ الرَّضَا (ع) قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجُمَاعَةُ لِئَلَّا يَكُونَ الْإِخْلَاصُ وَالرَّوْحِيَّةُ وَالْإِسْلَامُ

۱ - وسائل الشیعه، جلد ۵، کتاب نماز، حدیث ۱۰۶۸۵

۱ - وسائل الشیعه، جلد ۳، کتاب نماز، احادیث ۴۳۸۰ و ۴۴۱۶، چاپ دار احیاء التراث الاسلامی، بیروت، ۱۳۹۱ هـ.ق.

وَالصَّادِقُ لِلَّهِ الْإِظْهَارُ مَكْتُوفًا مَشْهُودًا لِأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْقُرْبِ لِلَّهِ وَحُدَّةٌ  
وَلِيَكُونَ الصَّافِقُ وَالْمُسْتَخْفُ مُؤَدِّيًا لِمَا أَقْرَبَهُ يَظْهَرُ الْإِسْلَامَ وَالْمُرَاقِبَةَ وَلِيَكُونَ شَهَادَاتُ النَّاسِ  
بِالْإِسْلَامِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ جَائِزَةٌ مُكِنَّةٌ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالزُّجْرِ عَنِ  
كَثِيرٍ مِنَ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

ترجمه:

حضرت رضا (ع) فرمود: همانا که نماز جماعت برای این وضع شد تا اخلاص و اقرار به  
یگانگی خدا و اسلام و پرستش پروردگار ظاهر و آشکار و عیان باشد زیرا در ظاهر کردنش خدای  
یگانه را حجتی است بر اهل شرق و غرب. و نیز تا منافق و کسی که نماز را سبک می‌شمارد آنچه  
را که به زبان اقرار و اعتراف کرده به جا آورد و اسلام و مراقبت بدن را آشکار کند و تا گواهی  
مردم نسبت بیکدیگر در مورد مسلمان بودنشان جائز و ممکن باشد علاوه بر اینها قوائدی از قبیل  
کمک به نیکی و پرهیزگاری و دوری از نافرمانیهای بسیاری در آن نهفته است.

## زکوة

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَصَاحِبُ  
فَقِيرٍ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنَى اللَّهِ تَعَالَى سَابِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ.

قَالَ الصَّادِقُ (ع) إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يَخْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا  
وَهِيَ الزَّكَاةُ بِهَا حَقَّتْ دِمَائُهُمْ وَبِهَا سُمُوا الْمُسْلِمِينَ...

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ مَنَعَ قِيرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا مُسْلِمٍ.»

ترجمه:

امیرالمؤمنین فرمود: خدای تعالی در اموال ثروتمندان روزی مستمندان را واجب کرده  
است پس فقیری گرسنه نماند مگر بجهت خودداری توانگر از پرداخت حق او و خدای تعالی  
(بعثت همین خودداری) از توانگران بازخواست مینماید.

امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل در اموال اغنیاء حقی بعنوان زکات برای  
مستمندان واجب کرده است که ثروتمندان جز با پرداخت آن خدا را سپاسگزاری نمی‌کنند و بدان  
جان خود را حفظ میکنند و بخاطر آن مسلمان نامیده میشوند.

امام صادق (ع) فرمود: اگر کسی باندازه قیراطی از پرداخت زکات خودداری نماید نه  
مؤمن است نه مسلمان.

۱ - وسائل الشیعه، جلد ۶، کتاب زکوة، احادیث ۱۱۴۴۷ و ۱۱۴۵۳ و ۱۱۴۶۰

## حج

.... قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَأَمَرَهُمْ بِمَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ  
الطَّاعَةِ فِي الدِّينِ وَمَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ فَجَعَلَ فِيهِ الْإِجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْقُرْبِ  
لِيَتَفَارَقُوا.... وَلِيَتَفَرَّقَ أُنَارُ رَسُولِ اللَّهِ وَتُفَرَّقَ أَجْبَارُهُ..... فَذَلِكَ عِبَادَةُ الْحَجِّ.

ترجمه:

امام صادق (ع) فرمود: همانا که خدا مردم را آفرید (تا آنجا که می‌فرماید) امر کرد ایشان را  
آنچه مربوط به امر طاعتشان در دین و آنچه مربوط به مصلحت کارهای دنیوی ایشان بود. پس  
قرار داد گرد آمدن خلق را در حج، تا یکدیگر را بشناسند.... و تا آتار رسول خدا (ص) و اخبارش  
شناخته شود... اینست حکمت حج.

## جهاد

قَالَ النَّبِيُّ (ص) أُغْرُوا تَوَرُّتُوا أَبْنَانَكُمْ مَجْدًا.  
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْجِهَادُ أَفْضَلُ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ الْقُرْآنِ.

ترجمه:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: در راه خدا پیکار کنید تا برای فرزندانان مسجد و عظمت به ارث  
گذارید.

امام جعفر صادق (ع) فرمود: پس از واجبات بالاترین چیزها جهاد است.

## قرائت قرآن

عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي أَخْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَى  
ظَهْرِ قَلْبِي، فَأَقْرَأُهُ عَلَى ظَهْرِ قَلْبِي أَفْضَلُ أَوْ أَنْظَرُ فِي الْمُصْحَفِ، قَالَ فَقَالَ لِي بَلْ أَقْرَأُهُ وَأَنْظَرُ  
فِي الْمُصْحَفِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ إِلَى الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ.

ترجمه:

سهل بن زیاد: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم من قرآن را حفظ دارم، از  
حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟ فرمود: بلکه آن را بخوان و نگاه به قرآن کن (از رو  
بخوانی بهتر است) آیا نمیدانی که نگاه کردن به قرآن عبادت است؟

۱ - وسائل الشیعه، جلد ۸، کتاب حج، حدیث ۱۴۱۲۹

۲ - وسائل الشیعه، جلد ۱۱، باب جهاد، احادیث ۹ و ۱۶

۳ - وسائل الشیعه، جلد ۴، حدیث ۷۷۴۰

مجموعه عظیمی از احادیث میباشد که توسط علامه محمدباقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه.ق.) گردآوری شده است. بحار الانوار ابتدا ۲۶ مجلد بزرگ بود اما هم اکنون در ۱۱۰ جلد معمولی بسبک نوین بچاپ رسیده است. از مطالعه مقدمه و محتوای بحار الانوار برمیآید که علامه مجلسی آنرا صرفاً برای حفاظت آثار اسلامی از آسیب و گزند روزگار تدوین کرده است. طبیعی است که در یک تلاش علمی بزرگ با چنین انگیزه‌ای ورود اخبار ضعیف یا نادرست اجتناب‌ناپذیر است، ولی حفظ اسناد برای تحقیق مجدد کمک فراوانی به پژوهشگران میکند. سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار - این کتاب از تألیفات مرحوم محدث قمی است که با دقت فوق‌العاده و رنج فراوان تهیه شده و برای کسانی که بخواهند در دریای مواج بحار الانوار مجلسی غواصی کنند، وسیله‌ای مناسب و سودمندی است و در واقع با این کشتی و وسیله علمی می‌توانند بر مجموعه آن احادیث دسترسی و احاطه یابند؛ سفینه البحار در دو جلد در ایران و بیروت بچاپ رسیده است.

### نمونه‌ای از کتاب «بحار الانوار»

#### نشانه‌ها و علائم آخر الزمان

در این زمینه در مجموعه بحار الانوار احادیث فراوانی از پیشوایان آسمانی وجود دارد که ذیلاً نمونه‌هایی از آنها را همراه با شرح و توضیح مختصری می‌آوریم:

علائم پیدایش آخر الزمان زیاد و متنوع است و در آنها به جزئیات زندگی مسلمانان و کیفیت اعتقادات و عملکرد آنان، پیروی از بدعت‌ها و سنت‌های امم گذشته مخصوصاً بنی اسرائیل، پرداخته شده است. این مسائل و موضوعات قرنهای متمادی است که در کتب مربوطه تحت عناوینی مانند «ملاحم» (پیشگویی‌ها) و اخبار آخر الزمان ضبط و حفظ شده است. علائم و نشانه‌های مطرح شده در آنها بقدری عجیب و تکان‌دهنده است که جز به اعجاز و علم لدنی نمی‌توان آنها را به چیز دیگری نسبت داد. زیرا این اخبار و پیشگویی‌ها زمانی صورت گرفته که اثری از محتوای آنها بهیچ وجه در میان نبوده و بفکر احدی خطور نمی‌کرده است و لذا احتمال تحریف نیز در آنها نمی‌رود. از سوی دیگر حوادثی که در قرون اخیر رخ داده، مخصوصاً پس از جنگ جهانی اول و دوم که ملل اسلامی بیش از پیش با فرهنگ بیگانه و الحادی و منحرف شرق و غرب آشنا و مأنوس شدند و تطوری در کیفیت بینش و عملکرد مسلمین پیدا شد، کم‌کم صدق پاره‌ای از آن اخبار و پیشگویی‌ها را نشان داد «و قضایائی که به تدریج نیز واقع می‌شود، هر روز

قسمتی از آنها را تصدیق می‌کند و این خود بهترین دلیل است بر اینکه همه آن مضامین صحیح است و تمام آن پیش‌بینی‌ها واقع خواهد شد!».

در اینجا مجال بر شمردن نمونه‌هایی از هریک از آن پیشگویی‌ها نیست و لذا به ذکر چند مورد بسنده می‌کنیم:

«عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ عَارِيَاتِ مُتَبَرِّجَاتِ خَارِجَاتِ مِنَ الدِّينِ، ذَاخِلَاتِ فِي الْفِتَنِ، مَا نَالَتْ إِلَى الشُّهُوَاتِ، مُسْرِعَاتِ إِلَى اللَّذَاتِ، مُسْتَحِلَّاتِ لِلْمَحْرَمَاتِ، فِي جَهَنَّمَ ذَاخِلَاتٌ».

«اصبغ بن نباته گفته است شنیدم که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمود: در آخر الزمان و نزدیکی‌های ظهور قیامت (ساعت) که بدترین زمانها است، زنانی ظاهر می‌شوند که بی‌حجاب و عریان هستند، و خود را زینت کرده و به نامحرم نشان می‌دهند، و از دین خدا خارج شده و در فتنه‌ها داخل می‌شوند، و به شهوات نفسانی متمایل شده و با سرعت بسوی لذات می‌روند، حرام خدا را حلال می‌شمرند، اینگونه زنان همیشه در دوزخ خواهند بود.»

نمونه دیگر حدیث معروف حضرت رسول اکرم (ص) در حجة الوداع به سلمان فارسی است که ذیلاً قسمتهائی از آنرا می‌آوریم:

«إِنَّ مِنْ أَسْرَاطِ الْقِيَامَةِ، إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَاتِّبَاعَ الشُّهُوَاتِ، وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِيمَ الْعَالِي وَبَيْعَ الدِّينِ بِالْدُنْيَا، فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، مِمَّا

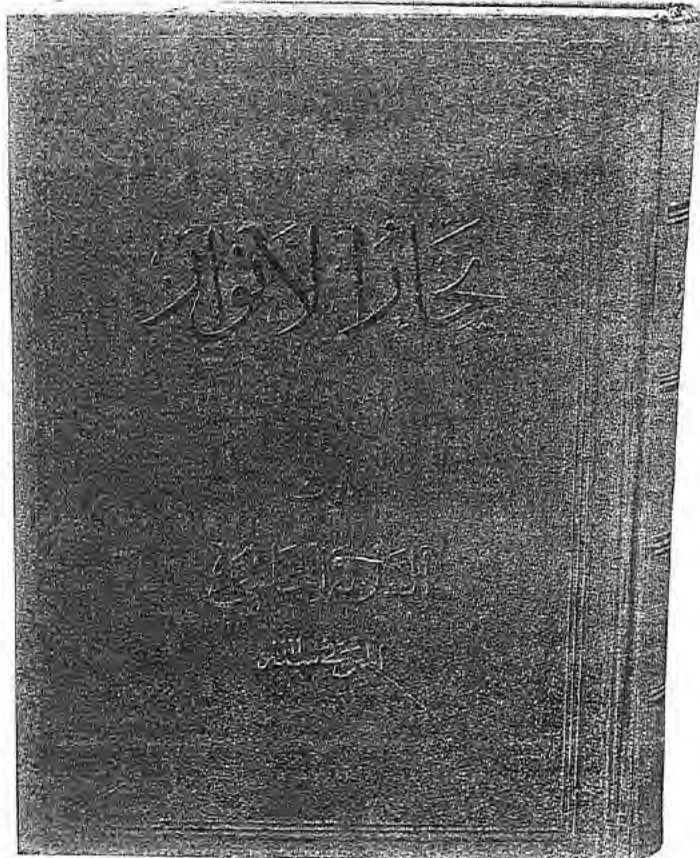
۱ - تفسیر العیزان، بحث روانی ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره و نیز به بحث روانی قرآنی ذیل آیه ۵۴ سوره مائده رجوع فرمائید.

۲ - بدیده بی‌حجابی آنها با خصوصیات ذکر شده، تا قرن اخیر در جوامع اسلامی امری غیر قابل تصور و قبول بود و بهیچ وجه مصلحتی نداشت. اما از وقتی که ملل اسلامی با بیگانگان آشنا شده و احساس خودباختگی نسبت بدانها کردند، این سنت و بدعت نادرست و ویرانگر در بین آنان پدیدار شد. در جامعه ما نیز تا قبل از مسئله کشف حجاب توسط رضاخان و آشنائی و خوگر نین با ملل غرب و آداب و رسوم آنان، چنین امری مطرود و غیر قابل پذیرش بود بطوریکه خانواده‌های اصیل مسلمان سخت با آن به مقابله برخاستند، اما بنا به زمینه‌ای که رژیم وابسته برای مفاسد اخلاقی و دین‌زدائی فراهم کرده بود، موج بدعت‌ها و سنت‌های نادرست و ویرانگر جامعه را فراگرفت و بدیده بی‌حجابی و... رواج و تصحیح یافت و امری عادی و مأنوس برای افکار عمومی شد! تا آنجا که هم‌اکنون نیز کنار گذاشتن آن برای عده‌ای فریفته و مفتون ارزشهای کذائی فرهنگ و تمدن غربی، امری سخت ناگوار جلوه کرده و آنرا جزو نشئون زندگی خود می‌پندارند!

بدیده دیگری که در سالهای اخیر همگان شاهد آن هستیم، همان موضوع «شبهات‌جویی مردان به زنان و زنان به مردان» است که در حدیث سلمان به آن اشاره شده است، که سوزنی کاملی بی‌سابقه و حیرت‌انگیز می‌باشد که هزار و چهارصد سال قبل، پیامبر اسلام (ص) از آن خبر داده‌اند و اینک در قرن حاضر صدق فرمایش آن حضرت به رأی العین ملاحظه می‌شود.

بِرِّى مِنَ الشُّكْرِ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُفَيِّرَهُ...»

«به تحفیق از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب و ضایع می کنند و از شهوات بیروی می کنند و تمایلشان بسوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می شمارند و دین را به دنیا می فروشند. پس در چنین شرائطی همانطور که نمک در آب حل می شود، دل مؤمن و اندرون او حل و ذوب می گردد، بعلت آنچه از منکرات می بیند و قدرت تغییر و اصلاح آنرا ندارد.»



«يَا سَلْمَانَ! إِنَّ عِنْدَهَا يُؤْتِي بِشَيْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَشَيْءٍ مِنَ الْمَغْرِبِ، يُلَوِّنُ أُمَّتِي، فَالْوَيْلُ لِضِعْفَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ، وَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ، لَا يَرْخُمُونَ صَغِيرًا وَلَا يُوقِرُونَ كَبِيرًا وَلَا يَتَجَاوَزُونَ عَن مَّسْجِدِي، أَخْبَارُهُمْ حَنَاءٌ، جُنَّتْهُمْ جُنَّةُ الْأَذْمِينَ وَقُلُوبُهُم قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ...»

«ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق و چیز دیگری را از طرف مغرب برای مردم می آورند و بدین وسیله امت مرا رنگ می کنند! پس وای بر ضعیفان امت من از دست این

ستمگران، و وای بر ایشان از خدا، به افراد کوچک و زبردست رحم نمی کنند و احترام بزرگان را بجا نمی آورند و از خطاکار در نمی گذرند گفتار آنان همه دشنام و زشتی است، هیکل آنان، هیکل آدمی ولی دلهای آنان دلهای شیاطین است.»

«يَا سَلْمَانَ! عِنْدَهَا... وَتَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ...»

«ای سلمان! در آن زمان... مردان خود را شبیه زنان می کنند و زنان خود را شبیه مردان!...»

توصیه به حفظ ایمان = مجموعه تعالیم و پیشگویی هائی که در این زمینه رسیده، بیانگر آن است که در چنان شرایطی بعلت پدیدار شدن انواع بدعت ها و سنتهای ناروا و فتنه ها و ابتلائات گوناگون، حق و باطل طوری درهم آمیخته می شوند که تشخیص آن به سهولت برای هر کسی میسر نیست و کسانی که ریشه های باطل را در درون خود نسوزانیده و دل را از آلودگی ها نپیراسته اند، چه بسا به اتدک غفلتی، در تشخیص راه حق دچار شک و تردید شده و به رایگان گوهر ایمان را از کف بنهند! در اهمیت حفظ ایمان و مراقبت از دل در آن شرایط بحرانی و حساس، کافی است که به این حدیث از امام باقر (ع) توجه شود:

«محققاً شما شیعه آل محمد (ص) امتحان شده و خالص شوید، همچنان که سرمه در چشم خالص شود. زیرا کسی که سرمه به چشم می کشد، می داند که چه وقت سرمه در چشمش اثر کرد، اما بر طرف شدن آنرا از چشمش نمی داند، همین طور بعضی از شما هنگام صبح خود را بر شریعتی از امر ما ائمه (ع) می بیند ولیکن شام می کشد، در حالی که از شریعت ما خارج شده است، و برخی از شما شب بر شریعت ما است اما صبح می کشد در حالیکه از راه ما بیرون رفته است!» بنا بر این در آن روزگار تیره نور ایمان با دخالت علل و عوامل فراوان موجود سهولت از دلها می رود، آنچنان که انیسان از بام تا شام و یا از شب تا به صبح تغییر جهت قلبی می دهد و غالب توجه اینکه خود متوجه این تحول درونی نمی شود و چنان می پندارد که بر طریق حق قدم می نهد: وَيَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.

این امر از آنجا ناشی می شود که دل تسلیم و مطیع حقایق نباشد و در گوشه و زوایای آن هوای نفسی نهفته باشد و انسان از آن نقطه ضعف غفلت ورزیده و به رأی و نظر و برداشت خود متکی شود. همراه چنین تحول قلبی است که سایر افکار و تشخیص ها و برداشت ها بتدریج عوض شده و شخص در عین قدم نهادن در بیراهه ها، خود را محق می بیند و لذا زمانی که دعوت هادیان حق و حقیقت را خلاف رأی و نظر خود ملاحظه کند، با آنها بنام دین و قرآن بمبارزه بر می خیزد. بدین جهت پیشوایان آسمانی دین در تعالیم خود از مبارزه خود مسلمین و اهل مساجد و معابد با امام قائم (ع) در موقوع ظهور خبر داده اند، و متقابلاً برای ثابت قدمان در ایمان در چنان شرایطی ارزش فراوان قائل شده اند، آن دسته ای از اهل ایمان که ایمانشان بزرگترین امر مورد علاقه شان باشد و همه اعمال، گفتار و کردارشان از آن سرچشمه درونی نشأت گرفته و سرایای وجودشان را

هاله‌ای از تقوا و پرهیزگاری دربرگیرد، همان کسانی که حضرت رسول اکرم (ص) - به نقل از امام صادق (ع) - در حقشان فرموده‌اند:

«بعد از شما قومی می‌آید که هر نفر از آنها را اجر پنجاه نفر از شماها باشد! اصحاب عرض کردند ای رسول خدا چگونه این امر ممکن است، در حالی که ما در حضور شما در جنگ‌های بدر، احد و حنین بوده‌ایم و در شأن ما قرآن نازل شده است؟! فرمود اگر شما به استلانات و گرفتاریهای آن‌ها مبتلا شوید، مانند آنها صبر و تحمل نمی‌کنید!»

حصول چنین مقام ایمانی در گرو تحمل انواع گرفتاریهای راه حق و روسپید درآمدن از کوره آزمایشات سخت الهی در آخرالزمان است، آن آزمایشاتی که امام صادق (ع) آنرا چنین توصیف فرموده‌اند:

«بخدا قسم شما در نتیجه امتحان شکسته می‌شوید مانند شکسته شدن شیشه، و شیشه ممکن است با آب کردن پاره‌هایش دوباره بحالت اول برگردد، سوگند بخدا شما مانند سفال شکسته می‌شوید و همانا سفال بعد از شکسته شدن ممکن نیست بحالت اول برگردد. سوگند بخدا حتماً شما خالص کرده شوید و به غربال امتحان زده شوید همچنانکه دانه سیاه برای جدا شدن از گندم به غربال زده می‌شود!»

#### ۷ - کتاب الوافی

این کتاب را محمد بن مرتضی معروف به فیض کاشانی (متوفی به سال ۱۰۹۱ ه. ق.) گردآوری کرده است. وافی - با در نظر گرفتن اسقاط احادیث مشابه - جامع کتب اربعه است و مؤلف مشکلات لغوی و متنی بعضی از آنها را نیز توضیح داده است. کتاب وافی در ۱۴ جلد تدوین یافته است.



با توجه به کثرت کتب حدیث، معرفی یکایک آنها در این کتاب مقدور نیست و لذا ذیلاً تنها به ذکر مشخصات بعضی از کتب مربوطه می‌پردازیم تا شاید راهی به سوی بهره‌گیری هر چه بیشتر از این منابع سرشار اسلامی گشوده شود:

نام کتاب	نام مؤلف	تاریخ وفات	تعداد مجلدات	زبان اصلی	ترجمه به فارسی
التوحید	شیخ صدوق	۴۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
عیون اخبار الرضا (ع)	شیخ صدوق	۴۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۲ جلد
خصال	شیخ صدوق	۴۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد

معانی الاخبار	شیخ صدوق	۳۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
أمالی	شیخ صدوق	۳۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
صفات النبی و فضائل النبی	شیخ صدوق	۳۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
علل الشرایع	شیخ صدوق	۳۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	-
کمال الدین و تمام النعمه	شیخ صدوق	۳۸۱ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
المحاسن	برقی	قرن سوم	۲ جلد	عربی	-
تحف الفقول	ابن شعبه حرانی	قرن چهارم	۱ جلد	عربی	۱ جلد
القیبه	شیخ طوسی	۴۶۰ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
أمالی	شیخ طوسی	۴۶۰ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
ارشاد	شیخ مفید	۴۱۳ ه. ق	۱ جلد	عربی	۱ جلد
غرر الحکم و درر الکلم	عبدالواحد آمدی	قرن پنجم	۲ جلد	عربی	۲ جلد
الاحتجاج	ابومنصور طبرسی	قرن ششم	۱ جلد	عربی	۲ جلد
مکارم الاخلاق	ابونصر حسن بن فضل طبرسی	قرن ششم	۲ جلد	عربی	۲ جلد
مجموعه ورام	حسین بن ورام	قرن ششم	۲ جلد	عربی	-
کشف النعمه فی معرفة الانعمه (تاریخی)	علی بن عیسی اربلی	قرن هفتم	-	عربی	۳ جلد
محجة البیضاء	فیض کاشانی	قرن یازدهم	۸ جلد	عربی	-
سنن النبی	علامه طباطبائی	۱۳۶۱ ه. ش	۱ جلد	عربی	۱ جلد
الحیة	محمدرضا حکیمی و....	معاصر	۶ جلد	عربی	-
میزان الحکمه	محمد محمدی ری‌شهری	معاصر	۱۰ جلد	عربی	-
التدیر	علامه امینی	۱۳۴۹ ه. ش	۱۱ جلد	عربی	۲۲ جلد

#### معروفترین کتب حدیث اهل سنت

##### صحاح سننه

تا اینجا با کتابهای معروف شیعه در باب حدیث آشنا شدیم و اینک مناسب است که با کتب حدیثی معروف و معتبر اهل سنت نیز آشنائی اجمالی پیدا کنیم. نه تنها اشاعه گران پیشتاز فرهنگ تشیع بلکه محدثین سنی نیز در موقع تدوین حدیث (پس از یک فترت طولانی) کتابهایشان از متد انتقاد علمی بدور نبوده است. چنانکه «بخاری» در

۱ - در دیبای اهل سنت، فدغن کتایت حدیث توسط خلیفه ثانی تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. عمر بن عبدالعزیز احساس کرد که عن قرب احادیث بیضمیر (ص) از بین برود. سیوطی در کتاب تدرب الرای می‌نویسد: ابتدای



تدوین کتاب صحیح خود از ششصد هزار حدیث که گرد آورده بود، فقط ۷۲۵۰ حدیث را انتخاب نموده و در کتاب خود آورده است و «مسلم» نیز از سیصد هزار حدیث فقط دوازده هزار، با همه اینها مسلمین عقیده دارند که احادیث ضعیف و حتی جعلی در مجموعه‌های حدیثی‌شان وجود دارد و باید پاکسازی علمی و تحقیقی مجددی در آنها شود؛ مگر آنکه احادیث ضعیف در اقلیت هستند و اکثریت قاطع احادیث واقعتاً دارند.

اهل سنت بآن دسته از کتابهای حدیثی‌شان که در نزد آنها معتبر است «صحیح» می‌گویند که جمع آن «صحاح» میشود. این کتابها شش عدد هستند که در زبان محدثین به صحاح شش معروف میباشند:

۱ - صحیح بخاری: این کتاب تألیف یکی از محدثین برجسته اهل تسنن بنام «محمد بن اسماعیل جعفی بخاری» میباشد. بنا بر گفته ابن خلدون این کتاب هفت هزار و دویست حدیث دارد که سه هزار عدد آن مکرر است و او اولین کسی است که حدیث را در بابها و فصلهای ویژه تنظیم و تبویب کرد.

۲ - صحیح مسلم: این کتاب را ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری گرد آورده است. این کتاب بی تکرار متصل تقریباً دارای چهار هزار حدیث میباشد و با احتساب تکرارها احادیث آن دوازده هزار میباشد.

۳ - سنن ابوداود: این کتاب را ابوداود سلیمان فرزند اشعث سجستانی نوشته است.

۴ - سنن ترمذی: این کتاب را نیز ابو عیسی محمد، فرزند عیسی ترمذی تدوین کرده است.

۵ - صحیح نسائی: این مجموعه توسط عبدالرحمن نسائی گردآوری شده است.

۶ - کتاب الموطأ مالک: نوشته ابن مالک رهبر فرقه مالکی است.

تدوین حدیث در اول سال صدم هجرت بود. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (ص ۴۰ و ۴۱). در صحیح بخاری هست که عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم نوشت: بین آنچه حدیث رسول خدا (ص) است بنویس، من از کهنه شدن علم و رفتن علماء بیم دارم.

فرید وجدی در دائرة المعارف ماده حَدَّث می‌گوید: اولین کسی که تألیف حدیث کرده امام مالک بود که کتاب موطأ را نوشت و در سال ۱۷۹ از دنیا رفت. به قولی اولین مؤلف ابن جریر بود که در سال ۱۵۰ از دنیا رفت. امام محمد غزالی در کتاب احیاء العلوم می‌گوید تألیف کتاب بعد از سال ۱۲۰ هجری بود و آنوقت همه صحابه و اکثر تابعان از دنیا رفته بودند. میدانیم که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید و در سال ۱۰۱ هجری بعد از دو سال و اندی از دنیا رفت، او فقط دستور نوشتن حدیث را داد، ولی کتابهایی که نوشته شد، در قرن دوم حدود سال صد و بیست و صد و سی بوده است. نتیجه اینکه در دنیای اهل سنت تألیف حدیث با زمان پیغمبر (ص) بیش از صد سال فاصله داشته است و دانستن اینکه عین این کلمه از زبان پیغمبر خارج شده است بسیار مشکل است و اختلافاتی که در بین روایات شیعه و اهل سنت هست را باید از اینجا جستجو کرد.

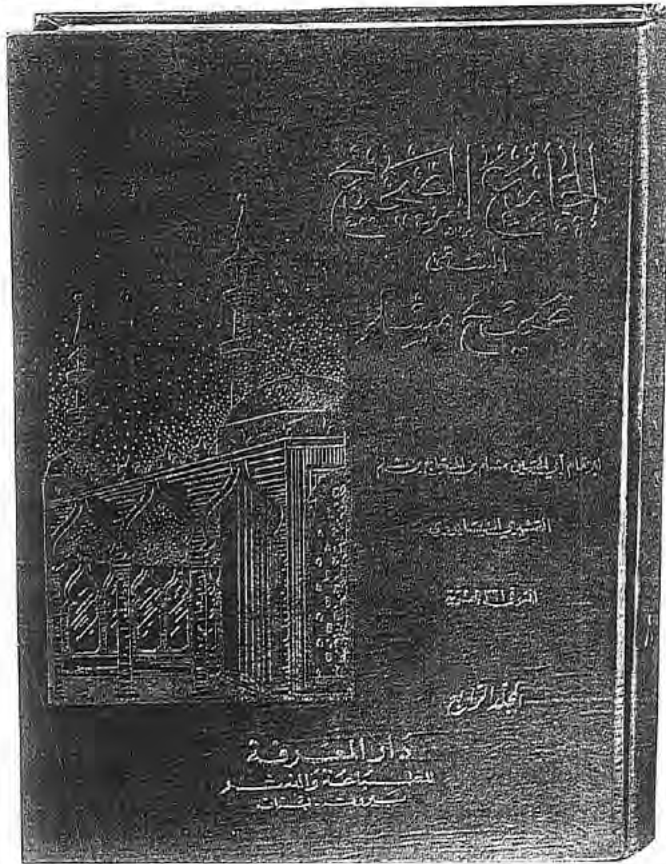
بغیر از کتابهای یاد شده اهل سنت مجموعه‌های حدیث دیگری نیز دارند که در جای خود دارای اهمیت هستند. بعضی از کتابها را «مُسْتَد» می‌نامند مانند مُسْتَد احمد بن حنبل.

### نمونه‌ای از کتاب «صحیح مسلم»

ویژگی‌های ایمان<sup>۱</sup> - از ۷ حدیث مربوطه در این قسمت ذیلاً چهار حدیث آن ترجمه

میشود:

اسحق بن ابراهیم از... از انس روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود: سه چیز است



۱ - صحیح مسلم، جلد ۲، ص ۱۳ الی ۱۶، از انتشارات دارالفکر، چاپ بیروت.

که اگر در کسی باشد، او حلاوت ایمان را درمی یابد: کسی که خدا و رسولش پیش او از همه چیز محبوبتر باشد، و اینکه چیزی را دوست ندارد مگر اینکه خدا آنرا دوست داشته باشد، و کراهت داشته باشد از اینکه به کفر برگردد، بعد از آنکه خدا او را از آن نجات داده است، همچنان که از افتادن در آتش کراهت دارد.

زهیر بن حرب از... از انس روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود: هیچ بنده ای - و در حدیث دیگر هیچ کسی - اهل ایمان نیست، تا اینکه مرا از خانواده اش و ثروتش و از تمام مردم بیشتر دوست بدارد.

محمد بن المثنیٰ از... از انس بن مالک روایت میکند که گفت رسول خدا (ص) فرمود: هیچ یک از شما اهل ایمان نیست مگر اینکه آنچه را برای خودش دوست می دارد، برای برادر مؤمنش - یا همسایه اش - دوست بدارد.

### نمونه ای از کتاب «سنن ابی داود»

باب حسن خلق<sup>۱</sup> - این باب شامل ۴ حدیث است که ذیلاً ترجمه میشود:

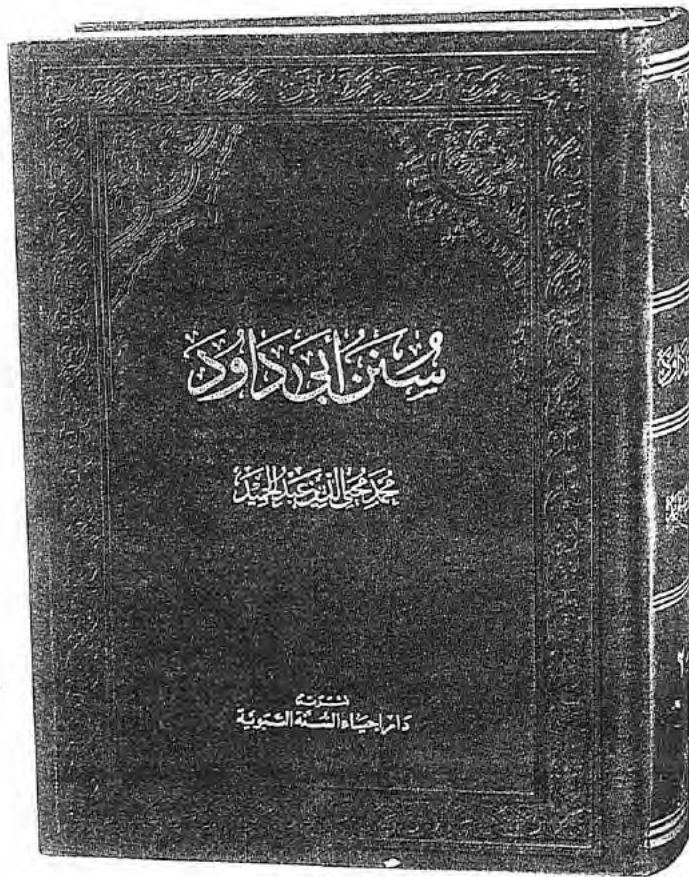
۱ - قتیبة بن سعید از... برای ما روایت کرد که عائشه گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: همانا مؤمن به نیکو خلقی اش به مرتبه روزه دار شبزنده دار میرسد.

۲ - ابوالولید طیالسی و حفص بن عمر از... از ابی الدرداء، از پیامبر (ص) که فرمود: هیچ چیزی در میزان اعمال سنگین تر از حسن خلق نیست...

۳ - محمد بن عثمان دمشقی ابوالجماهر از... از ابی امامه حدیث کرده که: رسول خدا (ص) فرمود: من برای کسی که مرا (جدال) را ترک کند هر چند حق با او باشد، خانه ای در حوالی بهشت، و برای کسی که دروغ را ترک کند هر چند به شوخی و مزاح باشد، خانه ای در وسط بهشت، و برای کسی که حسن خلق داشته باشد، خانه ای در بهترین جای بهشت ضمانت میکنم.

۴ - ابوبکر و عثمان ابنا ابی شیبه حدیث کردند که: وکیع از سفیان از معبدین خالد، از حارثة بن وهب گفت که: رسول خدا (ص) فرمود: بدسخن و بدخلق وارد بهشت نمیشوند.

۱ - سنن ابی داود، جزء رابع، کتاب الادب، ص ۳-۵۲، چاپ دار احیاء السنة النبویة بیروت.



## نهج البلاغه

نهج البلاغه قسمتی از سخنرانی‌ها، نامه‌های حکومتی و سیاسی و کلمات کوتاه و حکمت‌آمیز پیشوای پیشوایان روزگار حضرت علی (ع) است. این مجموعه که مشتمل بر ۲۴۲ خطبه و کلام طولانی و ۷۸ مکتوب و ۴۸۹ سخن کوتاه می‌باشد، بوسیله سید بزرگوار محمدبن حسین بن موسی ملقب به شریف رضی، در قرن چهارم هجری (سال ۴۰۰ ه.ق)، از منابع مختلف گردآوری شده است.

سیدرضی خود در مقدمه نهج البلاغه می‌گوید:

«امیرمؤمنان منشأ فصاحت و منبع و پدیدآورنده بلاغت می‌باشد، مکنونات بلاغت بوسیله او آشکار شده و قوانین و اصول آن از او گرفته شده است. تمام سخنرانان به او اقتداء نموده و همه واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته‌اند.

گفتار علی (ع) اقیانوسی است ناپیدا کرانه و پر از گوهرهای بی نظیر، و آسمان بلندی است که ستارگان پرفروغش دیدگان شگفت‌زده اندیشمندان را از تالو خود خیره می‌کند. چه، کلام علی (ع) کلامی است فروتر از کلام خالق و فراتر از کلام مخلوق، و بعد از پیامبر بزرگوار اسلام، کسی به این زیبایی و رسائی و شیوایی و طراوت با الفاظ اندک و معانی بسیار سخن نگفته است.»

از نظر ادبی نهج البلاغه بعد از قرآن و سخنان پیامبر عالیترین منبعی است که به زبان زیبای عربی ارجح می‌دهد. البته توجه به این نکته ضروری است که کلمات امیرمؤمنان علی (ع) نه فقط از حیث بلاغت «نهج البلاغه» است، بلکه در جمیع شئون و امور حیات انسانی نهجی قویم و طریقی مستقیم است.

سیدرضی چون خود در نظم و نثر ادبی مانند دیگر فنون علمی قلمی توانا و ذوقی سرشار داشت، شیدای سبک شیوای کلام «امیر کلام» شد و از دیدگاه فن ادبی آنرا «نهج البلاغه» نامید.<sup>۱</sup> «هرکسی از ظن خود شد یارمن!» سخن گفتن درباره شخصیت والای علی علیه السلام و کلام معجزه‌آسای او «نهج البلاغه» کار آسانی نیست، چه، هرکس تنها به میزان ظرفیت درک خود

۱ - به کتاب «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» از آقای حسن حسن زاده آملی مراجعه فرمائید.

می‌تواند از این اقیانوس معرفت که تالی قرآن است، بهره جوید. در اینجا حتی نقل سخنان بزرگان درباره آن امکان‌پذیر نیست که خود نیازمند کتابی مستقل است.

## سیدرضی کیست؟

گردآورنده نهج البلاغه محمدبن حسین بن محمدبن موسی بن ابراهیم مجاب بن موسی کاظم علیه السلام ملقب به «رضی» یا «شریف رضی» و لقب دیگر او «ذی‌الحسین» می‌باشد. از طرف پدر با ۵ واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نسبت می‌رساند و مادر با فضیلت و دانشمند وی به نام فاطمه از نواده «ناصر کبیر» با چهار واسطه به حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام منتهی می‌گردد.

خاندان سیدرضی یکی از خاندانهای بزرگ علمی و دینی و پارسای شیعی و وابسته به دودمان پاک پیغمبر و سلاله امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا بانوی بانوان جهان صلوات‌الله علیهم اجمعین است. برادر بزرگتر وی ملقب به «علم الهدی» و سید «مرضی» است که خود از مشاهیر دین و دانش است. سیدرضی در سال ۳۵۹ هجری در شهر تاریخی بغداد دیده به دنیا گشود.

سیدرضی دارای تألیفات متعددی است مانند «خصائص الاثمه» و «تلخیص البیان عن مجازات القرآن» و «حقایق التأویل فی تشابه التنزیل»، از جمله آثار او، کتاب با عظمت نهج - البلاغه است که در عین حال مشهورترین تألیف او است که از همان قرون اولیه دانشمندان بزرگی مثل قطب الدین راوندی و ابن میثم بحرانی و دانشمند گرانقدر سنی، ابن ابی‌الحدید معتزلی بشرح آن پرداختند و از همان زمان نام سیدرضی با نام نهج البلاغه مترادف گردیده است. او در تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و کلام و غیره متبحر بود و در عین حال از دانشمندان صاحب‌نظر در ادبیات عرب از صرف نحو معانی و عروض و لغت بود.

«شریف رضی» در سال ۴۰۶ هجری در سن ۴۷ سالگی در اوج شهرت دیده از جهان فرویست «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»<sup>۱</sup>.

## نهج البلاغه چگونه جمع‌آوری شد؟

سؤال فوق در واقع متضمن دو مطلب می‌باشد: اول اینکه چگونه کلام علی علیه السلام و عین الفاظ ایشان تا به امروز باقی مانده است و دوم اینکه سیدرضی نهج البلاغه را از چه کتابها و یا منابعی نقل کرده است؟

در مورد موضوع اول باید گفت که شریف رضی نخستین کسی نبوده است که کلمات

۱ - به کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» جلد اول، و کتاب «پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه» و کتب مشابه دیگر مراجعه فرمائید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام را جمع و تدوین کرده است، زیرا مردم به سخنان امام علیه السلام اهمیت فوق العاده‌ای قائل بودند که نسبت به هیچیک از فصیحان و بلیغان (چه آنها که در جاهلیت بودند و چه آنها که در اسلام) به این اندازه اهمیت نمی‌دادند. سخنان آن حضرت در زمان خود ایشان تدوین یافته و آنها را حفظ می‌کردند. عده‌ای تند نویس نیز بودند که در همان ساعتی که امام (ع) خطبه را القاء می‌نمودند کلمات را می‌نوشتند.

«حارث آعور همدانی کوفی»، از علاقمندان واقعی امام بود که بعضی از خطبه‌های امام را هنگام سخنرانی می‌نوشته است و دیگر اصبع بن نباته مجاشعی از افراد ویژه امیر مؤمنان بوده و عهدنامه مالک اشتر و وصیت امام به محمد حنفیه را نقل کرده است.

همچنین از اصحاب دیگر آن حضرت مثل کمیل بن زیاد و ثوف بکالی و دیگران قسمتی از سخنان امام را شنیده و حفظ کرده و عیناً برای مردم نقل کرده‌اند.

زید بن وهب جهنی که در بسیاری از مجامع همراه امیر مؤمنان بود، خطبه‌های ایشان را از منابر و جمعه‌ها و اعیاد جمع‌آوری نموده و در کتابی که ظاهراً اولین کتاب تألیف یافته از فرمایشات حضرت علی (ع) می‌باشد، گردآوری کرد. نام این کتاب «حُطْبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ الْفَتْوَانِي فِي الْجَمْعِ وَالْأَعْيَادِ وَغَيْرِهَا» می‌باشد.

مسعودی در کتاب مروج الذهب درباره خطبه‌های امام می‌گوید: «چهارصد و هشتاد و چند خطبه را مردم از خطبه‌های امام حفظ کرده‌اند» و این رقم دو برابر تعداد خطب موجود در نهج - البلاغه است. جاحظ نیز صد و پنجاه سال پیش از تألیف نهج البلاغه گفته است:

«خطبه‌های علی علیه السلام مدون و محفوظ و مشهور بوده است».

بطور خلاصه کتابها و منابع فراوانی از کلام علی علیه السلام وجود دارد که قبل از نهج - البلاغه تدوین یافته است و نیز کتابهای دیگری از کلام ایشان وجود دارد که بعد از نهج البلاغه تألیف گردیده و در عین حال از نهج البلاغه سیدرضی نقل نشده است که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها در اینجا خودداری می‌شود.<sup>۲</sup>

اتفاقاً خود مؤلف نهج البلاغه یعنی سیدرضی بدین امر نیز واقف بوده و صراحتاً در مقدمه نهج البلاغه یادآور شده است که:

«با این همه، من نمی‌توانم ادعا کنم که به تمامی سخنان آن حضرت دست یافته‌ام بلکه دور نیست که بگویم آنچه از سخنان حضرت نیاورده‌ام، از آنچه آورده‌ام زیادتر بوده و آنچه در دامنم گرد آمده، از آنچه گرد نیامده کمتر است.»

۱ - مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد ۲، صفحه ۴۲۱.

۲ - در این مورد می‌توان به کتاب ارزنده و تحقیقی «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» از دانشمند معاصر «سید عبدالزهره الحسینی الخطیب» و یا کتابهای دیگری که در این زمینه نوشته شده مراجعه کرد.

مشهور است که در کتابخانه سیدمرتضی برادر بزرگ سیدرضی در حدود هشتاد هزار جلد کتاب موجود بوده است و سیدرضی بآسانی می‌توانسته است از کتابهای موجود در آن استفاده نماید. علاوه بر آن همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در عصر مشتعق قرن چهارم هجری کتابخانه‌های عمومی دیگری همچون «بیت الحکمه» در بغداد وجود داشت که در سال ۳۸۱ هجری توسط ابونصر شاپور بن اردشیر وزیر بهاءالدوله دیلمی تأسیس گردید که بنا به گفته «یاقوت حموی» بهترین کتابخانه دنیا بود و هزاران جلد کتاب بخط دانشمندان بزرگ در آن وجود داشت.

بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که تمام مدارک و مآخذی که سیدرضی در تألیف نهج البلاغه از آنها استفاده کرده، باقی مانده باشد.

نکته دیگر اینکه چون سیدرضی بیشتر از جنبه ذوق ادبی به سخنان امیر مؤمنان علی (ع) نگریسته و آنها را در کمال فصاحت و بلاغت دیده است، لذا اساساً نیازی به ذکر منابع و مآخذ آن احساس نکرده است، چه به نظر او که خود استاد شعر و ادب بوده، کلام علی (ع) از آنچنان درخششی در بین سایر سخنان برخوردار است که قابل اشتباه با غیر خود نیست.

از دیدگاه دیگر باید گفت که متأسفانه سیدرضی بعلت همین ذوق ادبی سرشار خود، معمولاً خطبه‌های حضرت را بطور کامل نیاورده و بیشتر آن قسمت‌هایی را که بنظر وی دارای فصاحت و بلاغتی فوق العاده بوده، انتخاب کرده است. متقابلاً باید اعتراف کرد که همین مقدار از سخنان آن حضرت که در نهج البلاغه گرد آمده، در طول این هزار سال آنچنان که شاید و باید مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته و بطور همه جانبه مورد استفاده واقع نشده است!

### کتاب پیرامون نهج البلاغه

کتابهایی را که در مورد نهج البلاغه نوشته شده، می‌توان تحت عناوین زیر تقسیم‌بندی کرد:

#### ۱ - ترجمه نهج البلاغه یا بخشی از آن

۱ - متأسفانه در حمله مغول قسمت‌های زیادی از کتابخانه‌ها از بین رفت، گفته شده است که هلاکو از کتابهای کتابخانه‌ها پلی ساخته بود که لشکرش بر آن عبور می‌کردند و دستور سوزاندن بقیه را نیز صادر کرد. خواجه نصیر طوسی توانست از ورق پاره‌های آنها چهارصد هزار جلد کتاب جمع‌آوری کرده و در مراغه قرار دهد. ضایعه بزرگ دیگر برای کتابخانه‌های اسلامی در پیروزی فرنگیان بر طرابلس بود که در حدود ۳ میلیون کتاب را آتش زدند و نیز در جریان مبارزه فرقه‌های اسلامی با یکدیگر نیز کتابهای زیادی نابود شده است (خزان الکتاب القدیمه فی العراق، صفحه ۳۰).

همچنین هنگام انقراض فاطمیین در مصر، تعداد زیادی از کتابهای مصر را در آتش و تعدادی را در رود نیل و تعدادی را در صحرا ریختند، بطوری که بصورت تل بزرگی درآمد که به تل کتاب مشهور شد و بردگان از جلدهای آنها برای خود کفش می‌ساختند (تاریخ التمدن الاسلامی، جلد ۳، صفحه ۴۱۰) و همچنین در جریان کتاب سوزی طنز، بیک نیز کتب زیادی از بین رفت.

- ۲ - شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن
- ۳ - منتخب نهج البلاغه
- ۴ - مستدرک نهج البلاغه
- ۵ - مدارک نهج البلاغه
- ۶ - فهرست و معجم نهج البلاغه

البته کتابهای فراوان دیگری نیز وجود دارد که پیرامون خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار علی (ع) مأخوذ از غیر نهج البلاغه نگاشته شده‌اند که از ذکر آنها در اینجا صرف نظر می‌شود. تاکنون تحت ۶ عنوان فوق در حدود ۳۷۰ کتاب درباره نهج البلاغه به زبانهای عربی، فارسی، ترکی، اردو، فرانسه، انگلیسی و غیره نوشته شده است که در این میان بالغ بر صد شرح نهج البلاغه وجود دارد. در این مورد می‌توان به کتاب تحقیقی و گرانقدر «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» تألیف دانشمند معاصر «سیدعبدالزهراء الحسینی الخطیب» مراجعه کرد. ذیلاً به اختصار به معرفی چند نمونه از ترجمه، شرح و فهرست نهج البلاغه می‌پردازیم:

۱ - ترجمه‌های نهج البلاغه - تاکنون ترجمه‌های مختلفی از نهج البلاغه شده است که هر کدام از جهات خاصی می‌تواند قابل توجه باشد، چه، واژه‌هائی که حضرت در سخنان خود بکار برده‌اند، طوری انتخاب شده که در حداقل واژه و لفظ، حداکثر معنی را بطور کامل ادا می‌نماید و لذا ترجمه تحت‌اللفظی و عینی خود کلمه نمی‌تواند چندان گویای معنای اراده شده در متن اصلی باشد. ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه عبارتند از:

- ۱ - ترجمه جواد فاضل
- ۲ - ترجمه داریوش شاهین
- ۳ - ترجمه محسن فارسی
- ۴ - ترجمه اسدالله مبشری
- ۵ - ترجمه آشتیانی
- ۶ - ترجمه محمدعلی انصاری
- ۷ - ترجمه سیدنبی‌الدین اولیائی

۲ - شروع نهج البلاغه - اکثر شرح‌هائی که بر نهج البلاغه نوشته شده به عربی می‌باشد و تعداد کمی از آنها به فارسی است، لذا برای استفاده از این شروح عموماً احتیاج به آشنائی با زبان عربی است. بعضی از شروح معروف نهج البلاغه به عربی عبارتند از:

- ۱ - منهاج البراعه از قطب‌الدین راوندی متوفای سال ۵۷۳ هجری قمری که از جمله

۱ - این کتاب در حقیقت اقتباسی از نهج البلاغه است تا ترجمه کامل آن.

قدیمی‌ترین شرح‌های نهج البلاغه است.

- ۲ - شرح نهج البلاغه بحرانی از کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی متوفای ۶۷۹ هجری قمری که مشتمل بر ۵ جلد است.
- ۳ - منهاج البراعه از سید حبیب‌الله بن سید محمد معروف به خوئی متوفای ۱۳۲۴ ه. ق که شامل ۲۰ جلد است.

۴ - شرح ابن ابی الحدید از عزالدین عبدالعمید ابن ابی الحدید از دانشمندان اهل سنت متوفای ۶۵۶ ه. ق که در ۲۰ جلد به چاپ رسیده است.

۵ - شرح نهج البلاغه از محمد جواد مغنیه دانشمند لبنانی معاصر که در ۴ جلد به چاپ رسیده است.

۶ - شرح نهج البلاغه عبده از شیخ محمد عبده مفتی جامع‌الازهر مصر (متوفای ۱۳۲۵ ه. ق) که شامل چهار جزء می‌باشد و در یک جلد به طبع رسیده است.

بعضی از شرح‌های معروف فارسی نهج البلاغه عبارتند از:

- ۷ - شرح نهج البلاغه از حاج ملاصالح قزوینی از علمای معروف قرن یازدهم هجری قمری است، این شرح در ۴ جلد چاپ شده است.
- ۸ - ترجمه و شرح نهج البلاغه از سید علینقی فیض الاسلام در ۶ جزء که در یک جلد نیز چاپ شده است.

۹ - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه از محقق بزرگوار استاد محمدتقی جعفری که تاکنون ۱۲ جلد از آن انتشار یافته است.

پاره‌ای از ترجمه‌ها و شروح را در ضمن آشنائی با قسمتهائی از نهج البلاغه خواهیم دید. از مستدرک‌های معروف نهج البلاغه کتاب «نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه» تألیف دانشمند معاصر شیخ محمدباقر محمودی را می‌توان نام برد که مشتمل بر ۸ جلد است.

### روش استفاده از نهج البلاغه

نهج البلاغه بعد از قرآن کریم عظیم‌ترین منبع فکری اسلامی است. لذا جاد دارد که هر مسلمانی با آن آشنا شده و از دریای بیکران معارف آن بهره جوید و راه تکامل و سعادت خود را هموار نماید.

کسانی که بهیچ وجه قادر به خواندن متن عربی نمی‌باشند و یا درک معانی متن نهج البلاغه برایشان میسر نیست، می‌توانند از ترجمه‌های موجود استفاده نمایند. اما افرادی که قادر به خواندن متن عربی آن هستند و امکان درک معانی ولو به حداقل برایشان میسر باشد، بهتر است متن عربی را همراه با ترجمه آن مطالعه نمایند. برای مطالعه بیشتر و یا پیدا کردن موضوعات مورد

علاقه می‌توان به کتب فهرست موضوعی نهج البلاغه - هر چند آنچنان که باید دقیق و کامل نیستند - مراجعه کرد مانند «الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه» و یا فهرست‌های نهج البلاغه صبحی صالح و یا فهرست‌بندی بنیاد نهج البلاغه.<sup>۱</sup>

اما اگر قسمتی یا جمله‌ای از کلام آن حضرت را بخاطر داشته و بخواهیم محل و یا بقیه آنرا در خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار بیابیم و یا شرح آنرا در بعضی شروح معروف نهج البلاغه پیدا کنیم، می‌توان به کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه» که اخیراً از طرف انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم منتشر شده است، مراجعه کرد.

بسیار بجای است که هر مسلمانی طبق تعالیم پیشوایان دین خواندن قرآن را سرخود فرض دانسته و هر روز ولو به مقدار مختصر - یک صفحه یا حداقل چند آیه - از قرآن را با دقت و تأمل تلاوت نماید و در کنار آن یک صفحه و یا حتی در حد یک کلمه قصار از مطالب نهج البلاغه مطالعه و در معنای آن تعقیق کند، چرا که این کتب، برنامه و آئین زندگی یک مؤمن است و نه فقط مرجعی که گاهگاهی بدان روی آورده شود!

### ابعاد نهج البلاغه

پیش از آنکه به سراغ متن نهج البلاغه برویم، ابتدا لازم است که آگاهی ولو اندک درباره شخصیت حضرت علی (ع) پیدا کنیم تا بتوانیم با دید وسیع‌تری به کلام آن حضرت نظر افکنیم. علی (ع) نمونه یک انسان کامل اسلام است و لذا شناخت شخصیت ایشان - البته نه شناخت به اسم و نسب - شناخت نمونه انسانیت و الگوی مجسم کمال است و به تعبیر دیگر شناخت انسان کامل است. حال باید دید که انسان کامل دارای چه خصوصیات است: انسان کامل، کمالش در تعادل و توازن او است. یعنی با وجود داشتن استعدادهای گوناگون، تنها بسوی یک یا چند استعداد گرایش پیدا نکند، بلکه همه آنها را متعادل و هماهنگ رشد دهد. منظور از هماهنگی در اینجا یعنی در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می‌کند، رشدشان هماهنگ باشد.

برای توضیح مطلب مثال ساده‌ای ذکر می‌شود:

کودکی که رشد می‌کند، دارای اعضاء و اندامهای مختلفی است مانند دست، پا، چشم،

۱ - اخیراً برای معرفی بیشتر نهج البلاغه و آشنا کردن مردم جهان با این فرهنگ و دایرة المعارف اسلامی، «بنیاد نهج البلاغه» با همت جمعی اساتید تأسیس شده است. یکی از کارهای این بنیاد، فهرست‌بندی موضوعی مطالب نهج البلاغه است بطوری که پژوهشگر بتواند ضمن پیدا کردن موضوع دلخواه خود در فهرست، محل تمامی جملات مربوطه را به آسانی بدست آورد. دیگر از اقدام مهم این بنیاد، برگزاری کنگره‌های جهانی نهج البلاغه در هر سال است که اولین آن در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ با شرکت جمع کثیری از متفکران و محققان از سراسر دنیا برگزار گردید.

گوش، بینی، دهان، احتشاء و امعاء و... این کودک وقتی سالم است که همه اعضایش هماهنگ با هم رشد کند. اگر فرضاً انسان مثل کاریکاتورها رشد کند، یعنی فقط بینی یا چشم یا سرش یا... رشد کند، اما سایر قسمت‌های بدنش رشد نکند، این انسان رشد کرده، ولی رشدی ناهماهنگ! انسان کامل هم کسی است که همه ارزشهای انسانی او با هم رشد کنند و در عین حال رشدشان به حد اعلاء برسد. از این چنین انسانی قرآن مجید تعبیر به «امام» می‌کند:

چنانکه در مورد حضرت ابراهیم (ع) - پس از آزمایشاتی - خداوند می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من ترا برای مردم امام قرار دادم تا پیشوا و مدل دیگران قرار بگیری، به تعبیر دیگر تو انسان کاملی و انسانهای دیگر برای کامل شدن باید خود را به تو تطبیق دهند.

علی (ع) هم انسان کامل است زیرا همه ارزشهای انسانی در آن حضرت در حد اعلا و هماهنگ رشد کرده است. یعنی هر سه شرط مذکور در ایشان وجود دارد.

عنصر هماهنگی در رشد را بنحو دیگری نیز می‌توان توضیح داد و آن مسئله جزر و مسد است. در یاد در اثر قوه جاذبه ماه دائماً در حال جزر و مد است، گاهی به این سو و گاهی بدان سو کشیده می‌شود و لذا همیشه خروشان است. روح انسان نیز این حالت جزر و مدی دریا را دارد و مدام به جوانب مختلف کشیده می‌شود. جامعه‌ها هم چنین هستند، گاهی از این سو و زمانی به آن سو مد پیدا می‌کنند. ارزشهای انسانی هم چنین حالتی را پیدا می‌کنند.

بعضی افراد با وجود اینکه گرایش انسانی دارند، اما گاهی در جهت یکی از گرایشهای انسانی، حالت مد پیدا می‌کنند، یعنی یکسره بسوی آن کشیده می‌شوند، بطوری که همه ارزشهای دیگر را فراموش می‌کنند. اینها مثل همان فردی هستند که فقط گوشش یا بینی‌اش یا دستش و یا.... رشد کرده است. معمولاً انحراف جامعه نیز از جهت ناهماهنگی است. جامعه هیچ وقت از راه صد در صد باطل به گمراهی نمی‌افتد، بلکه اغلب از انحراف در یک حق به فساد کشیده می‌شود:

مثلاً یکی از ارزشهای انسانی که اسلام آنرا صد در صد تأیید می‌کند «عبادت» است. البته عبادت به همان معنای اصطلاحی خاصش که یاد خداست - زیرا در اسلام هر کاری که برای خدا صورت گیرد عبادت است، چه کسب و کار و فعالیت برای تأمین معاش خود و خانواده باشد و چه خدمت برای جامعه - یعنی خلوت با خدا که عبارت از نماز، دعا، مناجات و تهجد است، اینها جزء متون اسلام است و از آن حذف شدنی نیست. ولی اگر مراقبت نشود، جامعه ممکن است فقط بسوی این ارزش کشیده شود. آنوقت اسلام تنها عبادت کردن، مسجد رفتن، نماز مستحب خواندن، دعا و تعقیب خواندن، غسلهای مستحب بجا آوردن و تلاوت قرآن کردن می‌شود، اینها

اموری هستند که اگر جامعه در این مسیر به حد اقصاء رود، همه ارزشهای دیگر محو می‌شود. اتفاقاً در تاریخ اسلام چنین مدی در جامعه اسلامی بوجود آمده است.

افزادی هستند که صد در صد بی‌غرض‌اند ولی متأسفانه در این جاده افتاده‌اند و پس از افتادن در آن دیگر نمی‌توانند تعادل خود را حفظ کنند. در حالی که انسان باید اندیشه‌های مختلفی را در خود رشد دهد و همه را هم هماهنگ رشد دهد. در همان صدر اسلام نیز به پیامبر (ص) خبر دادند که عده‌ای از اصحاب شما در عبادت غرق شده‌اند. حضرت ناراحت و عصبانی به مسجد تشریف آورده و فرمودند: این گروه‌ها را چه شده است؟ شنیده‌ام چنین افرادی در امت من پیدا شده‌اند من که پیامبر شمایم، چنین نیستم. من هیچوقت شب را تا صبح عبادت نمی‌کنم، قسمتی از شب را استراحت می‌کنم، به خاندان و اهلم رسیدگی می‌کنم، هیچ وقت هر روز روزه نمی‌گیرم. کسانی که این راه را در پیش گرفته‌اند، از سنت من خارج شده‌اند.

بدینگونه پیغمبر (ص) وقتی احساس می‌کند که یک ارزش از ارزشهای اسلامی می‌خواهد سایر ارزشها را در خود محو کند، یعنی جامعه اسلامی بیک سو مد پیدا کند، شدیداً با آن مبارزه می‌کند.

گاهی جامعه به سوی «زهد» کشیده می‌شود. زهد خود حقیقت و ارزشی غیر قابل انکار با آثار و فوائد زیادی است و محال است جامعه‌ای روی سعادت بیفتد و یا لااقل ما جامعه‌ای را اسلامی بتوانیم بشمار آوریم و در آن جامعه عنصر و ارزش زهد وجود نداشته باشد. اما همین ارزش زمانی همه جامعه را بسوی خود می‌کشد، همه چیز می‌شود زهد و غیر از زهد چیز دیگری نمی‌ماند!

ارزش دیگر «خدمت به خلق» است. تردیدی نیست که یکی از ارزشهای قاطع و مسلم انسان، ارزش انسانی خدمتگزار خلق بودن است. در این زمینه چقدر پیامبر اکرم (ص) تأکید و اصرار کرده است. قرآن کریم نیز در زمینه تعاون و خدمت کردن به یکدیگر می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» و سپس در ذیل آیه همین ارزش خدمت به خلق خدا را متذکر می‌شود. اما زمانی هم مشاهده می‌شود که این شعار می‌شود که: عبادت به جز خدمت خلق نیست، یعنی تنها ارزش همین است و بس! عبادت، زهد، علم، جهاد و سایر ارزشهای عالی و بزرگی را که در اسلام وجود دارد، همه را یکدفعه نفی می‌کنند و می‌گویند: انسانیت یعنی خدمت به خلق خدا.

«آزادی» نیز یکی از بزرگترین و عالیترین ارزشهای معنوی و انسانی است، به تعبیر دیگر معنویات انسان یعنی اموری که فوق حد حیوانیت انسان است. برای انسان آزادی ارزشی فوق

ارزشهای مادی است. آنان که بوئی از انسانیت برده‌اند، حاضرند با شکم گرسنه و تن برهنه و در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند ولی در اسارت دیگری نباشند. این ارزش بزرگی است، گر چه در بعضی جوامع این ارزش بطور کلی فراموش شده، ولی زمانی هم ملاحظه می‌شود که این حس آنچنان در بشر پیدا می‌شود که دیگر غیر از آزادی همه چیز را نفی می‌کند و می‌گوید بشریت یعنی آزادی و لاغیر!

ارزشهای دیگری نیز مانند «عدالت»، «حکمت»، «عرفان» و... است. بعضی‌ها روی عشق خیلی تکیه دارند، مثل آنچه که در عرفان و تصوف و غزلیات عرفانی هست که در آن، تنها ارزش انسان در عشق خلاصه شده است و به سایر ارزشها حتی به عقل هم اعتنائی نیست. در این منطق اساساً انسان و انسانیت منحصرأدر عشق است و عقل به دلیل اینکه پای بند و عقال است بکلی محکوم می‌شود. گروهی هم تنها ارزش را در عقل و فکر می‌دانند و عشق و امثال آنرا خیالات و با آشبه به خیالات می‌دانند.

شکی نیست که عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت، آزادی و... ارزشهای گوناگون انسانی هستند، ولی کدام انسان، انسان کامل است؟ آنکه فقط عابد محض است آنکه فقط زاهد محض است، آنکه فقط مجاهد محض است، آنکه فقط عاقل محض است، آنکه فقط عاشق محض است، آنکه فقط آزاده محض است، کدامیک از اینها؟ مسلماً هیچکدام! انسان کامل، انسانی است که همه ارزشها در او به حد اعلا و هماهنگ با یکدیگر رشد کرده باشد. علی (ع) چنین انسانی است و در نهج البلاغه همه گونه عنصر دیده می‌شود: انسان وقتی این کتاب را مطالعه می‌کند در یک جا خیال می‌کند بو علی سینا صحبت می‌کند؛ در جای دیگر آن تصور می‌کند که مولوی یا مخیی‌الدین عربی سخن می‌گوید و در صفحاتی دیگر می‌بیند که مردی حماسی مانند فردوسی حرف می‌زند یا فلان مرد آزادی خواهی است که جز آزادی سودای دیگری ندارد؛ در جای دیگر آن انسان فکر می‌کند که عابدی گوشه‌نشین صحبت می‌کند و یا اینها سخنان زاهدی گوشه گیر و راهب است و ....

نهج البلاغه همه ارزشهای انسانی را دارا است. اما در گذشته - تا حدود پنجاه سال پیش - جامعه ما در مسائل دینی و مذهبی فقط گرایش به ارزش زهد و عبادت داشت و مجموعاً به بیش از ده الی بیست خطبه از آن توجه نبود، یعنی خطبه‌های زهدی و موعظه‌ای نهج البلاغه، مثل: «ایها الناس انما الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار...»<sup>۱</sup> باقی خطبه‌ها و مطالب نهج البلاغه نبود؛ چرا که جامعه نمی‌توانست جذب کند! جامعه بسوی یک سلسله ارزشها گرایش پیدا کرده بود و لذا فقط همان قسمت از نهج البلاغه که در جهت آن ارزشها بود، معمول و مورد استفاده بود، شاید صد سال

۱ - ای مردم! دنیا خانه‌ای گذرا است و آخرت جای ماندن و ثابت است... (خطبه ۲۰۳ نهج البلاغه).

می گذشت و کسی پیدا نمی شد که فرمان امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر را که خزانهای از دستورات اجتماعی و سیاسی است، بخواند. آنجا که علی (ع) می گوید من از پیغمبر (ص) مکرراً شنیدم که می فرمود: «لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ حَتَّى يُؤَخَذَ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِجٍ»<sup>۱</sup> هیچ امتی به مقام قداست و طهارت - میراً از عیب بودن - نمی رسد، مگر اینکه قبلاً به مرحله ای رسیده باشد که در آن ضعیف بدون آنکه لکت به زبانش بیفتد، در مقابل قوی بایستد و حقش را مطالبه کند.

آری وقتی جامعه بسوی یک یا دو ارزش گرایش پیدا کند، نمی تواند ارزش این مطلب را درک کند. ولی همه ارزشهای انسانی در کلام علی (ع)، در تاریخ زندگی و شخصیت آن حضرت وجود دارد. الگو و امام در اسلام چنین انسانی است که همه ارزشها را متعادل و هماهنگ یکجا دارد. انسانی که در خلوت شب هیچ عارفی به پای او نمی رسد، روح عبادت که جذب و کشیده شدن بسوی حق و پرواز بسوی خدا است، با شدت خاصی در او رخ می دهد. در حال عبادت چنان گرم و مجذوب می شود و عشق الهی چنان در وجودش شعله می کشد که اصلاً گویی در این عالم نیست. بطوری که وقتی تیر را در آن حال از بدن آن حضرت بیرون می آورند، متوجه نمی شود و حس نمی کند! در محراب عبادت آنچنان می گرید و بخود می پیچد که نظیرش را کسی ندیده است. و اما روز انگار که این انسان، انسان دیشب نیست. بر خلاف زهاد و عباد که وقتی زاهد و عابد می شوند، رویشان را ترش کرده و عیوس می شوند و به همه مردم هم منت دارند، آن حضرت روز با اصحاب خود چنان شاد و خندان می نشیند که اصحابش می گویند از جمله اوصاف علی (ع) این بود که همیشه قیافه اش شکفته بود. علی (ع) بقدری خوش مجلس و بذله گو بود که عمر و عاص بر علیه آن حضرت تبلیغ می کرد و می گفت که ایشان شایسته خلافت نیست چون خنده رو است. خلافت آدم عیوسی می خواهد که مردم از او بترسند.....

چهره علی (ع) در میدان جنگ نیز باز و خندان است و هیچگونه ترس و هراسی در آن نیست. آری علی (ع) انسان جامع الاضداد است. از هزار سال پیش تا به امروز آن حضرت بسا همین صفات شناخته شده است. حتی خود سید رضی در مقدمه نهج البلاغه می گوید: من مطلبی که همیشه با دوستانم در میان می گذارم و اعجاب آنها را برمی انگیزم همین موضوع است که سخنان علی (ع) جنبه های گوناگون دارد: انسان در هر قسمتی از سخنانش که وارد می شود می بیند به دنیائی رفته که غیر از دنیای قبلی بود. یک دفعه در دنیای عباد است و یک وقت در دنیای زهاد و زمانی در دنیای فلاسفه است و وقتی در دنیای عرفاء است و زمانی دیگر در دنیای سربازان و افسران است و وقتی دیگر در دنیای حاکمی عادل است و گاه دیگر در دنیای قاضی و مفتی است،

۱ - فرمان حضرت به مالک اشتر.

همینطور انسان می بیند که علی (ع) در همه دنیاها سیر می کند و در همه دنیاها حضور دارد. از هیچ دنیائی از دنیاها عالم بشریت و انسانیت غائب نیست.

بنابراین انسان کامل یعنی آن انسانی که قهرمان همه ارزشهای انسانی است، در همه میدانهای انسانیت قهرمان است. این درسی است برای رهروان راه او که اشتباه نکنیم که فقط یک ارزش را بگیریم و بقیه را فراموش کنیم. گر چه ما نمی توانیم در همه ارزشها قهرمان باشیم، ولی در حدی که می توانیم همه ارزشها را با یکدیگر داشته باشیم، اگر انسان کامل نیستیم. لااقل انسان متعادل باشیم و تنها در این حالت است که می توانیم از نهج البلاغه همه جانی بهره جوئیم. زیرا نهج البلاغه هم مثل خود علی (ع) است، چون کلام، تنزل و تجلی روح انسان است، یک روح پست، کلامش پست است و یک روح عالی، کلامش عالی است. روح یک بعدی کلامش هم یک بعدی است و روح چند بعدی کلامش هم چند بعدی است. علی (ع) که شخصیتی جامع الاضداد است، کلامش هم جامع الاضداد است. در کلامش عرفان هست آنهم در اوج عرفان، فلسفه هست در اوج فلسفه، آدابخواهی هست در اوج آدابخواهی، حماسه هست در اوج حماسه، اخلاق هست در اوج اخلاق و در یک کلام جامع جمیع ارزشهای انسانی است.

### منتخباتی از متن و شروع نهج البلاغه

گرچه انتخاب کلامی از کلمات گهربار علی (ع) بعنوان کلام منتخب کاری بس دشوار است. زیرا که تمام کلمات آن بزرگوار هر یک از دیگری سیواتر و نغزتر است، لیکن به جهت تنگی مجال و رعایت تناسب احوال، به نقل فزاینده ای چند از مجموعه خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه اکتفا می کنیم و برای آشنایی به ترجمه ها و شرح های نهج البلاغه نمونه هایی از آنها را می آوریم، باشد که این مختصر دریچه ای برای آشنایی با این منبع عظیم فرهنگ اسلامی شود تا دانشجویان عزیز خود در آینده با فرصت و امکانات بیشتر، از آن سود جویند.

#### حکمران امانتدار است نه مالک<sup>۲</sup> - نهج البلاغه گرچه قبل از هر چیزی کتاب توحید و

عرفان است و در سراسر آن سخن از خدا است و همه جا نام خدا به چشم می خورد اما از حقوق واقعی توده مردم و موقع شایسته و ممتاز آنها در برابر حکمران و اینکه مقام واقعی حکمران امانتداری و نگهداری حقوق مردم است غفلت نشده بلکه سخت بدان توجه شده است.

در منطق این کتاب مقدس، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنها است. از این دو - حکمران و مردم - اگر بنا است یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده محکوم است، نه توده محکوم برای حکمران، سعدی همین معنی را بیان کرده

۱ - برگرفته از کتاب «انسان کامل» اثر استاد شهید مرتضی مطهری.

۲ - برگرفته از کتاب سیری در نهج البلاغه اثر استاد مطهری.



آنجا که گفته است:

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان براسای خدمت اوست  
واژه «رعیت» علی‌رغم مفهوم منفوری که تدریجاً در زبان فارسی به خود گرفته است،  
مفهومی زیبا و انسانی داشته است. استعمال کلمه «راعی» را در مورد «حکمران» و کلمه «رعیت»  
را در مورد «توده محکوم» اولین مرتبه در کلمات رسول اکرم (ص) و سپس به‌وفور در کلمات علی (ع)  
می‌بینیم.

این لغت از ماده «رعی» است که به معنی حفظ و نگهداری است، به مردم از آن جهت کلمه  
«رعیت» اطلاق شده است که حکمران عهده‌دار حفظ و نگهداری جان و مال و حقوق و آزادیهای  
آنها است.

حدیث جامعی از نظر مفهوم این کلمه وارد شده است، رسول اکرم (ص) فرمود:  
«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ، فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَيَّ بَيْنَ زَوْجَيْهَا  
وَهِيَ مَسْئُولَةٌ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَىٰ مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ، أَلَا فِكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ.»  
همانا هر کدام از شما نگهدارنده و مسئولید، امام و پیشوا نگهدارنده و مسئول مردم است، زن  
نگهبان و مسئول خانه شوهر خویش است، غلام نگهدارنده و مسئول مال آقای خویش است، هان: پس  
همه نگهدارنده و همه مسئولید.

در اینجا مقدماً مطلبی از قرآن یادآوری می‌شود: در سوره مبارکه «النساء» آیه ۵۸ چنین  
می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ.»  
خدا فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانشان برگردانید و در وقتی که میان مردم حکم  
می‌کنید، به عدالت حکم کنید.

طبری در مجمع‌البیان ذیل این آیه می‌گوید:

«در معنی این آیه چند قول است: یکی اینکه مقصود مطلق امانتها است، اعم از الهی و  
غیر الهی، و اعم از مالی و غیر مالی، دوم اینکه مخاطب حکمرانانند، خداوند با تعبیر لزوم اداء  
امانات حکمرانانرا فرمان می‌دهد که به رعایت مردم قیام کنند.»

سپس می‌گوید:

«مؤید این معنی اینست که بعد از این آیه بلافاصله می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

«در این آیه مردم موظف شده‌اند که امر خدا و رسول و ولایة امر را اطاعت کنند. در آیه»

پس، حقوق مردم و در این آیه متقابلاً حقوق ولایة امر یادآوری شده است، از ائمه علیهم السلام  
روایت رسیده است که از این دو آیه یکی مال ما است (مبین حقوق ما بر شما است) و دیگری مال  
شما است (مبین حقوق شما بر ما است)... امام باقر فرمود: اداء نماز و زکوة و روزه و حج از جمله  
امانات است، از جمله امانت‌ها اینست، که به ولایة امر دستور داده شده است که صدقات و غنائم و  
غیر آنها را از آنچه بستگی دارد به حقوق رعیت تقسیم نمایند... در تفسیر المیزان نیز در بحث  
روائی که در ذیل این آیه منعقد شده است از ذر المنثور از حضرت علی (ع) چنین روایت می‌کند:

«حَقُّ عَلَيَّ الْأَمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَنْ يُؤَدِّيَ الْأَمَانَاتِ، فَمَاذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ فَسَخَقَ عَلَيَّ  
النَّاسُ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ أَنْ يُطِيعُوا وَ أَنْ يُجِيبُوا إِذَا دَعَا.»

«بر امام لازم است که آنچنان حکومت کند در میان مردم که خداوند دستور آنرا فرود آورده  
است و امانتی که خداوند به او سپرده است ادا کند، هرگاه چنین کند بر مردم است که فرمان او را  
بشنوند و اطاعتش را بپذیرند و دعوتش را اجابت کنند.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، قرآن کریم، حاکم و سرپرست اجتماع را به عنوان «امین» و  
«نگهبان» اجتماع می‌شناسد، حکومت عادلانه را نوعی امانت که به او سپرده شده است و باید ادا  
نماید تلقی می‌کند. برداشت ائمه دین و بالخصوص شخص امیر المؤمنین علی علیه السلام عیناً  
همان چیزی است که از قرآن کریم استنباط می‌شود.

اکنون که با منطق قرآن در این زمینه آشنا شدیم به ذکر نمونه‌هایی از نهج البلاغه بپردازیم:

در خطبه ۲۱۴ چنین می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنْ الْحَقِّ مِثْلُ  
الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَخِي  
الْأَجْرِي عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ لِأَخِي لَهُ.»

«خداوند برای من به موجب اینکه ولی امر و حکمران شما هستم حقی بر شما قرار داده  
است و برای شما نیز بر من همان اندازه حق است که از من بر شما، همانا حق برای گرفتن،  
وسیعترین میدانها و برای عمل کردن و انصاف دادن، تنگترین میدانها است، حق به سود کسی  
جریان نمی‌یابد مگر آنکه به زیان او نیز جاری می‌گردد و حقی از دیگران بر عهده‌اش ثابت  
می‌شود، و بر زیان کسی جاری نمی‌شود و کسی را متعهد نمی‌کند مگر اینکه به سود او نیز جاری  
می‌گردد و دیگران را درباره او متعهد می‌کند.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این بیان همه سخن از خدا است و حق و عدالت و تکلیف و  
وظیفه، اما نه به این شکل که خداوند به بعضی از افراد مردم فقط حق اعطای فرموده است و آنها را  
تنها در برابر خود مسئول قرار داده است، و برخی دیگر را از حقوق محروم کرده آنان را در مقابل

خودش و صاحبان حقوق، بی حد و نهایت مسئول قرار داده است و در نتیجه عدالت و ظلم میان حاکم و محکوم مفهوم ندارد.

و هم در آن خطبه می فرماید:

«وَلَيْسَ أَمْرُؤُ وَ إِنْ عَظَّمْتَ فِي الْحَقِّ مَنَزَلَتَهُ وَ تَقَدَّمْتَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتَهُ بِسُوقِ أَنْ يُعَانِ عَلَيَّ مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَلَا أَمْرُؤُ وَ إِنْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ وَ أَفْتَحْتَهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَوْ يُعَانِ عَلَيَّ.»

هیچکس هر چند مقام و منزلتی بزرگ و سابقه ای درخشان در راه حق و خدمت به دین داشته باشد در مقامی بالاتر از همکاری و کمک به او در ادای وظایفش نمی باشد و هیچکس هم هر اندازه مردم او را کوچک بشمارند و چشمها او را خرد بینند در مقامی پائین تر از همکاری و کمک رساندن و کمک گرفتن نیست.

و نیز در همان خطبه می فرماید:

«فَلَا تُكَلِّبُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةَ وَلَا تَسْتَحْفِظُوا مِثِّي بِمَا يُسْتَحْفَظُ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تُظَنُّوا بِي اسْتِثْمَالًا فِي حَقِّي قَبْلِ لِي وَلَا التَّمَّاسَ اعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تُكْفُوا عَن مَقَالَتِي بِحَقِّي أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِي.»

«با من آنسان که با جباران و ستمگران سخن می گوید سخن نگویید، القاب پرطننه برایم به کار نبرید، آن ملاحظه کاریها و موافقتهای مصلحتی که در برابر مستبدان اظهار می دارند، در برابر من اظهار مدارید، با من به سبک سازشکاری معاشرت نکنید، گمان مبرید که اگر به حق سخنی به من گفته شود بر من سنگین آید و یا از کسی بخوام مرا تجلیل و تعظیم کند که هرکس شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او ناخوش و سنگین آید عمل به حق و عدالت بر او سنگین تر است. پس، از سخن حق یا نظر عادلانه خودداری نکنید.»

حال باید به سراغ نامه های علی (ع) به فرماندارانش برویم، مخصوصاً آنها که جنبه بخشنامه دارد، در این نامه ها است که شأن حکمران و وظائف او در برابر مردم و حقوق واقعی آنان منعکس شده است.

در نامه ای که به عامل آذربایجان می نویسد چنین می فرماید:

«وَ إِنْ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لِكَيْتَهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعِي لِمَنْ فَوْقَكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رِعِيَّتِهِ...»

۱ - نهج البلاغه بخش نامه ها، نامه ۵.

«مبادا بینداری که حکومتی که به تو سپرده شده است یک شکار است که به چنگت افتاده است! خیر، امانتی برگردنت گذاشته شده است و مافوق تو از تو رعایت و نگرهبانی و حفظ حقوق مردم را می خواهد. تو را نرسد که به استبداد و دلخواه در میان مردم رفتار کنی.»

در بخشنامه ای که برای مأمورین جمع آوری مالیات نوشته است پس از چند جمله موعظه و تذکر می فرماید:

«فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ اصْبِرُوا لِخَوَائِجِهِمْ فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرِّعِيَّةِ وَ وَكِلَاءُ الْأُمَّةِ وَ سَفَرَاءُ الْأَنْبِيَاءِ.»<sup>۱</sup>

«به عدل و انصاف رفتار کنید، به مردم درباره خودتان حق بدهید، پرحوصله باشید و در برآوردن حاجات مردم تنگ حوصلگی نکنید که شما گنجوران و خزانه داران رعیت، و نمایندگان ملت و سفیران حکومتید.»

در فرمان معروف، خطاب به مالک اشتر می نویسد:

«وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَفْتَنِيهِمْ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ، إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ تَطِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ.»

در قلب خود استشعار مهربانی، محبت و لطف به مردم را بیدار کن، مبادا مانند یک درنده که دریدن و خوردن را فرصت می شمارد رفتار کنی که مردم تو یا مسلمانند و برادر دینی تو و یا غیرمسلمانند و انسانی مانند تو.»

«وَ لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ قَاطِعٌ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مَنَهَكَةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْفِتْرِ.»

«مگو من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از آنها اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین، و نزدیک شدن به سلب نعمت است.»

در بخشنامه دیگری که به سران سپاه نوشته است چنین می فرماید:

«فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رِعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا طَوْلٌ حُصَّ بِهِ وَ إِنْ يَزِيدُهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمِهِ دُونَاً مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ.»<sup>۲</sup>

«لازم است والی را که هرگاه امتیازی کسب می کند و به افتخاری نائل می شود آن فضیلتها و موهبتها او را عوض نکند، رفتار او را با رعیت تغییر ندهد بلکه باید نعمتها و موهبتهای خدا بر او، او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک و مهربانتر گرداند.»

۱ - نهج البلاغه بخش نامه ها، نامه ۵۱.

۲ - این فرمان طولانی ترین مکتوب حضرت علی (ع) در نهج البلاغه است.

۳ - نهج البلاغه بخش نامه ها، نامه ۵۱.

در بخشنامه‌های علی (ع) حساسیت عجیبی نسبت به عدالت و مهربانی به مردم و محترم شمردن شخصیت مردم و حقوق مردم مشاهده می‌شود که راستی عجیب و نمونه است.

در نهج البلاغه سفارشنامه‌ای (وصیتی) نقل شده که عنوان آن «لَمَنْ يَسْتَعْمِلُهُ عَلِيُّ الصِّدْقَاتِ» است یعنی برای کسانی است که مأموریت جمع‌آوری زکات را داشته‌اند. عنوان حکایت می‌کند که اختصاصی نیست، صورت عمومی داشته است، خواه به صورت نوشته‌ای بوده است که در اختیار آنها گذاشته می‌شده است و خواه سفارش لفظی بوده که همواره تکرار می‌شده است.

سیدرضی آنرا در ردیف نامه‌ها آورده است، و می‌گوید ما این قسمت را در اینجا می‌آوریم تا دانسته شود علی (ع) حق و عدالت را چگونه به پامی داشت؛ و چگونه در بزرگ و کوچک کارها آنها را منظور می‌داشت. دستورها اینست:

«به راه بیفت بر اساس تقوای خدای یگانه، مسلمانی را ارباب نکنی، طوری رفتار نکن که از تو کراهت داشته باشد. بیشتر از حقی که به مال او تعلق گرفته است از او بگیر، وقتی که برقبیله‌ای که برسرآبی فرود آمده اند وارد شدی تو هم در کنار آن آب فرود آی بدون آنکه به خانه‌های مردم داخل شوی، باتمام آرامش و وقار نه به صورت یک مهاجم، بر آنها وارد شو و سلام کن، درود بفرست بر آنها، سپس بگو: بندگان خدا مرا ولی خدا و خلیفه او فرستاده است که حق خدا را از اموال شما بگیرم! آیا حق الهی در اموال شما هست یا نه؟ اگر گفتند: نه، بار دیگر مراجعه نکن، سخنشان را بپذیر و قول آنها را محترم بشمار، اگر فردی جواب مثبت داد او را همراهی کن بدون آنکه او را بترسانی و یا تهدید کنی، هر چه زر و سیم داد بگیر، اگر گوسفند یا شتر دارد که باید زکوة آنها را بدهد بدون اجازه صاحبش داخل شتران یا گوسفندان مشو که بیشتر آنها از او است، وقتی که داخل گله شتر یا رمه گوسفندی شدی به عنف و شدت و متجربانه داخل مشو»<sup>۱</sup> تا آخر این وصیتنامه که مفصل است.

به نظر می‌رسد همین اندازه کافی است که دید علی (ع) را به عنوان یک حکمران درباره مردم به عنوان توده محکوم روشن سازد.

### فضیلت جهاد<sup>۲</sup>

اما بعد، همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خدای آنرا بر روی دوستان خاص خود می‌گشاید. و آن، جامعه تقوی و جوشن استوار پروردگار و سپر محکم اوست.

۱ - اینکه تنها نام مسلمان آمده است از آنجهت است که صدقات تنها از مسلمین گرفته می‌شود.

۲ - نهج البلاغه نامه ۲۵ - همچنین رجوع شود به نامه‌های ۲۶ و ۲۷ و ۴۶.

۳ - قسمتی از خطبه ۲۷ نهج البلاغه، ترجمه اسدالله مشیری.

پس، هرکس آنرا ترک کند، خدای جامعه ذلت بر او درپوشاند و وی را در بلا فرو نشاند و با خاکساری و بی‌اعتباری خوار گرداند.

آن کس که جهاد را ضایع گذارد، خرد از دلش برمد و دولت حق از وی دور گردد و به خواری در افتد و از عدالت محروم ماند...

### ایمان<sup>۱</sup>

ایمان راهی است روشن و چراغی است پرتوافکن. انسان می‌تواند به وسیله ایمان به نیکوکاری رهنمون شود، و با نیکوکاری هم بسوی ایمان رود. ایمان دانش را گسترش می‌دهد و آبادان می‌سازد، و دانش مرگ را به صاحبش یادآوری می‌کند و ترس از رستاخیز را در دل او می‌اندازد؛ اما نادان که ایمان ندارد از سختی‌های مردن غافل است، از این رو کوشش‌هایش برای دنیا بوده و عمرش تباه و زندگی بی‌حاصل است. چه بعد از مردن کار او انجام می‌گیرد، و دنیایش خواه ناخواه پایان می‌پذیرد. پس، در دنیا باید به خدا ایمان پیدا کرد، تا در آخرت خوشبختی جاویدان بدست آورد. خلق را از روز رستاخیز چاره و گریزی نیست. هر یک در پهنه آن می‌شتابد تا زودتر پاداش و یا سزای خود را دریابد.

### اوصاف پرهیزکاران

خدایوند سبحان مخلوقات را آفرید و حال آنکه از اطاعتشان بی‌نیاز و از معصیتشان ایمن بود، چه معصیت گناهکاران او را ضرر نرساند و اطاعت بندگان او را تنفی نبخشد. پس وسیله معیشت آنان را میانشان تقسیم کرد و آنها را در جای مناسب خود در دنیا قرار داد.

«قَالَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْقَضَائِلِ، مِنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلَبِسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَنِيهِمُ التَّوَّاضِعُ. عَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»

و اما پرهیزکاران، آنانند که اهل قضایل بشمارند: گفتارشان نسیکو و درست و مشیسان میانه‌روی، و رفتارشان با فروتنی است. چشمان خود را از آنچه خداوند منع کرده فرو بسته‌اند و گوش‌هایشان را برای شنیدن هر دانش سودمندی وقف کرده‌اند. در سختی و بلا چنانند که دیگران در خوشی و رفاه، و اگر نبود آن موعده مقرری که خداوند بر ایشان تعیین کرده، هرگز جانهایشان از شوق ثواب و خوف عقاب در بدنهایشان آرام نمی‌گرفت.

«عَظُمَ الْخَلِيقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَفَرُوا وَ هُوَ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهَمُّ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَّرَ آهَاهُمْ فِيهَا مَتَمَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَّرَ آهَاهُمْ فِيهَا صَدِّقُونَ»

۱ - قسمتی از خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسی.

عظمت خالق در دل‌هایشان چنان جلوه کرده که جز او در چشمانشان کوچک شده، و آنان به بهشت چنان یقین دارند که گویی در آن متعمم اند و دوزخ را چنان باور دارند که گویی خود را در عذاب آن دیده‌اند.

قلوب‌هایشان غمگین است و خلق از بدیهایشان ایمن، بدنهایشان لاغر، نیازشان اندک و جانهایشان از گناه پاک است. چند روز کوتاهی صبر کردند و در پی آن به راحت طولانی رسیدند و به تجارت پرسودی که خدایشان فراهم کرده بود، دست یافتند. دنیا خود را به آنها متوجه ساخت و آنها بدو توجهی نکردند و آنها را اسیر کرد ولی آنان خود را از چنگش نجات دادند. و اما شب‌هایشان در حالی صبح می‌شود که برپا ایستاده و قرآن را بدقت می‌خوانند، خواندنی چنانکه شایسته است. با خواندنشان از گناهان پاره‌انگسوده و امی‌دارند و از آن داروی دردهایشان را می‌جویند. هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که در آن ترغیب و تشویق به رحمت است به آن طمع می‌نمایند و دل‌هایشان از شوق روشن می‌شود، بطوری که گویی در پیش چشمان است، و آنگاه که به آیه‌ای می‌رسند که در آن ترس از عذاب است، گوش‌های دلشان را بدان متوجه می‌سازند، آنچنان که گویی شعله عذاب دوزخ در کنار گوششان است. پس قدشان را خم نموده و پیشانیها و کفها و زانوهایشان را به روی زمین می‌گسترانند و از خدای تعالی آزادی خویش را درخواست می‌کنند. و اما روزهایشان در حالی شب می‌شود که خویشتن داری و دانائی و نیکوکاری و جودشان را فرآورده است. خوف از مسئولیت چنان اندامشان را باریک ساخته که شبیه تیرهای تراشیده گشته‌اند: هر که بدانهایی می‌نگرد آنها را مریض می‌بندارد و حال آنکه بیماری در آنها نیست و می‌بندارد که او هام آنان را فرآورده در صورتی که امری عظیم آنها را بخود مشغول داشته است.

«لَا يَرْضَوْنَ مِنَ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لَأَنْفُسِهِمْ مُشْفِقُونَ وَهِنَّ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ لِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَأَتُؤَخِّدَنِي بِمَا يَقُولُونَ وَأَجْعَلَنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطَّوْنُونَ، وَأَغْفِرْ لِي خَالِيًا يَهْلِكُونَ.»

به اعمال اندک خود راضی نمی‌شوند و بسیارش را زیاد نمی‌شمرند. خود را به گناه متهم می‌دانند و از اعمال خویش ترسانند. آنگاه که کسی به تعریفشان لب می‌گشاید، از آنچه می‌گوید می‌ترسند و می‌گویند: «من بخویشتن از دیگران داناترم و خداوند از خود من هم به من آگاه‌تر است. پروردگارا! مرا به سبب آنچه می‌گویند مواخذه مفرما و مرا برتر از آنچه می‌بندارند قرار ده و آنچه را که تو می‌دانی و آنان نمی‌دانند بر من ببخش.»

از علامت‌های دیگرشان اینکه:

«أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِهِ، وَحَزْمًا فِي لِسَانِهِ، وَإِيمَانًا فِي يَدَيْهِ، وَجَرْمًا فِي عِلْمِهِ، وَعِلْمًا فِي

حِلْمِهِ، وَقَصْدًا فِي غَيْبِهِ، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَتِهِ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَتِهِ، وَصَبْرًا فِي سِدْقِهِ، وَطَلِبًا فِي حِلَالِهِ، وَنِسَاطًا فِي الْهَدْيِ، وَتَحَرُّجًا عَنِ طَمَعِهِ.»

آنها را می‌بینی که در دینشان قوت، در نرمشان دور اندیشی و در ایمانشان یقین دارند. در طلب علم حریصند و علمشان همراه است با حلم. در وسعت نعمت میانه‌رو هستند و در بندگی خدا خاشع. در تنگدستی خوشروئی دارند و در شدائد صبوری. طلبشان در حلال است و نشاطشان در هدایت و دوریشان از طمع.

اعمال نیک را انجام می‌دهند و در عین حال ترسانند، به شب وارد می‌شوند در حالی که سپاسگزار نعمتهای الهی‌اند و شب را به روز می‌رسانند در حالی که همشان مصروف یاد خدا است. با خوف شب می‌کنند و یا شادی صبح: ترس از غفلتهای خود و شادی از فضل و رحمت پروردگار. اگر نفسشان آنها را بسبب آنچه نمی‌خواهد به سختی اندازد، آنها خواسته‌اش را در آنچه می‌خواهد اجابت نمی‌کنند.

«قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَرَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلَهُ، قَلِيلًا زَلَّهُ، خَائِبًا قَلْبَهُ، قَانِعًا نَفْسَهُ، مَنزُورًا أَكَلَهُ، سَهْلًا أَمْرَهُ، حَرِيرًا دِينَهُ، مَسْبَتَةً شَهْوَتَهُ، مَكْظُومًا غَيْظَهُ.»

روشنی چشمان به چیزی است که فناپذیر است و دوری جستان از چیزی است که فناپذیر باشد. منات و خویشتن داری را یادش و آگاهی، و گفتار را با کردار درهم آمیخته‌اند. آنها را بینی که آرزوهایشان نزدیک، لغزششان اندک، قلبشان خاشع، نفسشان قانع، خوراکشان اندک، امورشان آسان، دینشان محفوظ، شهوتشان مرده و غضبشان فروخورده است.

به خیرشان امید می‌رود و از شرشان ایمنی حاصل است. اگر در میان غافلان باشند، از زمره هشیاران محسوب شوند و اگر در میان هشیاران باشند از زمره غافلان شمرده نشوند. آن کس را که بدانهایی ظلم کرده عفو می‌کنند و بدان کسی که محرومشان کرده بخشش می‌نمایند و به آن که از آنها بریده، باز می‌پیوندند. از دشنام گویی بدورند در حالی که گفتارشان نرم است و ناپسندی از آنها دور و نیکی‌هایشان آشکار. خیرشان روآور و شرشان پشت گرداننده است. در نشیب و فرازها با وقار و در سختی‌ها صبور و در رفاه و آسایش شکورند. بدان کس که او را دشمن می‌دارند، ستم نمی‌کنند و بخاطر کسی که دوستش دارند، به گناه دست نمی‌زنند.

«يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتَحْفَظَ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ، وَلَا يَسْتَأْبِرُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَسْتَمُّ بِالْمَصْنَبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ.»

قبل از آنکه بر علیه آنها گواهی داده شود، بحق اعتراف می‌کنند و آنچه را که نگهداشتنی است ضایع نمی‌کنند و آنچه را که یاد کردنی است فراموش نمی‌نمایند. لقبهای زشت بر مردم نمی‌نهند و

به همسایه ضرر نمی‌رسانند و گرفتاران را شماتت نمی‌تمایند. به باطل داخل نمی‌شوند و از حق خارج نمی‌گردند. اگر سکوت کنند، سکوتشان غمناکشان نمی‌سازد و اگر بخندند صدایشان را بلند نمی‌گردانند و اگر بر آنها ستمی رود، صبر کنند تا خداوند انتقام‌شان را بگیرد.

«نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ أَنْصَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرِيَّتِهِ وَأَرَأَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ»  
نفس اماره‌شان از دستشان به تنگ آمده است ولی مردم از دستشان در راحت و آسایش‌اند. جان‌شان را به سبب کسب آخرت به رنج افکنده‌اند و مردم را از خود به راحتی رسانیده‌اند. دوری آنها از آنچه دوری گزیده‌اند به سبب بی‌رغبتی و زهد است و نزدیکی‌شان بدانچه نزدیک شده‌اند از جهت نرمی و رحمت است:

«لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُونُهُ بِصَكْرٍ وَحَدِيثَةٍ»

دوری‌شان به سبب تکبر و بزرگی فروشی نیست، همچنان که نزدیکی‌شان از روی نیرنگ و فریب نیست.

#### مناققان

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْذَرُوا أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَالزَّالُونَ الْمُزَلُّونَ، يَتَلَوْنَهُ وَالْوَأَانَا...»

... ای بندگان خدای شما را به تقوا در پیشگاه خدا وصیت می‌کنم و از اهل نفاق برحذر می‌دارم که آنان گمراهان گمراه کننده و لغزنده لغزاننده باشند به رنگها رنگ می‌گیرند و در افعال گوناگونند و یک قول ندارند و با نیرنگ و خدعه قصد شما می‌کنند و به هر گذرگاه چشم می‌دارند.  
«... قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَصِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ، يَمْشُونَ الْحَقَّاءَ وَيَدْبُونَ الضَّرَءَاءَ...»

دلهاشان بیمار است و چهره‌هاشان پاکیزه، دزدانه راه روند همچون بیماری در کالبد حرکت کنند، وصف آنان دواء است و گفتارشان شفاء، و کردارشان دردی بی‌دوا، به فراخی و وسعت حسد می‌برند و استوارکنندگان بلایند و مردمی امیدکش.

«... لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيحٌ وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَكُلُّ شَيْءٍ ذُو عَجْرٍ...»

در هر راه به خاک افتاده‌ای دارند و در هر دلی راهی و در هر غم به اراده خود به ظاهر اشکی ریزند.

«يَتَقَارَّ ضَمْنُ النَّشَاءِ وَيَتَرَاتِبُونَ الْجَزَاءَ: إِنْ سَأَلُوا الْحَقُّوْا، وَإِنْ عَدَلُوا كَنَفَسُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَقُوا»

۱ - قسمتی از خطبه ۱۹۴ با ترجمه اسدالله بشری.

۲ - یعنی ظاهر توصیف آنان نیکوست و گفتارشان به شفا می‌ماند، در صورتی که در حقیقت غیر از این است.

ستایشگری را از یکدیگر به وام می‌گیرند<sup>۱</sup> و از یکدیگر چشم پاداش دارند. اگر چیزی طلب کنند از حد خواهش تجاوز می‌کنند و به التماس در می‌افتند و به الحاح در می‌آیند. اگر کسی را ملامت کنند بی‌پروا عیب او را در چشمش می‌گویند و برده‌داری می‌کنند، و اگر حکم دهند در حکم از میان‌روی و عدل پای بیرون می‌گذارند.

«قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَلِكُلِّ حَقٍّ قَاتِلًا، وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَلِكُلِّ نَيْلٍ مِصْبَاحًا»

در مقابل هر حقی باطلی آماده دارند<sup>۲</sup>، و برای هر قائم مائلی، و برای هر زنده کشته‌ای، و برای هر در کلیدی، و برای هر شب چراغی. بوسیله پراکندن ناامیدی در دلها به طمع و غرض خویش راه می‌جویند تا بازار نیرنگهای خود را رواج دهند، و نیرنگهای خود را چون چیزی کم مانند و گرانها زینت می‌بخشند تا بازاریابی کنند. باطل را به لباس حق می‌آرایند.

همانا راه را آماده کرده‌اند اما آنرا کج و پرپیچ و خم ساخته‌اند تا کسی از آن نجات نیابد.

«فَهُمْ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَحَمَّةُ النَّيْرَانِ»

اینان گروه شیطانند و نیش دوزخ سوزان

«أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

آنان حزب شیطانند، هان! حزب شیطان زیانکارانند.

#### حقیر شمردن گردنکشان و خودپسندان<sup>۳</sup>

علی علیه‌السلام در این سخن که معروف به قاصعه است ابلیس را که از روی خودپسندی به آدم سجده نکرد و عصیت نشان داد و به سرشت خویشتن بالید، سرزنش و نکوهش نموده و مردم را از پیروی او و روشهای پلیدش برحذر فرموده است و قاصعه در عربی از قصع بمعنی حقیر شمردن آمده است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعَزَّ وَالْكَبْرِيَاءُ، وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُمَا جَمِيٍّ وَحَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَأَصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ»

سپاس خدای را که عزت و کبریا را پیرایه خود نمود، و آنها را نشانه شکوه و بزرگی فرمود. باری، این دو خصوصیت را تنها برای خویشتن انتخاب کرد، و آنها را بر آفریدگانش حرام

۱ - یعنی هر یک به دروغ و ربا دیگری را می‌ستاید تا آن معدوح مدیون او گردد و به نوبه خود ستاینده خود را بستاید. خلاصه در تحویل دادن ستایش دروغین به یکدیگر داد و ستد دارند.

۲ - در برابر هر سخن واقع و حق، اظهارات باطلی مبنی بر رد آن دسته دارند.

۳ - خطبه قاصعه از طولانی‌ترین خطبه‌های تنبیح البلاغه می‌باشد. در این خطبه از ترجمه محسن فارسی استفاده شده است.

«وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَىٰ مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ...»

هر بنده‌ای را که در عزت و کبریا با او به رقابت بپردازد نفرین می‌کند، و دیر یا زود او را با مغز بر زمین می‌زند. خداوند بزرگ خواست فرشتگانی را که مقرب درگاهش بودند با این محک بیازماید، تا فروتنان آنها را از گردنکشانشان جدا نماید. با اینکه به آنچه در دلها می‌گذرد و از رازهای که در پس پرده‌های شب وجود دارد آگاه است گفت: «من بشری از گِل می‌آفرینم، هنگامی که او را می‌سازم و می‌پردازم و از جان خود در کالبدش می‌دمم در برابرش به سجده درآید.» همه فرشتگان یک جا به سجده افتادند جز ابلیس که خود پسندی و گردنکشی به او دست داد، و به نژادش که از جن و سرشتش از آتش بود بالید و خویشش را در پایه‌ای بالاتر از آدم نهاد.

«... فَعَدُوَ اللَّهُ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَسَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ آسَاسَ الْفِصْيِيَّةِ، وَنَارَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَأَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّنْذِيلِ.»

پس دشمن خدا همانا پیشوای خود خواهان و پیشرو سرکشان است که اساس برتری جوئی را در دنیا گذاشت و در توانائی با خدا به رقابت پرداخت، و جامه بزرگی را پیرایه تن نارسایش ساخت، و پوشش خواری را که برانده‌اش بود بدور انداخت.

«الْأَتْرُونَ كَيْفَ صَغُرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ، وَوَضَعَهُ بِتَرْفِيهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا، وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا!...»

آیا نمی‌بینید خداوند چگونه او را برای سرکشی و نافرمانی خرد و کوچک کرد و به علت بلندپروازیش از ملکوت اعلیٰ به زمینش فرود آورد؟! در دنیا منفور و از همه جا مطرودش فرمود، و در آخرت آتش جهنم را برایش آماده و فراهم نمود. خدا اگر می‌خواست آدم را از نوری که برتوش چشمها را می‌زند، و زیبایی‌اش خردها را مبهوت می‌کند، و بوی خوشش دلها را می‌برد، بیافریند، هر آینه می‌آفرید. و چنانچه می‌آفرید همه سرها در برابرش فرود می‌آمد، و کار فرشتگان در باره‌اش آسان و سبک می‌شد. ولی خدای بزرگ و بی‌همتا آفریدگانش را به چیزهایی که ریشه و سببش را نمی‌دانند گرفتار می‌نماید، و بدین شیوه آنها را می‌آزماید.

«... تَمَيِّزًا بِالْإِحْتِبَارِ لَهُمْ، وَتَفْيِئًا لِلْإِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ...»

تا سرکشی و خودپسندی و خودستائی را از وجودشان دور فرماید.

«... فَأَعْتَبِرُوا بِمَا كَانُوا مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهَدَهُ الْجَهْدَ...»

هان، از رفتاری که خدا با ابلیس کرد عبرت بگیرید، و ببینید چسان بندگی شایان و کوشش فراوان او را بیاد داد، و پس از شش هزار سال پرستش — که معلوم نیست از عمر دنیا بشمار می‌رود یا از عمر آخرت — برای یک ساعت خودستائی و گردنکشی بر خاک سیاهش نشاند.

«... فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَةٍ...»

کیست که دیگر گناهی مانند ابلیس از او سرزند، سپس از کفر خدا ایمن بماند؟ هرگز، خداوند هیچگاه بشری را که گناهی کرده، و برای همان گناه فرشته‌ای را از بهشت بیرون رانده باشد، به بهشت نمی‌برد.

«... إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَاطَةٌ فِي إِهَابِهِ حِمِّيٌّ حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.»

فرمان او درباره فرشتگان آسمان و مردم زمین یکی است. خداوند هیچیک از آفریدگانش را برای خصوصیتی که به خود روا می‌دارند — صفتی که تنها به او می‌پردازد و مشخص ذات اقدسش بوده و آن را بر دیگر جهانیان حرام نموده است — نمی‌بخشد.

«فَاخْتَرُوا عِبَادًا لِلَّهِ عَدُوًّا أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِذُنُوبِهِ وَأَنْ يَسْتَفِيزَكُمْ بِسِنْدَائِهِ، وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخِيَلِهِ وَرَجِيلِهِ...»

پس ای بندگان خدا! از ابلیس بپرهیزید تا مبادا شما را به دردی که گرفته است دچار سازد، و زیر پایتان بنشیند و سرانجام در دام پریشانیتان بیندازد. و سواران و پیادگان را بسراغتان بفرستد، تا هر یک از آنها از راهی به جانتان بیفتد. سوگند می‌خورم که او تیرهای سهمگینش را به زه کمان می‌گذارد، و از نزدیک آنچنان محکم می‌کشد که آنها را درست به ژرف دلهایتان می‌سپارد...

«... فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْخَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ فَإِنَّهُ صَافِقُ الشَّيْطَانِ وَمَتَافِعُ الشَّيْطَانِ، الَّذِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْفَاضِيَّةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ...»

الله، الله، از تکبر و عصیّت، و خودپسندیهای جاهلیت، زیرا تکبر و خودپسندی شیوه‌ای است که شیطان ملت‌های کهن را در قرنهای گذشته با آن فریب داد، و کینه و ستیز را در درون آنها بر نهاد. تا جایی که در تاریکیهای جهالت و پرتگاههای ضلالت او ناپدید گشتند، و ریسمان خواری و پیروی از دستورهاش را برگردن خود هشتند. تکبر و خودپسندی چیزی است که دلها را از هم می‌رنجاند، و سینه‌ها را از روبرو شدن با یکدیگر تنگ می‌گرداند...

«... وَأَسْتَعِينُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَائِحِ الْكِبَرِ، كَمَا تَسْتَعِينُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدُّهْرِ. فَالْوَرَحُ رَحْمَةُ اللَّهِ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَحَصٍ فِيهِ لِحَاصَةٌ أَلْبِيَانِيَّةٌ وَأَوْلِيَانِيَّةٌ؛ وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَهُ إِلَيْهِمُ التَّكْبِيرَ، وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضِعَ، فَالْصَّقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَعَقَرُوا فِي الثَّرَابِ وُجُوهَهُمْ...»

از واکنش بد تکبر و خودنمائی و اثر زشتی که در دلها می‌گذارد، مانند هر پیش آمد ناگواری به خدا پناه ببرید. اگر قرار بود خدا به کسانی از میان بندگانش اجازه تکبر و خودنمائی بدهد، هر آینه به پیمبران و دوستان و ویژه خودش می‌داد، و آنان را در مرتبه‌ای غیر از مرتبه‌ای که بر ایشان

تعیین شده است می نهاد. اما سبحانه تعالی آنان را از سبکسری و گردنکشی و خودنمایی بدور ساخت، و همه را بر زمین تواضع و سرافکنندگی انداخت. تا گونه هاشان را به خاک بمالند، و با چهره های گردآلود همواره اشک بریزند و بدرگاهش بنالند. دست و بالشان را برای خدمت به مؤمنین بگشود، و آنان را افتادگانی آزاد قلمداد فرمود.

آری، خدا آنها را از راه گرسنگی بیازمود، و دچار سختی و گرفتاریان نمود. در تنگنای بیم و هراسشان گذاشت، و با تکان های تندی که در زندگی به ایشان داد وجودشان را بیاراست. خشنودی و خشم خدا را داشتن یا نداشتن دارائی و فرزند پندارید، و هیچیک از آنها را دلیل بر این اندیشه ناروا نینگارید. خداوند سبحانه و تعالی می فرماید: «آیا (مردم) گمان می کنند با دارائی و فرزندی که ما به آنها می دهیم هر آینه درباره شان به خیرات پرداخته ایم، نه، چنین نیست، آنها شعور این را ندارند که ما بدينوسيله می خواهيم امتحان شان نمائيم.» خداوند دانا و توانا بندگان سرکش و خود پسندش را از راه سنجش با دوستان و اولیائش که به نظر آنان افتاده و زبون می آیند می آزماید...

### عهدنامه مالک اشتر

اکنون بفرازهائی از طولانی ترین مکتوب حضرت علی علیه السلام مشهور به «عهدنامه مالک اشتر» اشاره می کنیم. این نامه در زمان عزیمت مالک بسوی مصر به جهت حکمرانی آن سامان از طرف امام (ع) به او داده شد:

«... إِنَّ شَرَّ وَزْرَانِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا، وَمَنْ شَرَّ كُهُمْ فِي الْأَنَامِ فَلَا يَكُونُ لَكَ بَطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَغْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَأَخْوَانُ الظَّلْمَةِ وَأَنْتَ وَأَجِدُ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ أَرَانِهِمْ وَتَفَاؤُهُمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَنَا مِنْهُمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوَنْ ظَالِمًا عَلَى ظَلَمِهِ وَلَا إِنِمًا عَلَى إِنِمِهِ: أَوْلَيْكَ أَخْفُ مَوْتُهُ وَأَحْسَنُ لَكَ مَوْتُهُ، وَأَخْيُ عَلَيْكَ عَطْفًا، وَأَقْلُ لِيَغْيَرِكَ إِلْفًا، فَاتَّخِذْ أَوْلِيكَ خَاصَّةً لِيُخْلَوَاتِكَ وَخَلَاتِكَ .....»

بدترین وزیر تو کسی است که پیش از تو وزیر اشرا و بدکرداران و در گناهان با آنها شریک و انباز بوده. پس (چنین کسی) نباید از خواص و نزدیکان تو باشد، زیرا آنان یاران گناهکاران و برادران ستمگرانند، در حالیکه تو بجای آنان از کسانی که دارای اندیشه ها و کارائی های نیکو مانند آنها (در امور مملکت) هستند می توانی بهترین وزیر را بسابی که چنان گناهان و کارهای زشت آنان بر او نیست، و ستمگر را بر ستم و گناهکار را بر گناهش همراهی و باری نکرده اند. هزینه ایشان برای تو سبکتر و یاریشان برایت سبکتر و میل و رغبتشان بتو از

۱- «أَيُّسَبْرُونَ أَنْ مَا نَبْدُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَتَبِينَ نُسَائِعِ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ؟ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (مؤمنون ۲۳ - آیه ۵۵).

روی مهربانی بیشتر و دوستی شان با غیر تو کمتر است. پس ایشان را در خلوتها و مجلس های خود از نزدیکان قرار داده...

و در فرازی دیگر درباره درمندگان جامعه می افزاید:

«... ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لِأَحِبَّةِ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالمُتَحَابِّينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسِ وَالزَّمَنِ، فَإِنَّ فِي عِنْدِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُضْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِي مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حِقِّهِ فَبِهِمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوًّا فِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى ...»

پس خدا را، خدا را درباره طبقه پائین (جامعه) از درمندگان و بیچارگان و نیازمندان و گرفتاران در سختی و ناتوانی، همانا در این طبقه، هم خواهنده است که ذلت و بیچارگی خود را اظهار می کند و هم کسی است که نیازمند است ولی (بدلیل عفت نفس) اظهار نمی نماید، و برای رضای خدا آنچه را که از حق خود درباره ایشان به تو امر فرموده بجآور، و قسمتی از بیت المال را که در دست داری و قسمتی از غلات و بهره هائی را که از زمینهای غنیمت اسلام بدست آمده در هر شهری برای ایشان مقرر دار، زیرا دورترین ایشان را همان نصیب و بهره ای است که نزدیکترین آنها دارد (لازم است برای آنها که نمی توانند از راه دور آمده و حق خود را بگیرند بوسیله مأمورینی حق آنان فرستاده شود).

### از وصیت نامه آن حضرت به فرزندش<sup>۱</sup>

... جزای آنچه بر اثر خاموشی و سکوت بتو نرسیده، بسی فراوانتر و نیکوتر از دریافت چیزی است که به سبب گفتار و شتابزدگی در کار، از دست رفته است. بند و دستگیره ظرف پری که در دست هست، محکم در چنگ بفشار، زیرا آنچه در دو دست تو است و بخودت تعلق دارد، نزد من بسی بهتر از آنست که دست نیاز به مال و ثروت خلق پیش آوری و از دیگری طلب چیزی کنی. حنظل فقر خویش خوردن، بسی نیکوتر است از دست پیش این و آن بردن. پیشه وری با عفت و پاکدامنی خویش از توانگری آمیخته با گنهکاری است. همان به که آدمی راز خود را نزد خویش نگهدارد و به کسی باز نگوید. بسا کوششگری که در آنچه می کوشد و سعی می کند زیان بیند. بزرگو، بهبوده گو می شود. اندیشمند، سرانجام به حقیقت می رسد. با نیکوکاران بسیار مسا همچون آنان شوی. از زشتکاران و فسادجویان بهره یز تا بسان آنان نشوی. حرامخواری، طعامی است ناگوار و ستم بر زبردستان، زشت ترین ظلم و جور است.

آنجا که نرمش و مدارا خشونت و دشواری آورد، سختی و سرکشی، کمال مدارا و نرمی

۱ - ترجمه داریوش شاهین

است. بسا دردی که دارو باشد، و چه بسیار درمان و داروهایی که درد و بیماری آورد. چه بسیار غیر ناصح، که نصیحت گو شود و چه بسا پندگویی حکمت آموز، که خائن و ظالم باشد. برحذر باش از امید بستن به آحلام و آرزوها، که چنین اعتماد و ایمانی کار ابلهان است و بی خردان. عقل و دانائی حافظ تجربه‌هاست، و نیکوترین تجربه آنست که ترا پند آموزد. پیش از آنکه فرصت از دست برود و دل غمخانه بلا گردد، موقوف مختتم شمر و در کار خیر بکوش. هر کاوشگری، جوینده نیست و گمکرده راهی، راه سفر نیابد و بدبار حقیقت بازنگردد...

محکمترین حلقه و رشته‌ای که تو بر آن چنگ توانی زد، حلقه و رشته‌ای است که میان تو و پروردگارت استوار است. دشمن تو کسی است که در حق تو بی پروائی و بی آبرویی کند. آنجا که حرص و طمع تباهی آورد، محرومیت، کمال وصال به امید و آرزوهاست. ته هر تقطه ضعیفی آشکار کردنی است و نه هر فرصتی مقتدم و دریافتنی است. چه بسیار بینا و دانائی که در راه راست، دچار خطا و لغزش شود، و چه فراوان نابینای نادان که گام به شاهراه هدایت نهد و رستگار گردد. از بدی بگذر و کار زشت را به تأخیر افکن، چون هر زمان که اراده کنی، بسوی کار زشت توانی شتافت. گسستن و جدائی از نادان، یعنی پیوند و الفت با دانا، هر کس از بد زمانه خیال آورده دارد، دنیا به او خیانت کند و کسی که ایام عمر را عزیز دارد زندگی، او را خوار و بی مقدار گرداند. گاه چه تیرها که به نشانه نخورد و چه بسیار حکمرانانی که تغییر کنند، و نظام زمانه دگرگون شود.

بیش از سفر، از چگونگی مسافر و همراه خویش بپرس، و قبل از خانه خریدن، سراغ همسایه گیر. بهره‌یز از سخن بیهوده و خنده آور، هر چند که از دیگری بازگو کنی...

### بهره‌گیری از قرآن<sup>۱</sup>

از بیان قرآن سود برید و از اندر زهای خدا پند پذیرید و نصیحت خدای را بشنوید. «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لِكُمْ بِالْحَيَاةِ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ. وَبَيْنَ لَكُمْ مَحَابَهُ مِنَ الْأَعْمَالِ، وَمَكَارِهِ مِنْهَا لِيَتَّبِعُوا هَذِهِ وَتَجْتَنِبُوا هَذِهِ».

همانا که خدا با عذرهای آشکار با شما حجت خود را تمام کرد و جای عذری برای شما باقی نگذاشت. آنچه از اعمال را که دوست می‌دارد و آنچه از آن را که مکروه می‌شمارد، برای شما به روشنی بیان کرده است تا آن یکی را پیروی کنید و از این یکی اجتناب ورزید.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُمَتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُمَتْ بِالشَّهَوَاتِ»

۱ - از خطبه ۱۷۶ با ترجمه اسدالله مبشری

همانا که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌فرمود بهشت در دشواریها، و آتش در شهوات پیچیده شده است.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِ. وَمَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ».

و بدانید که هیچیک از طاعت‌های خدا نیست مگر اینکه با دشواری همراه است و هیچیک از نافرمانی‌های خدا نیست مگر که با شهوت همدوش می‌باشد.

پس خدا رحمت کند آن را که آرزوهای نفسانی خود را از دل بر کند و هوای نفس را بکوبد، چه، نفس از خودداری بسی دور است و پیوسته صاحب خود را در آرزوی باطل به سوی نافرمانی می‌کشد.

«وَأَعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ - أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيدًا لَهَا، فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ. قَوْضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ وَطَوُّوْهَا طَيَّ الْمَنَازِلِ».

بدانید، ای بندگان خدا، مؤمن شبی را به صبح و صبحی را به شب نمی‌رساند جز اینکه همیشه به خود بدگمان است و از خوشستن ناراضی، و در چاره‌جویی بیچاره، و پیوسته از خویشتن عیب می‌گیرد و از آن طلب بیشی می‌کند. پس مانند کسانی باشید که پیش از شما، و مانند آنان که در جلو شما بودند و سونهای خیمه زندگی را بر کردند و طنابهای آنرا در هم پیچیدند و منازل این سفر را بریدند و طی کردند.

### فضل قرآن

و بدانید که این قرآن نصیحت‌گویی است که خیانت نمی‌کند و رهبری است که گمراه نمی‌سازد و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید.

«وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ: زِيَادَةٌ فِي هُدًى، أَوْ نَقْصَانٍ مِنْ عَمَى. وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا أَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى».

و هیچکس با این قرآن ننشست مگر اینکه از مجلس آن با افزونی یا کاستی برخاست؛ افزونی در هدایت و کاستی در کوردلی، و نیز بدانید که هیچکس را بعد از قرآن تهیدستی و نیاز نیست و هیچکس را قبل از قرآن توانگری.

«فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَابِكُمْ، وَاسْتَعِيْزُوا بِهِ عَلَيَّ لِأَوْ أَيْكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْثَرِ الْأَدَاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ، وَالْقَسْوُ وَالضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ حَلْفَهُ، إِنَّهُ مِمَّا تَوَجَّهَ إِلَيْهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ».



پس، از بیماری‌های خویش از آن طلب بپرهیزی کنید، و از آن، شدائد خود را طلب یاری  
نمایید، چه، از رنجوری‌های بس بزرگ در آن شفا می‌باشد، و آن کفر است و نفاق و انحراف از  
راه و گمراهی از راه حق. از خدا به وسیله قرآن هر چه خواهید طلب کنید. پس، بپهودی را از خدا  
به وسیله قرآن بخواهید و با دوستی آن به خدای روی آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی  
مخواهید. قرآن را وسیله دنیا قرار مدهید و به وسیله آن از خلق چیزی طلبید، چه، هیچ چیز مانند  
قرآن، بندگان را بدرگاه خدای سبحان نمی‌رساند.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُّشْفِعٌ، وَقَائِلٌ مُّصَدِّقٌ. وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ،  
وَمَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقَ عَلَيْهِ».

و بدانید که همانا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مقبول است و گوینده‌ای است  
که سخنش را باور دارند و همانا قرآن در روز رستاخیز شفیع هر کس باشد شفاعتش در حق او  
پذیرفته می‌گردد و اگر از کسی سعایت کند سخن او به آن کس پذیرفته است، یعنی آیات قرآن به  
انطباق آن آیات با عمل عامل گویاست و هر کس که قرآن از او سعایت کند گفتارش به زبان او  
مورد قبول قرار می‌گیرد.

«قَابَهُ يَنَادِي مَنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُّبْتَلَىٰ فِي حَرْبِهِ وَعَاقِبَةٍ عَمِلَهُ غَيْرَ حَرْبِهِ  
الْقُرْآنَ» فَكُونُوا مِنْ حَرْبَتِهِ وَاتَّبَاعِيهِ وَاسْتَدِلُّوهُ عَلَىٰ رَبِّكُمْ. وَأَسْتَنْصِحُوهُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَأَنْتَهُمْ  
عَلَيْهِ آرَاءُكُمْ، وَأَسْتَشْفُوا فِيهِ أَهْوَاءُكُمْ».

همانا که روز رستاخیز منادی ندا درمی‌دهد که: «هان! هر کس کشته کننده گرفتار کشت خود و  
عاقبت کردار خویش است جز کشتکاران قرآن» پس، از کشتکاران قرآن، و از اتباع آن باشید و  
به آن بر وجود پروردگارتان استدلال کنید. نفسهای خود را از آن نصیحت بطلبید و اگر رأیی را  
پذیرفتید که خلاف قرآن باشد به دخالت هوای نفس متهمش کنید. و داوری قرآن را حق بدانید و  
هوا و هوس خود را آلوده و مغشوش انگارید.

### نمونه‌ای از کلمات قصار

خصوصیات مؤمن:

الصَّوْمُنْ يَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا، يَكْرَهُ الرِّفْقَةَ  
وَيَسْتَأْتِي السُّمْعَةَ. طَوِيلٌ عَمَهُ، بَعِيدٌ هَمَّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْفُولٌ وَقْتُهُ. شَكُورٌ صَبُورٌ، صَفْصُورٌ  
بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلْقِهِ، سَهْلٌ الْخَلْقِيَّةِ، لَيْنٌ الْقَرِيكَةِ، نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ:

۱ - غیر از کسانی که اسرار و معانی عالیه قرآن را از متن آن بیرون می‌آورند.

۲ - یعنی اگر کارهای زشت کسی را بگیرد و مبیانت آن را با احکام الهی تطبیق کند گفته قرآن مورد قبول است.

مؤمن آنست که شادیش در چهره‌اش، و اندوهش در دلش باشد. از هر چیزی و هر کسی  
حوصله‌اش بیشتر، و نفس اماره‌اش خوارتر است. از بلندپروازی بدش می‌آید، و اگر احدی به کار  
خوبی که او درراه خدا می‌کند پی ببرد هر آینه آن کار نیک در نظرش بد می‌نماید. دلش از ترس بعد  
از مرگ همیشه غمگین است و تزلزل، ولی همتش برای نزدیک شدن به درگاه خدا استوار است و  
بلند. زبانش در کام خاموشی فرو رفته، و طاعت و پرستش او قانش را گرفته. سپاسگزار است و  
شکیبا، غرق در سادگی و بی پیرایگی و بیزار از زر و زیور است و جامه‌های دِبا. نیازمندیهای  
خود را بر زبان نمی‌آرد، و خوش رفتار و نیک نفس است و به همه مردم مهر می‌ورزد و احترام  
می‌گذارد. ایمانش قوی است و از سنگ سخت‌تر، و در زمینه فروتنی از بنده و برده خوارتر.  
الْبُخْلُ عَارٌ وَالْجَبْنُ مَنْقَصَةٌ وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفُطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمَقْلُ غَرِيبٌ فَسِ بِلَدِيَّتِهِ  
وَالْعَجْزُ أَفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ تَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ.

بخل و تنگ چشمی تنگ است، ترسو بودن نقص است، و سنگدستی زیرک را از (بیان)  
حجت و دلیلش گنگ و لال می‌گرداند، و بینوا و بی چیز در شهر خود غریب است، و عجز آفت  
است و شکیبائی دلآوری است و پارسائی دارائی است و دوری از گناهان سپر است.  
أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ.

نیکوترین پارسائی پنهان داشتن آن است.

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكَ الْغِنَى.

برترین توانگری ترک آرزوهاست.

لَا قُرْبَةَ بِالْغَائِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ.

تقرب بخدا بوسیله مستحبات اگر بواجبات لطمه زند روا نیست.

لِسَانُ الْغَائِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ.

زبان عاقل پشت دل او و دل احمق پشت زبان اوست. (عاقل قبل از سخن گفتن می‌اندیشد

و احمق بعد از گفتن سخن در سود و زیان آن اندیشه می‌کند).

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْوَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَتْفَتِهِ وَعِفَّتُهُ  
عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

قدر و منزلت مرد باندازه همت اوست و راستی او باندازه جوانمردی اوست. و شجاعت او  
باندازه حمیت و ننگ داشتن او از کار زشت و ناشایسته است و عفت و پاکدامنی او باندازه  
غیرت اوست.

لَا غِنَى كَالْفَقْرِ، وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ، وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَقْبِ، وَلَا ظَهْرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ.

نیست بی نیازی مانند خرد، فقری مثل نادانی و مسیرائی مثل ادب و هیچ پشتیبانی مثل مشورت نیست.

عَظُمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ.

بی بردن به عظمت خالق، مخلوق را پیش چشم تو کوچک می نماید.  
الْأَمْرُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

مرد در زیر زبان خود پنهان است.  
هَلَكَ أَمْرُؤٌ لَمْ يَخْرِفْ قَدْرَهُ.

تباه شد مردی که قدر و منزلت خویش را نشناخت.

إِنَّ كَلَامَ الْحَكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَاءً كَانَ دَاءً.

همانا سخن حکماء اگر درست باشد دوا اگر خطا باشد درد است.

الْقَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْفِتْنَى.

پاکدامنی زینت فقر و شکر زینت توانگری است.

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

سخت ترین گناهان گناهی است که صاحب آن، آنرا خرد و کوچک پندارد.

إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيٌّ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

حق (در ظاهر) گران و (در باطن) گواراست. و باطل (به ظاهر) سبک و آسان و (در باطن)

تابود کننده است.

إِثْمُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

از معصیت پروردگار در پنهانها بپرهیزید که شاهد (گواه) خود حاکم است.

\*\*\*

اینک برای آشنائی با شرح هائی که بر نهج البلاغه نوشته شده، در زیر نمونه هائی از آنها را می آوریم.

### نمونه هائی از شروح نهج البلاغه

ومن كلام علي عليه السلام لكميل بن زياد النخعي

«قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ، فَلَمَّا اصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:

يَا كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ.

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَهَالِكٌ رَبَّنِي، وَمَتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلَ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ سَاعِقٍ يَجْهَلُونَ

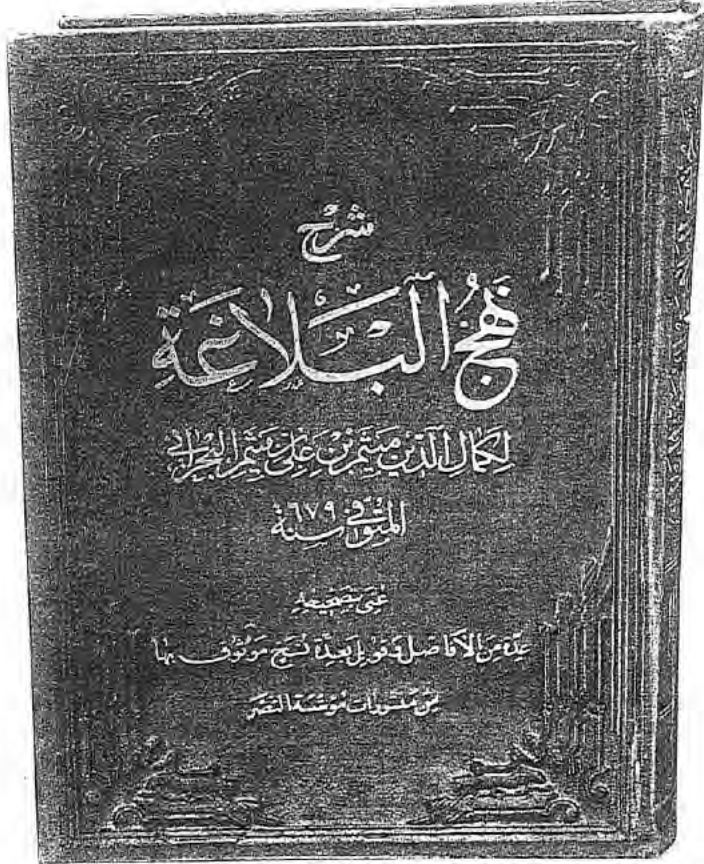
مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِتُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا رُكْنِ وَبَيْتِي.

يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ. وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّقْصَةُ

وَالْعِلْمُ يَزُكُّكَ عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

يَا كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ، مَفْرِقَةُ الْعِلْمِ دَيْنٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْتَسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلُ

الْأَخْذُوتِيَّةِ بَعْدَ وَقَاتِهِ. وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.



يَا كَمِيلُ هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مُسْفُودَةٌ،

وَأَمْتَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ. هَذَا إِذَا هَانَا لَعَلَّمَا جَمًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَوْ أَصَبْتَ لَهُ

حَمَلَةً! بَلَى أَصِيبُ لَقِنَا غَيْرَ مَا مَوْنٍ عَلَيْهِ، مُسْتَفْعِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى

عِبَادِهِ، وَبِحُجَّةِ عَلِيِّ أَوْلِيَانِهِ، أَوْ مُتَقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لِأَبْصِيرَةِ لَهُ فِي أَخْبَانِهِ، يَنْقَدِحُ الشُّكُّ فِي

قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبُهَاتِهِ. أَلَا لَأَدَا وَلَا ذَاكَ، أَوْ مَنَّهُمْ مَا بِاللَّذَّةِ سِلْسُ الْقِيَادِ لِلشُّهُورَةِ، أَوْ مَسْفَرْمَا

بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهَ بِهُمَا الْأَنْعَامَ السَّائِمَةَ، كَذَلِكَ يَصُوتُ الْعِلْمُ بِصَوْتِ حَامِلِيهِ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ، لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَقْمُورًا، لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.

وَكَمْ ذَاؤَيْنِ! أَوْلَيْكَ وَاللَّهِ أَقْلُونَ عَدْدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَّتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوا نَظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمْ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَاوْا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْخَضَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالسَّحْلِ أَعْلَى، أَوْلَيْكَ خَلْقَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِيهِ، وَالذَّعَاةُ إِلَى دِينِهِ، أَهْ آهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ! انْصَرَفَ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ.

شرح و توضیح

الجبان والجبانة: صحرا

تنفس الصعداء: تنفس عمیق و طولانی

فرمایش آن حضرت (ع): «سه گروه» تقسیم درستی است و این بدان جهت است که افراد به اعتبار امور الهی متفاوتند: یا عالم حقیقی است که به خداوند تعالی معرفت دارد، و یا رونده در اینراه است که همواره در سفر به سوی خدا است و معرفت به او را با فراگیری و بهره جویی از دانشمندان می جوید، و یا نه این است و نه آن، و او فرد عامی فرومایه ای است که خداوند برای او ارزشی قائل نمی شود. آن حضرت راست فرمود که «آنها فرومایگانی هستند که در پی هر بانگی روانند» آیا نمی بینی آنان را که در پی تقلید این و آنند و در پست ترین مرتبه درک و فهمند؟!

آنگاه حضرت شروع به بیان علم و فضیلت آن بر مال کرده و فرمود: «علم نگهبان تو است و تو نگهبان مال هستی» و این یکی از وجوه برتری آن است. بعد به ذکر وجه دوم آن پرداخت: «مال و ثروت با بخشش کم می شود، ولی علم با انفاق (آموزش آن) زیاد می شود» و این بدان جهت است که افاضه علم به شاگردان سبب افزایش آمادگی بیشتر خود معلم می شود یعنی آن علومی را که به شاگردان تعلیم می دهد، در نفس خود او استقرار و رسوخ بیشتری می یابد.

و اما قول حضرت «شخصیتی که بر مبنای مال ساخته شده باشد، با زوال آن از بین می رود» راز دقیق و حکمت آمیزی را می گشاید: مال اثر و نفش فقط در امور جسمانی و لذایذ شهوانی است مانند زنان، اسبان، خانه ها، خوردنی ها و نوشیدنی ها، لباس ها و امثال آن. تمام این آثار با از

۱ - شرح ابن ابی العبد، ج ۱، ص ۳۴۷، جاب دار احیاء الکتب العربیه که برای استفاده بیشتر دانشجویان ترجمه

می شود.

بین رفتن مال و یا صاحب آن از بین می رود، مگر نمی بینی که وقتی مال از بین می رود، صاحبش ناچار به فروش خانه ها، اسبان و کنیزان شده و عادت و روش خود را در استفاده از غذاهای لذیذ و لباسهای اعلا ترک می کند؟ همچنین وقتی صاحب مال می میرد، آثار آن مال و ثروت هم از او زایل می شود و دیگر پس از مرگ خورنده و نوشنده و پوشنده نیست. ولی آثار علم هرگز ممکن

نیست که زایل شود. چه انسان در این دنیا باشد و چه پس از خارج شدن از این سرا. اما در دنیا بخاطر این که شخص دانا و عارف به حق تعالی، دیگر نسبت به او جاهل و نادان نمی شود، زیرا زایل شدن علوم بدیهی از ذهن - و آنچه لازمه آنها است - بعد از حصولش، محال است. در این صورت فرمایش حضرت در تفاوت مال و علم به حقیقت صادق است که: «پرورده مال بازوال مال از بین می رود» یعنی شخصیت کسب شده بر مبنای دانش است که از بین رفتنی نیست. و دیگر نیازی به گفتن بقیه جمله نبود، زیرا تقدیر کلام چنین است: شخصیت به وجود آمده از مال و ثروت، از بین رفتنی است زیرا مال از بین رفتنی است. و اما پس از رفتن از این دنیا، شخصیت کسب شده از علم از بین نمی رود. چه، حاصل علم در نفس ناطقه انسان همان لذت عقلیه دائمی است زیرا علت و سبب آن پایدار است، و آن عبارت است از حصول علم در جوهر نفس که معشوق و خواست اصیل روح انسانی است همراه با از بین بردن شواغلی که او را از بهره گیری و لذت مصاحبت و همنشینی با آن، باز می دارد. آنچه روح انسان را در این دنیا از این لذت و مصاحبت باز می دارد، توجه زیاد به تدبیر بدن و آنچه از طریق حواس از امور بیرونی به آن می رسد، است. و تردیدی نیست که اگر اسباب کدورت و موانع از بین عاشق و معشوق از بین رود، انسان در لذت عظیمی خواهد بود و این همان راز فرمایش حضرت است.

و اگر بگوئی که: معنای این فرمایش حضرت چیست: «معرفت دانش دینی است به گردن دانشمند» و آیا این جز آن است که بگوئی معرفت، یا دانش دانش؟! و لذا این کلامی مضطرب است!

می گویم: تقدیر کلام این است که: آگاهی به فضیلت علم یا شرافت علم، یا وجوب علم، دینی است بر عهده دانشمند، یعنی معرفت بدان از امر دین است، یعنی رکنی از ارکان دین و فریضه و واجب است.

سپس حضرت، او صاف چنان علمی را تشریح نموده و فرمود: «انسان بوسیله دانش در زندگی خود طاعت و بندگی کسب می کند» یعنی کسی که دانشمند باشد مطیع خداوند است. همچنان که خداوند سبحان فرموده: «إِنَّمَا يَخْضَعِي اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» همانا فقط بندگان دانشمند خداترس هستند. و بعد فرمود: «و بعد از مرگش یاد نیکو بیادگار می گذارد» یعنی یاد نیکو و ذکر خیر پس از مرگ. آنگاه از دیدگاه دیگری به بیان برتری علم بر مال پرداخت: «دانش فرمانگزار است و مال فرمانبردار» چه، بواسطه دانش است که مال را در جایی که صلاح انفاق و یا امساک

آن باشد، اتفاق و یا امساک می‌کشد. بنابراین علم دعوت‌کننده انسان به صلاح و متصرف‌کننده از فساد است، و این دو امر فرمانروا بر حرکات و تصرفات است چه در اقدام و چه در ضد آن، و فرد توانا، توانا و مختار نیست مگر به همین دو اعتبار، و این دو، چیزی جز علم و یا آنچه از مجرای علم از ظن و اعتقاد حاصل شود، نیست. بدین ترتیب حقیقتاً آشکار و نمایان شد گنه علم از آن جهت که علم است فرمانروا است و مال فرمانروا نبوده بلکه محکوم و فرمانبردار است.

آنگاه فرمود: «مال اندوزان در عین حیات مرده‌اند» و این بدان علت است که مال انبارشدنی است و فرقی بین آن و سنگی که در زمین دفن شود، نمی‌باشد. از اینرو انبارکننده آن بناچار هلاک شونده است، زیرا او به بخشش آن مال لذتی نبرده و آنرا در راههایی که خداوند او را بدان مأمور و تشویق نموده صرف نکرده است، و این هلاکت مغزوی می‌باشد که به مراتب عظیم‌تر از هلاکت حسی و ظاهری است.

سپس فرمود: «و دانشمندان تا روزگار باقی است، پایدار و زنده‌اند» این کلام را ظاهر و باطنی است. ظاهر سخن حضرت این است که: «بدن‌هایشان نابود شده، اما امثال و یادگارهایشان در دلها موجود است» یعنی آثار آنان و آنچه از علوم تدوین کرده‌اند، پس انگار که آنان موجودند و باطن فرمایش حضرت آن است که آنان حقیقتاً موجودند نه مجازاً بنا بر قول آنکس که معتقد به بقاء نفس و روح است. و مثل‌های آنان در دل، سخنی کنایه‌آمیز و دوبه‌دو است، معنایش اینست که ذات آنان در بهشت برین است. وجه تشابه بین بهشت و قلوب روشن است. چه، وجه مشترک هر دو شرف است: همچنان که بهشت برین افضل عوالم است، قلب هم اشرف عالم انسانی است، و در اینجا یکی از ایندو بجای دیگری به استعاره گرفته شده است.

فرمایش حضرت: «هان! در اینجا دانش فراوان است (و بادست اشاره به سینه خود کرد)» این به نظر من اشاره به عرفان و رسیدن به مقام اعلایی است که جز افراد یگانه و بی‌نظیر در دنیا، بدان حاصل نمی‌شوند، از آن شخصیت‌هایی که واجد اسراری از خداوندند و به او اتصال دارند. آنگاه فرمود: «ای کاش برای آن حاملانی می‌یافتیم» و کیست آن که طاقت و قدرت حمل آنرا داشته باشد! بلکه کیست که علاوه بر حمل طاقت درک و فهم آنرا داشته باشد؟! بعد فرمود: «آری می‌یابیم»، آنگاه آنانی را که می‌یافت بر پنج دسته تقسیم کرد:

اولین آنها: اهل ریا و ستم‌اند، آنان که اظهار دین و علم می‌کنند ولی مقصودشان دنیا است، لذا ناموس دین را دامی برای شکار دنیا قرار می‌دهند.

دومین آنها: گروهی از خیر و صلاح هستند، اما صاحب بصیرت در امور مشکل و غامض الهی نیستند، پس از افساء سیر به آنان می‌ترسم که به کمترین چیزی شک و شبهه در دلشان بیفتد. چه، مقام معرفت، مقامی بس خطیر و دشوار است که در آن جز رجال نمی‌توانند پایدار بمانند، همان رجالی که مؤید به توفیق و عصمت باشند.

سومین آنها: انسان لذت‌جو و خوشگذرانی است که مشهور به شهوترانی و عیاشی است، او هم مرد این کار نیست.

چهارمین آنها: فردی است که به جمع و انبار کردن مال می‌پردازد، نه در راه هوسهایش خرج می‌کند و نه در غیر آن به بخشش می‌پردازد، حکم این گروه، حکم گروه سرم است. سپس فرمود: «و بدینگونه، دانش با مرگ حاملان آن می‌مرد» یعنی هنگامی که از دنیا رفت، علوم نهفته در سینه‌ام نیز می‌مرد، زیرا من احدی را نمی‌یابم که ایترابه او میراث دهم. آنگاه سخنان خود را تکمیل کرده و فرمود: «پروردگارا! آری هرگز زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند». یعنی روزگار از کسی که حافظ بندگان خدا و حکمروا و مسلط بر آنان است، خالی نمی‌ماند و این به آنچه در مذهب شیعه تصریح شده، نزدیک است، اما علماء ما (اهل سنت) آنرا به اولیائی که در اخبار نبوی (ص) آمده حمل می‌کنند، اولیائی که در زمین می‌گردند، بعضی از آنان شناخته شده و بعضی ناشناس‌اند. آنان نمی‌میرند تا اینکه آن سر و راز را به همانند خود بیارند و آن عبارت است از عرفان در نزد قومی که قائم مقام آنان می‌شوند.

آنگاه حضرت خواستار تعداد آنان شد و فرمود: «چقدرند؟» یعنی اینگونه افراد چقدرند، این گروه چند نفرند؟

سپس فرمود: «آنان کجا هستند؟» محل و مکان آنها را پرسید. بعد فرمود: «آنان از نظر تعداد اندک هستند، اما از نظر قدر و مقام یا عظمت‌اند». آنگاه حضرت فرمود که دانش و پیش به حقیقت امر به آنان روی آورده و حقایق پرشیده و در پرده برایشان آشکار شده و به روح یقین و آرامش دل رسیدند و به آنچه برای ناز پروردگان گران است، مانند تنهایی و ترک شهوات و سختی زندگی، انس گرفتند. فرمود: «و انس گرفتن به آنچه نادانان از آن وحشت دارند» یعنی گوشه‌نشینی و پرهیز از مردم و سکوت طولانی و ملازم خلوت بودن و امثال آن از آنچه شعار مردم است.

فرمود: «و در دنیا با بدنی زندگی می‌کنند که روح آن به ملکوت اعلی آویخته است» این جمله سخنان اصحاب حکمت درباره تعلق نفوس مجرده به مبادی خود از عقول مفارقه است. بنابراین هر که پاک‌تر و مژگی‌تر باشد، تعلقش به آنجا بیشتر است.

آنگاه فرمود: «آنان جانشینان خدا در زمین و دعوت‌کنندگان به دین او می‌باشند» شکی نیست که انسان با وصول به مقصد، سزاوار است که جانشین خدا در زمین نامیده شود و این همان معنی است که خداوند سبحان به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و نیز فرمود: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ».

سپس فرمود: «آه آه چقدر به دیدنشان مشتاقم» آن حضرت سزاوارترین مردم به اشتیاق دیدار آنان است، زیرا وحدت در جنسیت سبب پیوستگی می‌باشد. و هر چیزی به آنچه هم سنخ و

طبیعت او است مایل و مشتاق است و این در حالی است که آن حضرت پیشوای اهل معرفت و سرور آنان است و لذا نفس بزرگوار ایشان به مشاهدهٔ ابناء جنس خود مشتاق است و اگرچه کسی از مردم در آن سطح نباشد.

آنگاه به کمیل فرمود: «هرگاه خواستی برگرد» و این سخن از محاسن آداب و لطائف کلام است. چه، آن حضرت نفرمود «برگرد» که در آن نوعی امر و حکم به برگشتن باشد و نوعی برتری را بر او برساند، بلکه کلمه «هرگاه خواستی» را بدنبال آن آورد تا کمیل را از مرتبهٔ پائین مقهوریت در امر درآورده و در مقام ارجمند خواست و اختیار قرار دهد.

وقال عليه السلام

«مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اسْتَحْفَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ. وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبُغْيِ قَتَلَ بِهِ، وَمَنْ كَانِدَ الْأُمُورَ عَطِبَ، وَمَنْ افْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ؛ وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أَثَمَ، وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ؛ وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ؛ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ؛ وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ؛ وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ وَمَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ النَّاسِ فَاتَكَرَّهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَبِذَلِكَ الْأَخْمَقُ يَعْينُهُ، وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالنِّسْبِ؛ وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْينُهُ»

شرح و توضیح

چهارده فرمایش از آن حضرت:

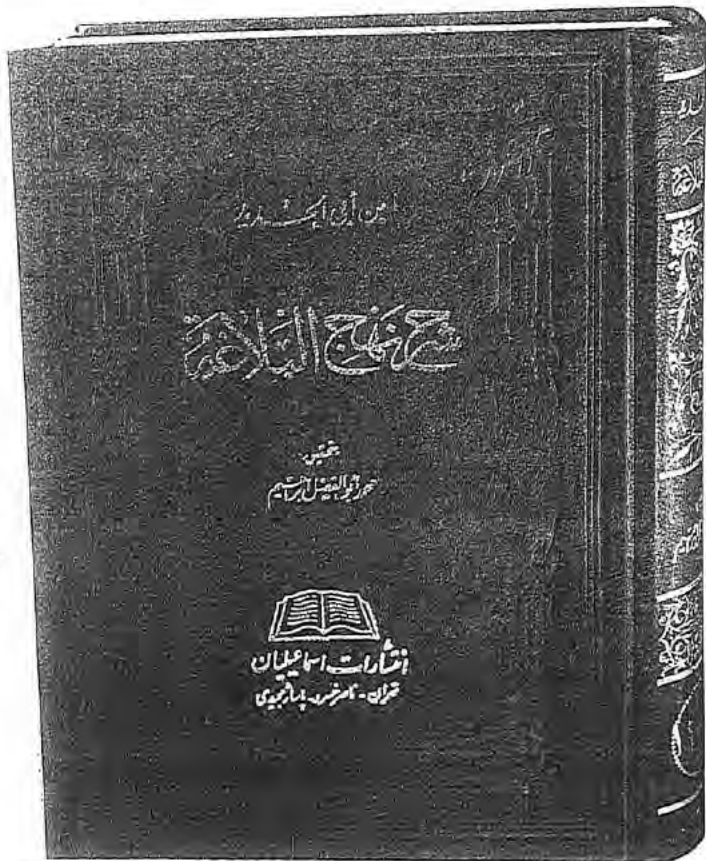
اول - «هر کس در عیب خویش نگیرد، به عیب دیگران نپردازد». بخاطر اینکه انسان غالباً وقتی عیب دیگری را ذکر می‌کند که با پاک و منزّه داشتن خود از آن، در مقام فخر و مباهات بر او باشد. ولی اگر همانند آنرا در نفس خود ببیند، توجه به وجود نقص خود، او را از اشتغال به نقص دیگران باز می‌دارد و لذا بخود نظر می‌کند.

دوم - «و هر که به رزق خدا راضی شود، بر آنچه از دست داده اندوهگین نشود». زیرا غم و اندوه بر آنچه از دست رفته، مستلزم فقدان قناعت و رضایت به روزی کسب شده است. بنابراین نبودن آن شرط لازم، مستلزم عدم ملزومش است. و آن عبارتست از اندوه برآز دست رفته. سوم - «و هر که شمشیر ستم برکشد، سرانجام با آن کشته شود». این کنایه از ظلم است و ظاهر آن این است که ظلم سبب هلاک و نابودی است.

۱ - از شرح ابن مینم بحرانی، ج ۵، ص ۴۱۲، چاپ مؤسسهٔ نصر، که برای استفاده بیشتر دانشجویان ترجمه می‌شود.

چهارم - «و هر که در کارها خود را بسیار به رنج اندازد، از پادرباید» یعنی هر کس خود را به سختی و تکلف اندازد، مستعد نابودی و هلاکت شود.

پنجم - «و هر که گردابها را در نوردد، سرانجام در آنها غرق شود». کلمه اللجج استعاره برای کارهای بزرگ مانند جنگ‌ها و کشورداری است، همچنین الغرق نیز برای هلاک و نابودی بکار می‌رود.



ششم - «و هر که وارد جاهای بد شود، مورد تهمت قرار گیرد». زیرا چنان جاهائی مظنه تهمت است و ورود در آن از نشانه و علائمی است که موجب ظن و گمان می‌شود مانند معاشرت با اهل فسق و فجور و امثال آن.

هفتم - «و هر کس سخنش فزونی یابد، خطا و اشتباهش زیاد شود». زیرا لازمهٔ کمال عقل کمی گفتار است، از این رو زیادی سخن موجب نقصان عقل شود و بعلت عدم تفکر و تأمل خطافزونی یابد.

هشتم = «و هر که خطاهایش زیاد شود، شرم و حیای او کم شود». چه، حیا امری است که پرهیز از امور قبیح را زیبا و نیکو می‌نماید و این، بخاطر ملاحظه نتایجی است که از ارتکاب کار زشت ناشی می‌شود؛ و دچار خطا شدن بعلت زیادی گفتار با پرهیز از چنان اموری منافات دارد و این مورد نیز از جمله آنها است.

نهم = «و هر که شرم و حیا در او کم شود، ورع و پرهیزکاریش نقصان پذیرد». زیرا ورع عبارت است از التزام به اعمال نیکو و شایسته و آگاهی و وقوف بر حدود آنها — و نه ردایل — که حیا هم از زمره آنها است. بنابراین کمی حیا مستلزم کمی ورع است، و چه بسا ورع به پرهیز از محرّمات تفسیر شود. به هر حال روشن است که کمی حیا نیز مظنه‌ای برای اقدام و ارتکاب به محرّمات است...

دهم = «و هر کس ورع و پرهیزکاریش نقصان پذیرد، دلش بمیرد». یعنی وقتی که حیات و زندگی دل به این فضیلت باشد، برای فقدان و یا نقصان آن لفظ مرگ، به اعتبار عدم بهره‌مندی از آن بکار گرفته شده است مانند مرده که از بهره‌گیری از حیات دنیوی محروم است.

یازدهم = «و هر که دلش بمیرد، وارد آتش دوزخ شود». زیرا دوری از آتش و رسیدن به بهشت با کامل شدن فضیلت (حیا) است، و لذا وقتی آنرا از دست دهد، جایگاهش آتش خواهد بود. این کلام قیاس مفصول (پوشیده) است و نتیجه آن که هر که گفتارش فزونی یابد، وارد آتش خواهد شد و این پرهیزدادن از زیادی گفتار است.

دوازدهم = «و هر که به عیب مردم نگرد و آنها را زشت شمارد ولی به وجود آنها در نفس خود رضا دهد، نادانی و حماقتش مسلم است». وجه حماقت و نادانی او این است که اگر عیب در غیر ناپسند است، لازمه درستی این فکر آن است که انسان خود مرتکب و مشمول آن نباشد، اما اگر کسی به وجود همان عیب درخود راضی شد، این نشانه مخالفت با حق و حقیقت بوده و خارج از صلاح و مصلحت خویش است، و این نادانی و ابله‌ی و بلکه نقصان آشکاری در عقل است. الف و لام در کلمه «احق»، انحصار آنرا در اشاره مذکور می‌رساند و بدین جهت آنرا با کلمه «بعینه» تأکید کرده است.

سیزدهم = «و هر که زیاد به یاد مرگ باشد، به اندک چیزی از دنیا خرسند شود». چه، غرض از خواستار زیادی از دنیا شدن، بهره‌گیری و لذت بردن از آن است و یاد مرگ در هم شکننده آن لذا بدیده و دشمن آنها است.

چهاردهم = «و کسی که بداند که گفتارش جزو اعمال او است، کلامش کاستی پذیرد جز در آنچه لازم است». و آن اینکه شخص آگاه و بصیر بدان، قیاس را چنین ترتیب دهد: سخن عمل است و اعمالی که بی‌قصد و هدف صادر شود، مورد مواخذه قرار می‌گیرد، پس نتیجه اینکه سخنی که بدون قصد و ضرورت باشد مورد مواخذه و مجازات است و این علتی است برای بسنده کردن

به گفتار لازم و ضروری.

### یذمّ فیها اتباع الشیطان

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ صَلَكَاءَ وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاءَ، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَتَبَّ وَفَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَتَنْظَرُ بِأَعْيُنِهِمْ، وَتَنْطِقُ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الرِّزْلَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فَبَطَلَ مِنْ قَدِّ شِرْكَهَ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ، وَتَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ!

ترجمه

در این خطبه پیروان شیطان را سرزنش می‌نماید

مردمی هستند که شیطان را تکیه‌گاه شئون زندگی خود قرار دادند، و شیطان هم آنان را در پلیدی و فریبندگی شرکای خود نمود. این موجود پلید در درون سینه‌های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد و حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست.

آن مطرود ازل و ابد با چشمان آنان می‌نگرد و با زبانهایشان سخن می‌گوید، نتیجه این شده که آنان را مرکبی برای راندن در لغزشگاه‌ها نمود و خطا و انحراف را در دیدگاه آنان بیاراست، در زندگانی رفتار کسی را پیش گرفتند که شیطان او را در سلطه خود شریک نموده باطل را از زبانش بیرون بیاورد.

### تفسیر عمومی

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ صَلَكَاءَ وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاءَ»

«مردمی هستند که شیطان را تکیه‌گاه شئون حیاتی خود قرار دادند و شیطان هم آنان را در پلیدی و فریبکاری‌ها شرکای خود نمود.»

نخست دست بردگی بسوی شیطان دراز کردند، سپس شیطان بردگی آنان را پذیرفت؛ درست است که کار شیطان اغوا و فریب دادن اولاد آدم است، ولی فعالیت او از آراستن خطاها و گناهان تجاوز نمی‌کند.

این موجود پلید هرگز مانند یک عامل جبری مردم را به بدبختی و سقوط نمی‌کشاند. و چنانکه در قرآن مجید آمده است، کار او وعده‌های دروغین و آرایشهای بی‌اساس می‌باشد. خداوند رحمان انسان‌ها را بوسیله عقول و وجدان‌ها و پیامبران از اغواها و فریبکاری‌های شیطان برحذر داشته است. سه وسیله مزبور قدرتی بیش از تحریکات شیطان دارا می‌باشند، که بخوبی می‌توانند دغل‌کاری‌های شیطان را خنثی نمایند. بنابراین، این شیطان نیست که دست آدمی

۱ - از کتاب «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» از استاد محمدتقی جعفری، ج ۳، ص ۱۵۴، خطبه ۷.

را گرفته با اجبار او را برده خود می‌سازد، بلکه این خود انسان است که نهضت همه وسایل سه‌گانه را از کار می‌اندازد و تأثیرات آنها را در درون خود خنثی می‌نماید و دست بردگی به سوی شیطان دراز می‌کند و سپس آن موجود پلید شریک زندگی او می‌گردد. این مطلب در مواردی از قرآن مجید چنین مطرح شده است:

۱ - وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ صَوِّأْتُمْ أَنْفُسَكُمْ مَا آتَا بِخَبْرِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيْ إِيَّايْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَنْزَلْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ.

«هنگامی که امر الهی (در روز قیامت درباره گمراهان و سرگاران) محقق شد، شیطان به اولاد آدم می‌گوید:

خداوند به شما وعده حق داده بود و من به شما وعده دادم و تخلف کردم و من سلطه (جبری) بر شما نداشتم، جز اینکه شما را خواندم، دعوت مرا پذیرفتید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت ننمایید، (امروز) نه من می‌توانم بشما پناه بدهم، نه شما می‌توانید پناهگاه من باشید. من آنچه که شما پیش از این (در دنیا) مرا در آن، (اطاعت خدا) شریک قرار دادید، کفر ورزیده‌ام، برای ستمکاران عذاب دردناکی وجود دارد».

ملاحظه می‌شود که شیطان بعنوان یک عامل جبری فرزندان آدم را به تباهی نمی‌کشد، بلکه وعده‌های دروغین می‌دهد و خطاکاری‌ها را می‌آراید و بس. بنابراین ملامت کردن شیطان بی‌مورد خواهد بود. همین مسئله درباره نفس (مدیر غرایز حیوانی) آدمی نیز وجود دارد، باین معنا که آدمی در روز قیامت نمی‌تواند گناهان و انحرافات خود را به گردن نفس بیاندازد و بگوید:

چون خدا بمن نفس داده بود، لذا مرتکب گناه شدم، زیرا تحریکات و فعالیت‌های غرایز حیوانی به مدیریت نفس، در برابر نیروهای عقل و وجدان و فریاد پیامبران عظام قابل توجیه و مهار کردن بوده، هرگز به درجه عامل جبری نمی‌رسند.

۲ - وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَضَلَّتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْبِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدِّهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا.

«ای شیطان، از اولاد آدم هرچه بتوانی با صدای خود دعوت و تحریک کن، عمال سواره و پیاده خود را بسوی آنان بسیج نما و در اموال و فرزندانشان مشترک باش و بآنان وعده بده، شیطان به فرزندان آدم وعده‌ای جز فریبندگی نمی‌دهد. قطعی است که تو ای شیطان، سلطه‌ای بر بندگان من نداری و پشتیبانی پروردگار تو کافی است».

مقصود از شرکت شیطان در اموال و اولاد و سایر شئون زندگی، شرکت محسوس و عینی

نیست که مانند یک پدیده فیزیکی قابل مشاهده باشد، بلکه منظور شریک شدن او در هدف‌گیری‌ها و انتخاب وسایل و سایر عوامل محرک انسانی در اندیشه و گفتار و رفتار می‌باشد. مانند شرکت نفس که مدیریت غرایز حیوانی را دارد و در شئون زندگی داخل در هدف‌گیری‌ها و انتخاب وسایل و سایر عوامل محرک می‌گردد. سهم آدمی در این شرکت گاهی بقدری تقلیل پیدا می‌کند که شئون زندگی آدمی تا حد مالکیت انحصاری شیطان و هوای وهوس درمی‌آید. این حد از تبه‌کاری در قرآن مجید در آیه زیر گوشزد شده است:

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاهُ أَفَانَتْ تَحْوَنُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا»

«آیا دیدی آن کس را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده است، آیا تو وکیل او می‌باشی».

«فَبِأَضِّ وَفَرْحٍ فِي صُدُورِهِمْ وَ قَبْ وَ دَرَجٍ فِي حُجُورِهِمْ»

«این موجود پلید در درون سینه‌های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد و حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست».

سینه‌هایی که مبدل به قفسه شیطان می‌گردد:

آن سینه آدمی که جایگاه دل است و دل آدمی که جایگاه تجلی انوار الهی است و انوار الهی که از خورشید عظمت خداوندی تشعشع می‌کند، با پیروی از شیطان مبدل به قفسه و آشیانه دانسی شیطان می‌گردد.

معنای قفسه شیطان بودن آن نیست که واقفاً یک موجود فیزیکی در سینه آدمی داخل شده در گوشه‌ای می‌نشیند و شروع به امر نهی می‌کند. بلکه همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

این موجود پلید که نمود فیزیکی ندارد، همه سطوح روانی را اشغال نموده خیالات و توهمات و وسوسه‌ها و شک و تردیدها را در آن سطوح تولید می‌کند و مالک مطلق آن سطوح می‌گردد.

کلمه درج اشاره لطیفی به این حقیقت دارد که این تسلط بتدریج انجام می‌گیرد و چنان نیست که وجدان و عقل و فطرت پاک آدمی ناگهان از درون وی محو شوند و شیطان فوراً جای آنها را بگیرد. همانطور که «مولوی» می‌گوید:

اندرک اندک راه زد سیم و زرش مرگ و جسگ<sup>۱</sup> نوفتاد اندر سرش  
عشق گردانید با او پوستین می‌گریزد خواجه از شور و شرش  
اندرک اندک روی سرخش زرد شد اندک اندک خشک شد چشم ترش

۱ - الفرقان، آیه ۴۳ والجاته ۲۳.

۲ - جسگ: مشقت و رنج.

وسوسه و اندیشهٔ پر وی درگشاد  
 زاند عشق لایسالی از درش  
 اندک اندک شاخ و برگش خشک گشت  
 چون بریده شد رگ بیخ آورش  
 اندک اندک دیو شد لاحول گو  
 ست شد در عاشقی بال و پرش  
 عشق داد و دل بر این عالم نهاد  
 در برش زمین بی شاید دلیرش....  
 «فَنظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَزَيْنَ لَهُمُ الْخُطَلُ فَمَنْ قَسَتْ أَسْرَافُهُ  
 الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ».



«آن مطرود ازل و ابد با چشمان آنان می نگرد و بازبانهایشان سخن می گوید. نتیجه این شد که آنان را مرکبی برای راندن در لفظ شگاه‌ها نمود و خطا و انحراف را در دیدگان آنان بیاراست،

۱ - مقصود از اندیشه در این بیت پندار و ورزش فکری حرفه‌ای است.

در زندگی رفتار کنی را پیش گرفتند که شیطان او را در سلطهٔ خود شریک نموده باطل را از زیانسان بیرون بیاورد».

«دیروز انسان‌هایی بودند و امروز شیاطین گشته‌اند».

دیروز انسان‌هایی بودند که مختصات انسانیت در وجود آنان فعالیت می کرد. راه می رفتند و دست دیگران را هم برای سلوک در مسیر کمال می گرفتند، تدریجاً آن مختصات را از دست دادند. امروز رو به قهقرا می روند و سد راه رهگذران کمال شده‌اند. راه راست می رفتند و منحرف شدند و اکنون با هر فرد و گروهی که ارتباط برقرار کنند، منحرفش خواهند کرد. بنابراین، انسان‌هایی بودند، که امروز میل به شیاطین شده و رهزنی رهروان کمال را پیشهٔ خود ساخته‌اند. اینست معنای شیاطین الانس، زیرا:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای  
 مابقی خود استخوان و ریشه‌ای  
 گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی  
 در بسود خساری تو هیمة گلشنی  
 رفتی که هدف‌گیری‌ها و اندیشه‌های آدمی، جنبهٔ شیطانی داشته باشد، او با داشتن صورت آدمی میل به شیطان می‌گردد:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست  
 پس بهر دستی نباید داد دست

این مطلب در آیه‌ای از قرآن چنین آمده است:

«وَكذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ».

«و بدینسان برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم».

با نظر به این تحول ناپکارانه، ضروری است که تحلیل‌کنندگان تاریخ و سایر محققان علوم انسانی این تحول را فراموش نکنند و تاریخ و حساب انسان‌ها را از شیاطین الانس تفکیک کنند، باشد که نظرات آنان دربارهٔ انسان و شئون او قابل اعتماد بیشتری باشد.

#### بررسی نامهٔ ۶۹<sup>۲</sup>

«وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَمِيلِ بْنِ زَيْدِ النَّخَعِيِّ وَهُوَ غَامِلُهُ عَلَى هَيْتٍ يُنْكِرُ عَلَيْهِ تَرْكُهُ دَفْعَ مَنْ يَجْتَنِزُ بِهِ مِنْ جَيْشِ الْهَدَوِّ طَالِبًا لِلْفَارَةِ».

از نامه‌های آن حضرت (ع) است به کمیل بن زیاد نخعی که عامل او در شهر هیت بوده است و او را برای ترک جلوگیری از سپاه دشمن که برای غارت به شهر او هجوم آورده بود سرزنش می‌کند.

کمیل بن زیاد از اصحاب خاص حضرت علی (ع) و از شیعیان او بوده که دعای کمیل را

۱ - الانعام، آیه ۱۱۲

۲ - تفسیر نهج البلاغه، از آیت الله منتظری



هم حضرت به کمیل یاد داده است و مقبره کمیل هم تقریباً بین نجف و کوفه است. وی بسدست حجاج بن یوسف به جرم علاقه‌مندی به حضرت علی (ع) شهید گردید.

در زمان حضرت علی (ع) معاویه به شهر هیت که حضرت علی (ع) کمیل را فرماندار آنجا کرده بود حمله می‌کند و اموال مردم را به غارت می‌برد. در آن موقع کمیل برای دفع دشمن به شهر دیگری رفته بود.

حضرت از اینکار او ناراحت می‌شود و می‌فرماید: چیزی که وظیفه تو بوده حفظ شهر خودت است و باید مرزهای شهر را حفظ کنی و اجازه ندهی ارتش معاویه حمله کند و شهر تو را غارت کند، حالا اینکار را انجام ندادی و می‌روی دنبال کاری که وظیفه تو نیست. حضرت نامه عتاب‌آمیز به کمیل می‌نویسد و نمی‌گوید کمیل از خود ما است و پیرمرد است و دلش می‌شکند. بلکه صریحاً حق را می‌گوید و می‌فرماید:

اما بعد، یعنی بعد از حمد و ثنای خداوند.

«فَإِنَّ تَضْيِيعَ الصَّرِّ مَا وَكَيْ».

این جمله خوبی است برای همه کسانی که مسئولیت پذیرفته‌اند که همه مسئولیت خود را خوب انجام دهند و اینطور نباشد که هر کسی کار خود را رها کند و در کار دیگری دخالت کند.

«وَتَكَلَّفَهُ مَا كَفَى، لَمْ يَجْزُ حَاضِرُهُ، وَرَأَى مُتَبَرِّئًا».

تضییع کندکاری را که به او محول شده است و بزحمت کاری را که مسئول دیگری دارد انجام دهد می‌فرماید: ضایع کردن مرد کار خود را و متحمل شدن کاری را که بعهده دیگری است یک عجز حاضر است و رأی این انسان رأی غلطی است. در عاجز بودن او همین بس که مسئولیت خود را خوب انجام نداده و بسراغ کاری که به او مربوط نیست رفته است.

«وَإِنَّ تَطَاطُبَكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا»

تو انجام دادی غارت کردن اهل قرقیسیا را در صورتیکه تو فرماندار شهر هیت هستی و فرماندار این شهر باید همین شهر را حفظ کند حالا تو زفتی اهل قرقیسیا را که شهر دیگری است غارت کردی.

«وَتَفْطِيلِكَ مَسَالِحِكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ»

و تو مرزها و محل سلاحهای خود را تعطیل کردی (مسالِح: محل اسلحه که همیشه باید کنار مرزها باشد).

«لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَلَا يَرَّةُ الْجَيْشِ عَنْهَا لِرَأْيِ شَمَاعٍ»

مرزهایی را که ما تو را والی آنجا قرار دادیم و باید آنجا را حفظ می‌کردی ارتش و سپاه در آنجا قرار ندادی که شهر را حفظ کند و کسی نبوده است که ارتش معاویه را از مرزهای تو برطرف کند، این عمل تو یعنی حفظ نکردن شهر خودت و انجام کاری که وظیفه ات نبوده است

یعنی حمله به شهر دیگر رأی فاسد و باطلی است. (شماع یعنی متفرق) و رأی ثابت و عاقلانه‌ای نیست. «فَقَدْ صِرْتَ جَسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَانِكَ عَلَى أَوْلِيَانِكَ».

پس تو، پلی گشته‌ای برای دشمنانت که اراده کرده‌اند به دوستان تو حمله کنند و آنها را غارت نمایند مثل این است که تو به آنها کمک می‌کنی در غارت کردن شهرت به جای اینکه جلویشان را بگیری.

«غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَلَا مَهْيَبِ الْجَانِبِ»

دوش و بازوی استوار نداشتی و دشمن از جانب تو خوف و ترسی نداشت. تو باید قدرت را با قدرت نشان دهی که اصلاً دشمن هوس حمله کردن به تو را هم نداشته باشد. «وَأَسَاهُ قُفْرَةٌ»

راه رخنه دشمن را نیستی.

ساده به معنی سدکننده و تخره به دره‌ای می‌گویند که از آنجا به کوهستانها عبور می‌کنند و یا گردنه و راه کوهستان که دشمن معمولاً از آنجا نفوذ می‌کند.

«وَأَلَّا كَأَسِرٍ لِعُدُوِّ شَوْكَةٍ»

تو شوکت و عظمت دشمن را نتوانستی بشکنی. دشمن هر چقدر شوکت و عظمت داشته باشد با یک نهیب و کشتن چند نفر از آنها باید شوکت و قدرت آنها را درهم شکنی و تو این قدرت را نداشتی.

«وَأَلَّا مُفْنِنٍ عَنِ أَهْلِ مِصْرِهِ»

و کسی نبودی که اهل شهرت را بی‌نیاز کنی. فرماندار یک شهر باید تمام حوائج مردم آن شهر را زیر نظر بگیرد و برآورده کند. مردم باید بسبب تو بی‌نیاز شوند در حالیکه تو به اینکار هم قادر نیستی.

«وَأَلَّا مُجَزِّئٍ عَنِ أَمِيرِهِ»

تو کفایت‌کننده از ناحیه امیر خودت (امیر المؤمنین) نیستی. فرمانداری را که حضرت در شهری قرار می‌دهد در حقیقت جانشین خودش در آن شهر است و این جانشین باید تمام وظایف و مسئولیتهای فرمانده خود را که امیر المؤمنین است انجام دهد که مردم شهر از حضرت امیر طلبکار نباشند. در اینجا حضرت گرفتاریها و کمبودهای شهر را هم مربوط به خود می‌دانسته و می‌گوید من تو را نایب خود قرار دادم که تمام مسئولیتهای مرا در آنجا انجام دهی.

در اینجا حضرت می‌خواهد این حقیقت را گوشزد کند که: اگر چه فردی متدین و آدم خوبی هم باشد ولی باید مسئولیتهای خود را هم خوب انجام دهد و به کمیل بن زیاد هم که از اصحاب خاص خودش است گوشزد می‌کند که تو باید شجاع باشی و دشمن از تو حساب ببرد و مسئولیت خود را خوب انجام دهی، متأسفانه بر این کارها توانا نبود!

## ادعیه اسلامی

## جایگاه دعا در تعالیم اسلامی

در ادیان الهی، بخصوص در تعالیم آسمانی اسلام «دعا» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از بهترین اعمال و با فضیلت‌ترین عبادتها به شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

«دعا» از جمله عواملی است که کمال انسان را بسیار تسریع می‌نماید، و به علت توجهات خاص الهی در موقع دعا، انسان بیشتر می‌تواند از رحمت و اسعه خداوندی بهره‌مند گردد.<sup>۲</sup> بطوریکه در قرآن کریم علاوه بر آثار دیگر دعا به این موضوع تصریح شده و می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْبُدُونَ بِكُمُ رَبِّيَ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (فرقان/۷۷). یعنی (ای رسول) بگو که اگر دعای شما نبود پروردگارت «توجهی» به شما نمی‌کرد.

در جای دیگر خداوند دعا را عبادت و اعراض از آن را تکبر نامیده و چنین شخصی را به ورود در آتش دوزخ با خفت و خواری تهدید کرده است: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنانکه از خواندن من کبر می‌ورزند، زود است که بخواری به دوزخ درآیند.» (غافر/۶۰) در این آیه «ترک دعا» را با «کبر» یکی قرار داده و آثار کبر و نخوت را بر آن مترتب دانسته است. روایت

۱ - قال رسول الله (ص): «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ...» میزان الحکمة، ج ۳، حدیث ۵۵۳۲

۲ - برای اجابت دعا در پیشگاه الهی آداب و شرایط چندی است که در صورت رعایت آنها به تمر می‌رسد و مورد قبول درگاه ربوبی می‌گردد: لازم است انسان در موقع دعا با تمام توجه در پیشگاه الهی قرار گیرد و به راز و نیاز با خدا برآید. هر چه توجهات شخص از چیزهای دیگر قطع شود و بیشتر به خدا متوجه گردد، به همان اندازه بهره‌زادتری از دعا و راز و نیاز خود خواهد برد. بنابراین گفتن چیزهایی که دل انسان بدانها متوجه نباشد و فقط به زبان جاری گردد، بهره و نتیجه‌چندانی نخواهد داشت. قطع توجه از غیر به سوی خدا به دو صورت حاصل می‌شود، اضطرابی و اختیاری. انقطاع اضطرابی آن است که انسان به جهت شدت گرفتاری و قطع امید از اسباب و علل ظاهری، رو به خدا نماید، ولی انقطاع اختیاری نتیجه کمال معرفت و بصیرت و ارتقاء مقام روحی است.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «لَا يُقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبٍ سَاهٍ» یعنی خداوند دعای کسی را که دلش توجه به خدا ندارد نمی‌پذیرد، و نیز حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَطْنِ قَلْبٍ سَاهٍ». یعنی محققاً خداوند متعال دعای کسی را که تنها به زبان دعا می‌کند و قلبش متوجه درگاه الهی نیست مستجاب نمی‌کند (وسائل، ج ۴، ص ۱۱۰۵). یکی از باران امام صادق (ع) از ایشان می‌خواهند که دعائی به وی بیاورند و آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّ أَفْضَلَ الدُّعَاءِ مَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ». یعنی محققاً بهترین دعا آنست که به زبانت جاری شود (یعنی از دل بر نخیزد و به زبان جاری شود) (وسائل، ج ۴، ص ۱۱۷۱). همچنین در روایات آمده است که خداوند به حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: ... وَكُنْ فِيهِ ذَلِكَ (الدُّعَاءُ) حَيًّا وَلَا تُكُنْ مَيِّتًا. «در آن هنگام (موقع دعا کردن) زنده باش و مرده نباش».

است که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده اند: «تَرَكَ الدُّعَاءَ مَقْصِيَةً» ترک دعا معصیت است (تنبيه الخواطر، ص ۳۶۰)

صرف نظر از اجر و پاداشی که دعا دارد و علاوه بر اثر استجابی مترتب بر آن، «دعا» اگر با جمع شرایط انجام گیرد و دل و زبان هماهنگی کرده و روح به اهتزاز درآید، معنویت فوق‌العاده‌ای در آن وجود دارد و برآستی «در رحمت الهی را گشوده و ظلمات کدورات قلبی را از روح انسان می‌زداید». آری «دعا کلید موفقیت و رمز رستگاری است».<sup>۳</sup> و بعلت اهمیت خاص آن است که فرموده اند «چیزی گرامی‌تر از دعا نزد خداوند متعال نیست».<sup>۴</sup>

هر انسانی از درون بخدا راه دارد، حتی شقی‌ترین افراد نیز در مواقع گرفتاری و واماندگی، که از اسباب و علل عادی قطع امید می‌کنند، روی به خدا می‌آورند و انسان هر چه عاجز و ناتوان هم باشد، از خواندن خدا عاجز نیست و اساساً «عاجزترین انسانها کسی است که از دعا کردن عاجز باشد».<sup>۵</sup>

دعا میلی فطری است، ولی گاه پرده‌های گناه و شقاوت روی آن را می‌پوشاند و در مواقعی هم مانند اضطراب و هجوم بلاها و سختی‌ها (خودبخود این میل تحریک شده و به هیجان در می‌آید). در حقیقت «دعا سپری است که انسان را از یأس و ناامیدی حفظ کرده»<sup>۶</sup> و «اسلحه‌ایست که او را در عرصه مصائب و گرفتاریها - علاوه بر سایر آثار یاری می‌دهد»<sup>۷</sup> و آن «سلاحی است که شخصبتهای آسمانی به آن مسلح بوده‌اند»<sup>۸</sup> و «ستونی است که دین بر آن استوار و آسمانها و زمین به نورش روشن است».<sup>۹</sup>

در زمینه دعا مطالب و نکات ظریف بسیاری وجود دارد که در اینجا به علت ضیق مجال از طرح آنها صرف نظر می‌شود. در مورد منابع ادعیه اسلامی باید گفت که بجز از صحیفه سجاده که از همان ابتدا به شکل مجموعهای منظم و اصیل از امام سجاده (ع) باقیمانده است، سایر دعاها را می‌توان بطور پراکنده در کتب و منابع اسلامی جستجو کرد. در سالهای اخیر مجموعه‌ای تحت عنوان «مفاتیح الجنان» توسط مرحوم محدث قمی گردآوری شده و بسیاری از ادعیه مأثوره را

۱ - الامام علی (ع): «الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ وَمَصْبَاحُ الظُّلْمَةِ». (بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۰).

۲ - الامام علی (ع): «الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ». (بحار، ج ۹۳، ص ۳۴۱).

۳ - رسول الله (ص): «مَا مِنْ شَيْءٍ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ الدُّعَاءِ». (بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۰ و ۲۹۴).

۴ - رسول الله (ص): «إِنَّ أَعْزَرَ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ». (بحار، ج ۹۳، ص ۲۹۱).

۵ - رسول الله (ص): «وَقِي أَلْفِكُمْ أَقْلًا تُبْصِرُونَ» (الذَّارِيَاتُ/۲۱).

۶ - الامام علی (ع): «الدُّعَاءُ قُرْسُ الْمُؤْمِنِ» (الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸).

۷ - الامام علی (ع): «نِعْمَ السِّلَاحُ الدُّعَاءُ». (غرر الحکم).

۸ - الامام رضا (ع): «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، قَبْلَ وَمَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ الدُّعَاءُ» (بحار، ج ۹۳، ص ۲۹۵).

۹ - رسول الله (ص): «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ» (بحار جلد ۹۳، ص ۲۹۴).

می توان در آن یافت. ذیلاً به عنوان نمونه به ذکر چند دعا و توضیح فrazهایی از آنها می پردازیم و سپس با صحیفه سجادیه و اهمیت خاص تربیتی دعاهاى آن آشنا می شویم.

### دعای کبیر

ای خدای پاک و بسی انباز و یار دست گیر و جرم ما را در گذار  
یاد ده ما را سخن های رفیق که ترا رحم آورد آن ای رفیق  
هر ندائی که بسوی خداوند بلند شود بی جواب نمی ماند و خداوند برتر از آنست که سؤال بنده اش را اجابت نکند و هر ندا و مناجات و دعائی، به اندازه ارزش و اهمیتش موجب بهره مندی انسان می گردد. ولی هر چه انسان از نظر معرفت در سطح بالاتری باشد، به همان میزان دعائی که می کند و مناجاتی که بدرگاه الهی می نماید، از نقطه نظر ارزش و اهمیت والاتر خواهد بود.

دعای کبیر از جمله دعاهاى است که یکی از مقربین و خاصان درگاه الهی فرائت فرموده است و معانی و مفاهیم بسیار با اهمیتی در آن وجود دارد. این دعا را حضرت علی (ع) به یکی از یاران نزدیک خود بنام «کبیر» آموخته اند و معروف است که آن، دعای حضرت خضر (ع) می باشد. امام این دعا را در نیمه شعبان در مسجد بصره به کبیر آموخت و به او امر فرمود هر شب جمعه و نیمه شعبان هر سال یا در سایر ایام سال آن را بخواند.

دعا این چنین آغاز می شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»

«خدایا از تو می خواهم به حق رحمتت که همه چیز را فرا گرفته است، و به آن نیرویت که همه چیز را به آن مقهور کرده ای و همه چیز در مقابل آن فروتن و خوار گشته است، و به جبروتت که به وسیله آن به همه چیز چیره گشته ای، و به عزت تو که چیزی را یارای ایستادگی در برابر آن نیست، و به آن بزرگی و عظمتت که همه چیز را پر کرده است، و به آن حاکمیت و سلطنت و قدرتت که همه چیز را احاطه کرده است، و به آن ذات تو که بعد از نیستی و فناى همه چیز پاینده است، و به آن نامها و اسماء تو که پایه های همه چیز را پر کرده است، و به آن علم و دانشت که بر همه چیز احاطه کرده است، و به نور جمالت که همه چیز برای آن نورانی گشته است، ای نوره ای قدوس...»

دعا این چنین با یاد خدا و با نام او شروع می شود و در حین فرائت عبد و معبود آنچنان با هم ارتباط پیدا می کنند که گویی همه پرده ها کنار زده می شود و انسان خود را آنچنان که هست نشان می دهد، تمام گناهان و اشتباهات و جرمها و انحرافها را اقرار می کند.

«... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ بِصِحْمِ اللَّهِ... اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُسْفِرُ

الْبِقَمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَخْبِسُ الدُّعَاءُ...»

«... خدایا ببخش آن گناهانی را که پرده عصمت را می برد... خدایا ببخش آن گناهانی را که

در نعمت را بر روی من می بندد، خدایا ببخش آن گناهانی را که مانع قبولی دعاهايم می شود...»

آنگاه با نهایت تذلل و خواری از خدای بزرگ می خواهد که جرمها و گناهانش را عفو کند و او را از بدحالی و پریشانی و نگرانی نجات دهد. او چنان می نماید که تمام درها را زده است ولی کسی در بروی او باز نکرده، اکنون که خود را در پیشگاه خدا قرار داده و خواستار استجابت دعاست، از کرم خدا به دور می بیند که در را برایش باز نکند بنابراین داخل حرم رحمت خدا می شود و آنچه را که از خود می داند می گوید و اظهار عجز و بندگی می کند، فقر و فاقه و هجرم شدتهای روزگار را آشکار می نماید.

«... اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اسْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَأُنْزِلَ بِكَ عِنْدَ الصَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَعَظَمَ قَيْمًا

عِنْدَكَ رَغْبَتَهُ...»

«... خدایا من از تو مانند سائلی درخواست می کنم که در شدت فقر و بیچارگی باشد و تنها

بدرگاه تو در سختیهای عالم عرض حاجت کند و رغبتش به نعم ابدی که حضور تست باشد...»

آنگاه باز یاد از بزرگی و عظمت معبود می کند و دردهایش را قابل درمان نمی داند مگر آنکه او نظری از عفو و رحمت بر او افکند. او در ضمن این که کسفه سیئات و ذنوبش را سنگین و گناهانش را غیر قابل بخشش می داند، هیچگاه خود را از عفو و رحمت معبودش ناامید نمی گرداند.

آنگاه شروع می کند به ذکر عهدشکنی هایش که چگونه خدایش در مهالک خطرناک او را نجات داده، لغزش او را در گذشته و مکروه و بلا را از او برگردانده است، در صورتی که خود را مستحق این همه لطف و عنایت نمی داند...

در هر حال در این دعا می بینیم که انسان بدون هیچ واسطه و شفیع و بدون هیچ پرده و

حجاب، در مقابل خدایش قرار می گیرد، و راز و نیاز واقعی این چنین است.

این دعا یکی از عالیترین دعاهاى اسلامی است، در این دعا انسان است و خدا، انسان با خطاهایش و غفلتهایش، پریشانیها و رسوائیهایش، بالاخره با اضطراب و اندوه و ندامت عمیقش؛ و این رشته اتصال از همین کانون آورده به قساد به مبدأ خیر و رحمت وصل می شود، مبدأ خیر و رحمتی که زنگها و آلودگیها را می زداید و انسان منحرف را براه راست رهنمون می شود و آنگاه که از آلودگی پاک شد خود وسیله خیر و رحمت می شود و در راهی گام می گذارد که انتهایش سعادت حتمی است.

مطلب قابل توجه اینکه در این دعا وزن و آهنگ به خصوصی رعایت شده و اگر برای خواندن این نیایش زمینه مساعد فکری و دینی و روحی در دعا کننده باشد، نتیجه اش قطعی و مسلم است و جان را صفا و حرارت و حرکت و جنبش می دهد و انسان خواب آلوده و غفلت زده را

بیدار می‌کند. مضامین عالی عرفانی و تکان دهنده اش افکار را روشن و بیستاره را وسیع کرده و به دنبال آن کار و عمل به میان کشیده می‌شود که ایمان و عمل صالح محصول نیایشهای دین اسلام است و ابداً جنبه تخدیر و سانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت مطرح نیست. برای نمونه قسمتی از اثر دعای کمیل با ترجمه آن آورده می‌شود:

«... قَوْلِي خَلَقْتِكَ جِوَارِحِي وَأَشَدُّ عَلَى الْعَزِيحَةِ جِوَارِحِي وَهَبْ لِي الْبَيْدَةَ فِي حَقِّبَتِكَ وَالذَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخَلْقِكَ حَتَّى أَسْرَعَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأَسْرَعَ إِلَيْكَ فِي الْمُبَادِيرِ وَأَشْتاقَ إِلَيَّ قُرَيْبِكَ فِي الْمَشْتاقِينَ وَأَدْنُو مِنْكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَأَخْفَاكَ مَخْفَاةَ الدُّرِّقِينَ وَأَجْتَمَعَ فِي جِوَارِحِكَ مَعَ الدُّوَاهِنِينَ...»

(بارالها، لطفی کن) و باعضاء و جوارح در مقام بندگیت قوت بخش و دلم را عزم ثابت ده و ارکان وجودم را به خوف و خشیت سخت بیان ساز و پیوسته به خدمت و در حضرتت بدار تا آنکه من در میدان طاعت بر همه پیشینیان سبقت گیرم و از همه شتابندگان به درگاهت زودتر آیم و عاشقانه با مشتاقان به مقام قرب حضرتت بشتابم و مانند اهل خلوص به تو نزدیک گردم و با اهل ایمان در جوار رحمتت هم‌نشین باشم.

#### نمونه‌ای از شرح دعای کمیل

برای آشنائی با نوع شرح‌هایی که بر دعای کمیل نوشته شده، ذیلاً شرح فrazی از این دعا را می‌آوریم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَخْبِسُ الدُّعَاءَ»

عجیبی از باب ضرب معنی توقیف و وقوفست و مقابل آن اطلاق و ارسال است و گناهانیکه مانع می‌شود از رسیدن دعا به اعلا درجه اجابت بنا بر آنچه روایت شده از سیدالسادین (ع) «هِيَ سَوْءُ الْيَمِينَةِ وَخُبْتُ السَّرِيرَةَ وَالْتِفَاقَ مَعَ الْإِخْوَانِ وَتَسْرُكُ النَّصْدِيحِيِّ بِالْإِجَابَةِ وَتَأْخِيرُ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى تَذْهَبَ أَوْقَاتُهَا» که اگر این موانع در بین نباشد هر آینه دعا کارگتر است از نیزه و تیر.

و نیز از حضرت صادق (ع) است که فرمود: «الدُّعَاءُ أَسْرَعُ مِنَ السَّهْمِ» و نیز فرمود «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَأَنْ تَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَ مَحْكَمًا» و بهترین دعوات و نزدیکترین آنها با اجابت آن دعواتی است که زبان قال یا زبان حال برابر باشد چنانچه مولوی گوید:

ما درونرا بنگریم و حال را      نی برونرا بنگریم و قال را

ناظر قلبیم اگر خاشع بود      گرچه گفت لفظ ناخاضع بود

صدر المتألهین قدس سره فرماید هیچ دعائی نیست که بزبان استعداد و حال باشد مگر آنکه

۱ - شرح دعای کمیل، از محمد رضا کلباسی

مقرون با اجابت است و اگر محض لقلقه زبان باشد مانند کسیکه در میانه اهل ذکر نشسته باشد و بزبان تنها بگوید «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمُفْصِيحَةِ» و لکن جمیع اعضاء و جوارح و ملکات راسخه و اخلاق رذیله و شیطانیه او مانند شهوت بهیمیه و خنزیر حرص و سگ غضب هریک بزبان حال و استعداد ندا می‌کنند «اللَّهُمَّ اخْذِلْنَا بِالْمُفْصِيحَةِ» و استغاثه و مطالبه ارزاق حدود را می‌نمایند الی آخر کلامه، و حال اینگونه اشخاص مانند کسی است که جو بکار دارد و طمع کند نماید یعنی همه اعمال و اخلاق وی مقتضی خذلان و خسران است ولی بزبان فقط تقاضای توفیق طاعت و بُعد از معصیت می‌نماید.

و بالجمله دعا بزبان حال و استعداد مقرون به اجابت است و بهمین جهت است حدیث قدسی معروف «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصَلِّحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ لَوْ صَرَفْتَهُ إِلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصَلِّحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ لَوْ صَرَفْتَهُ إِلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ لَهَلَكَ»

#### دعای مرفقه

حضرت امام حسین (ع) بعد از ظهر روز عرفه (نهم ذی‌الحجه) همراه با فرزندان و گروهی از اصحاب از خیمه‌های خود در صحرای عرفات بیرون آمدند و روی پداهن کوه رحمت (جبل‌الرحمه) نهادند و در سمت چپ کوه در برابر کعبه ایستادند و دستهایشان را برابر صورت گرفتند و با خضوع و خشوع زیاد این دعا را خواندند.

چون دعای عرفه طولانی است و نقل تمامی آن در اینجا ممکن نیست در زیر بفهرست برخی از مطالب آن اشاره می‌کنیم، ضمناً بمناسبت نام همین دعا (عرفه یعنی شناخت) مطالبی در مضامین آن وجود دارد که قابل توجه است:

- ۱ - شناخت خدا و صفات الهی ۲ - خودشناسی ۳ - شناخت جهان ۴ - شناخت آخرت
- ۵ - شناخت پیامبران ۶ - خودسازی با صفات الهی ۷ - پرورش نفس با کمالات الهی ۸ - توبه و بازگشت بسوی خدای مهربان ۹ - دور کردن صفات نکوهیده از خود با تسبیح پروردگار ۱۰ - فراگیری راه تعلیم و تربیت از خدا ۱۱ - شناخت و درخواست بهترین مسئلتها ۱۲ - تبدیل خودپرستی به خداپرستی و خودبینی به تواضع و فروتنی و خودخواهی به ایثار و غیرخواهی و...

#### برگزیده‌هایی از دعای عرفه

نصتهای خداوند

«... ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ التُّرَى لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَرْوَاحِ الْمَطَائِرِ وَصَوَّرْتَ رِيَاسِي بِحَنِّكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ عَلَيَّ وَأَحْسَانِكَ الْقَدِيمِ إِلَيَّ حَتَّى إِذَا أَنْمَمْتُ عَلَيَّ بِجَمِيعِ النَّعَمِ وَبَهْرَتَاتِ عَنِّي كُلِّ نِقَمٍ لَمْ يَمْنَحْكَ جَهْلِي وَجَرَّأَنِي عَلَيْكَ أَنْ ذَلَلْتَنِي»

إِلَىٰ مَا يُقْرَبُنِي إِلَيْكَ وَوَقَفْتَنِي لِمَا يُزِلُّنِي لَذِيكَ...»

«... آری این لطف تو بود که از خاک پاک عنصر مرا بیافریدی. و راضی نشدی ای خدایم که نعمتی را از من دریغ داری. بلکه مرا از انواع وسایل زندگی برخوردار ساختی. و از لذتهای جوراجور بهره‌ورم فرمودی. با اقدام عظیم و مرحمت بیکرانت بر من، و با احسان عمیم خسود نسبت به من تا اینکه همه نعمات را در باره من تکمیل فرمودی. و همه رنجها و سختیها را از جان من بازگرداندی. و جهل و نادانی و جرأت من بر معاصی تو را از راهنمایی به آنچه مایه نزدیک شدن بستی است، باز نداشت. بلکه مرا به آنچه مایه خشنودی تست موفق داشتی...»

### شهادت به بیکرانی نعمات الهی

«... وَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي وَعَقْدِ عَزَمَاتِ يَسْقِينِي وَخَالِصِي صَرِيحِ تَوْحِيدِي وَبَاطِنِ مَكْتُونِ ضَمِيرِي وَعَلَانِي مَجَارِي نُورِ بَصَرِي... وَحَرَكَاتِ لَفْظِ لِسَانِي وَمَقَرَّرِ حَتَكِي قَمِي وَفَكِّي... وَمَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تَأْمُرُ صَدْرِي وَخَائِلِي حَبْلِي وَتَبِينِي...»

«... الهی! من به حقیقت ایمانم، گواهی دهم. و نیز به تصمیمات متین خود و به توحید صریح و خالصم و به باطن نادیدنی نهادم و پیوستهای جریان نور دیده‌ام... و حرکات صوتی زبانم و گردشگاه دهان و آرواره‌ام... و آنچه فضای سینه‌ام آنرا در برگرفته و در برگیرنده‌ام شریتم...»

### اقرار و اعتراف به الطاف الهی

«يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ، أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْجَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكَمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِي وَفَّقْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْثَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَوْيْتِ»

«ای مولای من! این تویی که بخشودی. این تویی که نعمت دادی. این تویی که احسان فرمودی. این تویی که نیکی نمودی. این تویی که بزرگواری کردی. این تویی که لطف را در حق من کامل گرداندی. این تویی که روزی بخشیدی. این تویی که مرا توفیق دادی. این تویی که عطا فرمودی. این تویی که مرا بی‌نیاز ساختی. این تویی که توانگرم نمودی. این تویی که پناهم دادی.»

### دعای صباح

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَن مِجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ وَجَلَّ عَن مُلَانَمَةِ كَيْفِيَاتِهِ يَا مَنْ قَرُبَ مِن حُطْرَاتِ الظُّنُونِ وَبَعُدَ عَن لَحْظَاتِ الصُّيُورِ وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ.»

«ای آنکه راهنمایی کند بوجود خدا بذات خودش و دوری جسته از شباهت آفریدگانش و برتر باشد از آمیزش کیفیات، ای آنکه نزدیک است از گذشتن ظنهما بدلها و دور است از دیدن چشمها و داناست بهره‌چرا باشد پیش از آنکه بوجود آید.»

«اللَّهُمَّ أَتْرَانِي مَا أَتَيْتَكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَهَالِ أَمْ عَلِقْتَ بِأَطْرَافِ جِبَالِكَ إِلَّا حِينِ بَسَاعَدْتَنِي ذُنُوبِي عَنِ ذَارِ الْوَصَالِ فَيَسِّنُ الْمَطِيئَةَ الَّتِي امْتَطَلْتَ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا قَوْلًا لِمَا سَوَّلْتَ لَهَا عُنُوتَهَا وَمُنَاهَا وَتَبَّأَ لَهَا لِحْرَاتِهَا عَلَيَّ سَيِّدَهَا وَمَوْلِيَهَا.»

«پروردگارم، می‌بینی که من به درگاهت نیامدم جز از جهت آمال یا اینکه چنگ نزدم بجوانب رشته‌های تو جز زمانیکه دور انداخت گناهانم از خانه وصال چه بدر کسی است که سوار گشته نفسم از خواهش خود، پس وای بر او از آنچه آرایش داده آنرا گمانها و آرزوهایش، و نابودی باد به آن از این دلیری بر آرایش و مولایش.»

«اللَّهُمَّ صَبَّحِي هَذَا نَائِلًا عَلَيَّ بِضِيَاءِ الْهُدَىٰ وَيَا سَلَامَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَمَسَانِي جَنَّةٍ مِنْ كَيْدِ الْعَدَىٰ وَوَقَايَةَ مِنْ مَرْدِيَاتِ الْهَوَىٰ إِنَّكَ قَادِرٌ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِسَيْدِكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَيَّ كَسَلٌ شَيْءٌ قَدِيرٌ... اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ مَنْ ذَا يُعْرِفُ قَدْرَكَ فَلَا يَخَافُكَ وَمَنْ ذَا يَطْلُمُ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَيَّا بِكَ.»

«بار الهی این بامدادم را فرو آینده به من بروشنی هدایت و با سلامتی در دین و دنیا قرار داده و شیم را سپر کن از حيله دشمن و نگهداری از هلاکتهای هوس بدرستی تو توانائی بر آنچه خواهی، می‌دهی ملک را بهر کس که خواهی و می‌گیری ملک را از هر که خواهی و عزیز گردانی هر که را خواهی و خوار کنی هر که را خواهی، بدست توست خیر، بدرستی که تو به هر چیز توانائی... بار الهی، و بحمد تو اشتغال و رزم کدام کس است که اندازه شأن ترا شناسد پس نترسد از تو و کیست آنکه بفهمد که تو چه‌ای، پس نترسد از تو.»

در دعای صباح تعالیم ظریفی بچشم می‌خورد که هر کدام بنوعی در تقویت علم و معرفت بسی ارزشمند و مؤثر است و برای کسی که از روی معرفت و بصیرت لازم آنها را بخواند، راهگشای بسیار خوبی خواهد بود. در اینجا بعنوان شاهد مطلب به نمونه‌هایی از آن قرارها اشاره می‌شود:

«وَأَعْرِسْ اللَّهُمَّ بِعَظَمَتِكَ فِي شَرِّبِ جَنَانِي يَتَابِعُ الْخُشُوعَ»

«و نشان بار الهی، به بزرگی خودت در آنگاه دلم چشمه‌های خشوع را.»

۱ - به عنوان نمونه‌ای از شرح دعای عرفه، علامه‌مندان به کتاب «نمایش حسین (ع)» در بیان عرفات با خدا، اثر استاد محمدتقی جعفری مراجعه فرمایند.

ممکن است هر کس از خود خضوع و خشوعی نشان دهد ولی هر خشوعی اصالت ندارد. اگر خضوع از باطن و روح انسانی سرچشمه نگردد و اساساً انسان ماهیتاً «خاشع» نباشد، ولو اینکه ظاهراً ابرازخضوع نماید، ارزش حقیقی نمی‌تواند داشته باشد.

خشوع واقعی آنست که انسان در مقابل حق و حقیقت و نهایتاً «حق مطلق» خاضع و خاشع باشد و این جز در سایه عنایت الهی و تهذیب و تزکیه نفس و رسیدن به مقام معرفت و بصیرت حاصل نمی‌شود. گرچه اظهار خضوع و باصطلاح «خشوع کردن» به مختصر ذکاوتی ممکن و مبسر است ولی خاشع بودن برای هر کسی ممکن نیست، چرا که «خشوع واقعی» از اعماق روح و اندرون قلب انسان سرچشمه می‌گیرد و نتیجه وارستگی واقعی از خودخواهیها و خودپرستیهاست ولی «خشوع ظاهری» به فعالیت و زیرکی عقل و هوش ایجاد می‌گردد. اولی حاصل تحمل ریاضات مشروع و الحاح و التجاء به درگاه الهی و ارتقاء مقام روحی و رسیدن به کمالات ملکوتی است که شخص از رؤیت عوالم فوق خودخواهی و سیر در ملکوت اعلاء و رستن از قیود حیوانی بدان می‌رسد، لیکن دومی محصول مکر و حیله و تدبیر در اغفال دیگران می‌باشد. خضوع برخاسته از دل هر چه افزایش یابد خود موجب ارتقاء مقام روحی و افزایش معرفت و بصیرت می‌گردد ولی خضوع کردن و خود را به ظاهر برای دیگران آراستن سبب انحطاط هر چه بیشتر شخص و سقوط در منجلاب خودخواهیها می‌شود.

آری خدایا چشمه‌های خشوع و خضوع واقعی را در اندرون دل و اعماق قلبمان قرار ده تا هستی‌مان سراسر خضوع و خشوع در مقابل حق و حقیقت گردد تا در مقابل هیچ حقی نایستیم و از آن اعراض ننماییم.

### مناجات شعبانیه

از جمله مناجات‌های اصیل و پر محتوای اسلامی است که از حضرت علی (ع) نقل شده است. گرچه از اول تا آخر مناجات با وجود فرازهای گوناگون، حضرت خودشان را گناهکار در حضور خداوند متعال می‌بینند و از او طلب عفو و بخشش می‌نمایند و از خداوند می‌خواهند که ایشان را از جمله بندگانی قرار دهد که یاد خدا و توجه به آن مبدأ در دل‌هایشان دائمی است و تنها روی به درگاه او دارند و عهدش را نمی‌شکنند و از بجا آوردن شکرش غفلت نمی‌ورزند و... اما با دقت و تعمق در مضامین این مناجات به حقایق بیشتری می‌توان پی برد که بسته به میزان درک و معرفت هر کس این بهره‌گیری متفاوت است و مسلماً معانی بدست آمده از جهت تعلیم و تربیت و ارشاد، بسیار با اهمیت است.

در اینجا به آوردن فرازهایی از مناجات شعبانیه همراه با توضیح مختصر مواردی از آنها، اکتفا می‌شود:

«... وَتَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَتَجَبَّرْ حَاجَتِي وَتَفَرِّقْ ضَمِيرِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُسْتَلْبِي وَمَسْتَوَى... إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي وَإِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي...»  
... (خدایا) تو از دلم آگاهی و حاجتم را می‌دانی و ضمیر مرا می‌شناسی و هیچ امری از امور دنیا و آخرتم بر تو پوشیده و پنهان نیست و... خدایا! اگر تو مرا از روزی خود محروم گردانی، دیگر چه کسی می‌تواند مرا روزی دهد؟! و اگر تو مرا خوار گردانی، کیست که مرا یاری دهد؟!  
«... إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ وَإِنْ كَانَ قَدَدْنَا أَجَلِي وَلَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتَ الْإِقْرَارَ بِالذُّلِّ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي...»

... خدایا اگر عفو من کنی چه کسی از تو سزاوارتر به عفو کردن است و اگر اجلم نزدیک شد و عمل صالحم مرا بتو نزدیک نکرد من هم اقرار بگناهانم را وسیله عفو تو قرار داده‌ام...  
«إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبِي فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَخُوَجُّ إِلَيْ سَتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَخِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤْسِ الْأَشْهَادِ»  
... خدایا، تو در دنیا گناهانم را از خلق پنهان داشتی و من در آخرت به ستاریت از دنیا محتاجترم و چون لطف کردی و گناهانم را بر هیچ بنده صالحی آشکار نکردی، پس روز قیامت هم مرا مفتضح و رسوا در حضور جمیع خلائق نگردان.»

باطن اعمال ما نیات و انگیزه‌هایی هستند که موجب بروز آن اعمال گردیده‌اند و چون «قیامت» باطن این عالم (دنیا) است، بنابراین هر کس با حقیقت باطنی خود در روز قیامت حاضر می‌گردد نه بصورت ظاهری اعمالش. لذا پوشانیدن گناهان در این عالم بمعنای مخفی کردن آنها از دیگران است و در قیامت بمعنی غفران و بخشش است، یعنی سترمعاصی در قیامت، که باطن امور و اعمال آشکار می‌گردد شبیه استتار دنیوی نیست بلکه اساساً آنها را محو کامل آنها می‌باشد. هر کسی بجهت اینکه سر نوشت ابدی‌اش به حقیقت و باطن (نیست و انگیزه) اعمالش رقم زده می‌شود لذا به پوشانیدن ابدی (یا همان محو و نابودی) گناهان و خطاها نیاز مبرم و بیشتری دارد.

«إِلَهِي جُودَكَ بَسَطَ أَمَلِي وَعَفْوُكَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِي، إِلَهِي فَسَرْتَنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضِي فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ، إِلَهِي اِعْتَذَارِي إِلَيْكَ اِعْتِذَارُ مَنْ لَمْ يَسْتَفِنِ عَنْ قَبُولِ عَذْرِهِ فَاقْبَلْ عَذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنِ اِعْتَذَرَ إِلَيْهِ السُّعْيُونَ... إِلَهِي فَلْيَكِ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى.»

«خدایا جود و بخششست بساط آرزوی مرا گسترده و عفو تو بهتر از عمل من است، ای خدا! پس آن روزیکه میان بندگانت حکم می‌کنی آن روز مرا بلبقاء خود شاد گردان. ای خدای من کسی بدرگاهت عذر می‌خواهد که بقبول عذر سفت محتاج است، پس عذرم بپذیر، ای کریمترین کسیکه گناهکاران از او معذرت می‌طلبند... ای خدا حمد و ثنا مختص توست، حمد ابدی و دائم و

سرمدی که همی بیفزاید و هرگز فنا نپذیرد و چنانکه تو دوست بداری و بیسندی»  
 «يا اَللهِ فَلَما تُخَيِّبُ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلا تُخَيِّبُنِي عَنِ رَأْفَتِكَ... اَللهِ لَمْ اَسْلُطْ عَلَيَّ حُسْنَ ظَنِّي فَتَوَطَّ اَلْاَياسِ وَلا اَنْقَطَعَ رَجائِي مِنْ جَمَلِي كَرَمِكَ»

«خدایا حسن ظن مرا بر رحمتت به تو میدی مبدل مساز و از فروغ رأفت و عنایتت سرا محبوب مگردان... ای خدا بر حسن ظنم بتو یأس و ناامیدی مسلط مساز و دست امیدم را از دامن کرم نیکویت جدا مگردان.»

«اَللهِ فَلكَ اَسْتَلُّ وَ اَلَيْكَ اَبْتَهِلُ وَ اَرْعَبُ وَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِي مُحَمَّدٍ وَ اَنْ اَجْعَلَنِي مِنْ يَدِيْمِ ذِكْرِكَ وَ لا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَ لا يَفْضُلُ عَنِ شُكْرِكَ وَ لا يَسْتَخِفُّ بِاَمْرِكَ، اَللهِ وَ اَلْحَقِّي بِسُورِ عَزِّكَ اَلْاَبْهَجَ فَما كُوْنُ لَكَ عارِفاً وَ عَنِ سِوَاكَ مُسْتَعْرِفاً وَ صِغْرِكَ حَسائِفاً مُراقِباً يا اَذِ الْجَلالِ وَ الْاِكْرَامِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ رَسُوْلِهِ وَ اَلِهِ الطَّاهِرِيْنَ.»

«خدایا، پس من هر چه بخواهم از تو درخواست می‌کنم و بدرگاه کرمت با ناله و زاری و شوق و رغبت می‌نالم و از تو می‌طلبم که درود فرستی بر محمد و آل محمد (ص) و مرا از آنان قرار دهی که دائم بیاد تو آید و هرگز عهد تو نشکنند و شکر و سپاست را لحظه‌ای فراموش نکنند و امرت را سبک نشمرند. و ای خدا مرا به نور مقام عزتت که بهجت و نشاطش از هر لذت بالاتر است در پیوند تا آنکه شناسای تو باشم و از غیر تو روبرو گردانم و از تو ترسانم و مراقب فرمان باشم ای خدای صاحب جلال و بزرگواری و درود خدا بر محمد پیامبر و آل پاک او باد.»

### دعای سحر

از جمله دعاهایی که در سحرگاهان خوانده می‌شود، دعائی است که امام محمد باقر (ع) بدرگاه الهی می‌کردند و معروف به دعاء سحر است. ذیلاً بعنوان نمونه، فرازی از آنرا می‌آوریم:

«اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ يَهَانِكَ بِاَبْهَاءِ وَ كُلِّ يَهَانِكَ بِهَيْبِ، اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِسَهَابِكَ كَلْبِهِ، اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ جَبَالِكَ بِاَجْمَلِهِ وَ كُلِّ جَبَالِكَ بِجَمالِكَ كَلْبِهِ...»

«خدایا! من از تو درخواست می‌کنم بحق نورانی‌ترین مراتب انوارت، در صورتیکه تمام مراتب آن نورانی است، خدایا پس درخواست می‌کنم بحق تمام مراتب نورانیتت، خدایا! از تو درخواست می‌کنم بحق نیکو‌ترین مراتب جمالت و حال آنکه همه مراتب جمالت نیکو است، خدایا پس درخواست می‌کنم بحق تمام مراتب جمالت...»

در این دعا نیایشگر خداوند را به اسماء و صفات و شئونش (مانند جمال، جلال، عظمت، نور، رحمت، کمال، عزت، مشیت، قدرت، علم و...) قسم می‌دهد و در پایان حاجات و

نیازمندی‌های خود را به حق آنها درخواست می‌کند، و این همان شیوه تعلیم قرآن است که می‌فرماید: «وَلِلّهِ اَلْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا...» (اعراف/۱۸).

«و برای خداوند نام‌های نیکو است، پس خدا را با آنها بخوانید.»

تاکنون شرح‌های گوناگونی بر این دعا نوشته شده است که در اینجا برای آشنایی بدانها، بتوانیم نمونه قسمتی از کتاب «شرح دعاء سحر» نوشته امام خمینی را در ذیل فراز فوق می‌آوریم:

### دستور دعا کردن

«از تو سؤال می‌کنم» سؤال اگر به زبان استعداد شد دست رد بسینه سائل نمی‌خورد و دعایش پذیرفته و مستجاب خواهد شد زیرا فاعل و کسی که خواسته را انجام می‌دهد تمام و فوق تمام است و فیض آنحضرت، کامل و فوق کمال است و اگر فیض، ظهور ندارد و افاضه نمی‌شود از ناحیه نقصان استعداد است پس اگر پذیرنده، استعداد پذیرش فیض را داشته باشد فیض الهی از خزینه‌هایی که پایان ندارد و کمبودی در آنها ایجاد نمی‌شود و از معادن فیضی که غیرمتمنای است و نقصان‌پذیر نیست بر او افاضه خواهد شد.

### در حقیقت اخلاص

پس دعاکننده را سزاوار چنین است که تا می‌تواند باطن خود را مستزهِ کند و آن را از آلودگی‌ها و ملکات پست تهی سازد تا دعایش از مرحله گفتار به مقام حال و از مقام حال به لسان استعداد رسد و از ظاهر به باطن سرایت کند تا دعایش مستجاب و به مقصدش نائل شود. پس کوشش کن تا مگر باطنت دعا کند و باطنت طالب باشد تا درهای ملکوت بر قلبت گشوده شود و

۱ - این کتاب توسط سیداحمد فهری ترجمه شده و از طرف انتشارات «نهضت زنان مسلمان» در سال ۱۳۵۹ منتشر شده است.

۲ - در اهمیت این دعا در مقدمه کتاب چنین آمده است: «یکی از بزرگترین نعمت‌ها بر یندگان و رحمت گسترده بر شهرها، دعاهایی است که از گنجینه‌های وحی و شریعت و حاملان دانش و حکمت نقل شده است، زیرا همین دعاها است که رابطه معنوی میان خالق و مخلوق و رشته پیوند میان عاشق و معشوق است و وسیله‌ای است برای در آمدن به اندرون قلعه محکم و جنگ زدن به آن دستاویز استوار و ریسمان پرتوان. روشن است که به این غرض نهایی و مقصد اعلی امکان وصول نیست مگر آنکه بهر اندازه که ممکن است به معنای دعاها توجه یافته و به مقدار توانایی به سر و حقیقت آنها پی برده شود. من دیدم دعائی که مشهور است و بنام دعای مباحله نامیده شده است و از ائمه اطهار علیهم السلام در سحرگاهان برای توسل بنور الانوار نقل شده، از دعاهایی است که قدرش جلیل‌تر و منزلتش رفیع‌تر است، زیرا آن دعا شامل صفات حسنی الهی و امثال علیای ربوبی است و تجلی اتم اقدم در آن دعا است پس خواستم که آنرا از بیضی جهات به مقداری که آمادگی خویش بسا توانی اندک و آگاهی ناچیزی که دارم، شرح کنم ولی حریبا را چه رسد که بخواهد خورشید تابان را توصیف کند و با بیمار چشم کجا تواند که قصد نگاه کردن به تابش نور آن را نماید؟»

امراز جبروت بر سرت و ضمیرت منکشف گردد و کشتی عقلت در دریا‌های خیر و بسرکات بحرکت درآمده بساحل‌های نجات برسد و تو را از گرداب‌های هلاک نجات بخشد و با دو بال (علم و عمل) از این سرای تاریک و خانه‌ی هلاکت و بدبختی بعالم انوار پرواز نماید. و مبادا در مقابل این صفات حسنا و امثال علیا که آسمانها و زمینها بر آنها استوار است و همه عوالم با نور آنها روشن است، شهوت‌های پست و لذت‌های فانی و پوسیده و غرضهای حیوانی و کمالات چهاربایان و درندگان را در نظر داشته باشی، بلکه باید در طلب کرامت‌های الهی و انوار عقلی و کمالاتی که مقام انسان بعنوان آنکه انسان است باشی و بهشتی را که به پهنای آسمانها و زمینها است طلب کنی. تازه اینهم در ابتداء سیر و سلوک است و گر نه «نیکی‌های نیکمردان برای مقربین گناه محسوب می‌شود». پس بنا بر این، عارف کامل کسی است که قلب خود را همچون هیولا (ماده اولی که هیچگونه صورتی نداشته و استعداد پذیرش صورتهای گوناگون را دارد) که هر صورتی را می‌پذیرد آماده پذیرش هر صورتی سازد که محبوب، آن صورت را بآن قلب بدهد و هیچ صورتی و فضیلتی را از پیش خود مطالبه نکند و از هر دو عالم بگذرد و هر دو نشئه را پشت پا زند چنانچه عارف شیراز گوید:

در ضمیر ما نمی‌گنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را بدشمن ده که سازد دوست بس  
و در جای دیگر گوید:

تیبست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حصر ف دگر یساده نداد استادم  
و این است حقیقت آن اخلاصی که در روایت بان اشاره شده «که هر کس چهل روز برای خدا، اخلاص از خود نشان دهد چشمه‌های حکمت از دل او بر زبانش جریان می‌یابد» و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص کند و دلش را به آنچه چشمش می‌بیند مشغول نسازد و یاد خدا را به آنچه گوشش می‌شنود فراموش نکند و به آنچه به دیگری داده شده سینه‌اش اندوهگین نگیرد.»

پس مرگ بر بنده‌ای که ادعای بندگی کند آنگاه آقا و مولای خود را به اسماء و صفاتی بخواند که آسمان‌های ارواح و زمین‌های اشباح با آن اسماء و صفات استوار است ولی خواسته‌اش شهوت‌های نفسانی و ردایل حیوانی باشد، و تاریکی‌هایی را بیخواد که رویهم انباشته شده است و ریاستهای باطل و دست‌درازی بر شهرها و مسلط شدن بر بتدگان خدا خواسته‌ او باشد.

تو را ز کنگره عرش می‌زنند سفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟  
و ای خوشا بحال بنده‌ای که پروردگارش را بشاطر خود او عبادت کند و خالص برای او شده باشد و بجز او منظورش نباشد و شهوت‌های دنیوی و مقامات اخروی را خریدار نباشد.

### مناجات خمس عشر

بازده مناجات منسوب به حضرت امام سجاد (ع) است که برتیب زیر نقل شده است:

- ۱ - مناجات التائبین (توبه‌کنندگان)
- ۲ - مناجات التواکین (دردمندان)
- ۳ - مناجات الخائفین (ترسندگان)
- ۴ - مناجات الراجین (امیدواران)
- ۵ - مناجات الراغبین (راغبان)
- ۶ - مناجات الشاکرین (شکرکنندگان)
- ۷ - مناجات المطیعین (فرمانبرداران خدا)
- ۸ - مناجات المریدین (خواستاران قرب خدا)
- ۹ - مناجات المحبین (دوستان خدا)
- ۱۰ - مناجات المتوسلین (توسل‌کنندگان)
- ۱۱ - مناجات المفتقرین (نیازمندان)
- ۱۲ - مناجات العارفين (عارفان)
- ۱۳ - مناجات الذاکرین (آنها که در یاد اویند)
- ۱۴ - مناجات المعتمضین (پناهندگان)
- ۱۵ - مناجات الزاهدین (زاهدان)

ذیلاً فرازهایی از بعضی از مناجات‌های فوق را همراه با توضیح بعضی موارد برای آشنایی دانشجویان می‌آوریم.

### فرازی از مناجات تائبین (توبه‌کنندگان)

«اللّٰهٰی اَلَسْتُ بِرَءِیَ الْخَطَاِیَا تَوْبَ مَدَلَّتْیَ وَ جَلَّلْتِیَ التَّبَاعِدُ مِنْکَ لِیَاسَ مَسْکَنْتِیَ وَ اَمَاتَ قَلْبِیَ عَظِیْمُ جَنَابَتِیَ فَاخْبِیْ بِتَوْبَةٍ مِنْکَ یَا اَمَلِیَ وَ بُفِیْتِیَ وَ یَا سُوْلَیَ وَ مَنِّیْتِیَ فَوَعِزَّتْکَ مَا اَجِدُ لِذُنُوْبِیَ سِوَاکَ غَیْرَ اَوْ لَا اُرِیْ لَکَسْرِیْ غَیْرَکَ جَابِرًا وَ قَدْ خَصَصْتُ بِالْاِنَابَةِ اِلَیْکَ وَ عَنَوْتُ بِسَیْلِ اسْتِکَاثَةِ لَدَیْکَ فَاِنْ طَرَدْتَنِیْ مِنْ بَیْکَ فِیْمَنْ اَلُوْذُ وَاِنْ رَدَدْتَنِیْ عَنْ جَنَابِکَ فِیْمَنْ اَعُوْذُ.»

«خدا یا گناهان جامه‌ی خواری در من پوشید و کناره‌جویی از خدمت تو لباس بیچارگی در تن من کرد، و از جنایت بزرگ خود دل مرده شدم، پس دل مرا به توبه زنده گردان، ای آرزو و مقصود و ای مطلوب و امید من، به عزت تو سوگند که برای گناهان خویش آمرزنده‌ای غیر تو نیابم و برای شکستگی خود چیران‌کننده‌ای جز تو ندانم. به بازگشت سوی تو سر فرو بردم و به زاری نزد تو فروتنی کردم، اگر مرا از در خود برانی به که رو برم و اگر از آستان خویش دورم کنی به چه کسی



هر عملی که انسان انجام میدهد (اعم از نیت، فکر و اندیشه، کار و ...) آثار آن در زمینه روحی او نقش بسته و رفته رفته با تکرار آن اعمال، نقش آن نیز قویتر می شود بطوری که پس از مدتی جزو خصایص و ماهیت روحی او می گردد.

همچنانکه انعکاس و نفوذ آثار اعمال خیر و حسنات در زمینه روحی موجب رشد و تکامل انسان می گردد، اعمال خلاف و گناهان نیز سبب انحطاط روحی می شود و هر گناه و معصیبتی نسبت به شدت اثر خود سد راهی در مسیر تکاملی انسان بوده و در مراحل موجب سقوط از مراتب انسانی می گردد. از آنجا که هر کسی در زندگی از جهل و غفلت مصون نیست، می توان گفت که اکثریت انسانها در بیشتر امور خود بعلت عدم بینش کافی و رشد فکری و روحی غالباً مرتکب خطاها و اشتباهاتی شده و نیز بجهت دخالت علل و عوامل گوناگون (اعم از خودخواهیها و هوی و هوسها و غیره) بسیاری معاصی و قصور در انجام وظایف و مسئولیتها مرتکب میشوند که به تناسب علم و آگاهی و شعاع عمل و عوامل دیگر، آثار سوء مختلفی در زمینه روحی و معنویات و کمالات انسان دارد. بنابراین برای کسی که میخواهد در مدت عمر خود مسیر کمال را بطور شایسته و در حد ظرفیت خود طی نماید و از زندگی محدود دنیوی عالیترین نتایج ممکن را در رسیدن به حیات و مودت واقعی بگیرد، لازم است: اولاً آثار سوء اعمال گذشته را از زمینه روحی پاک سازد. ثانیاً بعد از تصمیم به تلاش در طریق کمال، از انعکاس آثار مخرب و مضر گناهان، با ترک آنها جلوگیری نماید و در یک کلمه «توبه» کند، و توبه واقعی عبارتست از پشیمانی قلبی و دوری جستن از معاصی و اقدام در جهت اعمال صالح و جبران گذشته. شخص تائب هیچگاه عالماً و عامداً به گناه برنگردد و اعمال و معاصی گذشته را - که اکنون از آنها بدرگاه الهی توبه کرده است - تکرار ننماید. در غیر اینصورت نه تنها توبه او بی اثر می شود، بلکه سبب گستاخی او در ارتکاب به معاصی و استمرار بر آن (به گمان اینکه در آینده از توبه برای آمرزش آنها استفاده نماید) نیز می گردد. در حالیکه بر عکس «توبه واقعی» اساساً دری از درهای رحمت الهی است که خداوند به رحمت خود آن را بروی بندگان باز گذاشته تا نادمین حقیقی و آنانکه از خواب غفلت و جهالت در عمر خود بیدار می شوند، یا حتی مؤمنینی که بععلل گوناگون مرتکب معاصی می گردند، دوباره امکان بازگشت داشته باشند.

فرازی از مناجات شاکین (دردمندان)

«الهی ایکنک أشکو نفساً بالسوء أماره والی الخطیئة مُبادرةً وخصاصیک مُرلعةً ولستخطیک معةً رضةً تسلكُ بی مسالک المہالک و تسجنلنی عندک أهون هالیک کثیرة اللیل طریلة الأمل ان مسہنا السر تجزع وان مسہنا الخیر تمتع میالة الی اللقب واللہو مملوة بالفقلة

والسہو تسرعُ بی الی الخویة وتسرفنی بالتوبة»

«خدایا بسوی تو شکایت می کنم از نفس خود که مرا بزشتیها وادار می کند و بسوی گناه می شتابد و به معاصی تو حرص می ورزد و خویش را پیش خشم تو فرامی دارد و راه هلاک می سپارد و هستی مرا تباه و مرا نزد تو بی ارزش ترین مردم می کند، بسیار بهانه جو است و دراز آرزو. اگر شری رسید فریاد برآرد و اگر خیر یا بد، از دیگران دریغ دارد، به لهو و بازی راغب است، و به سهو و بیخبری مبتلا، سرا سوی گناه می شتاباند و توبه مرا بتأخیر می اندازد.»

فرازی از مناجات راجین (امیدواران)

«الهی منی الذی نزل بک ملتماً قراک فما قرینته ومن الذی آناخ بیایک مرتجياً نذاک فما أولینته أیخسن ان أریع عن بیایک بالخیبة مضر و فَا و لست أعرفُ سیواک موالی بالأخسان موصوفاً کیف أرجو غیرک والخیر کله سیدک و کینف أو مل سیواک والخلق ولا مفر لک ءأقطع رجائی منک وقد أولیتنی ما لم أسئله من فضلیک أم تُفقرنی الی مثلی وأنا أعتصم بعتیک.»

«ای خدای من کیست که به امید مهمانی در سرای تو فرود آمد و او را تپذیرفتی و کیست که با امید عطا راحله خود را بر در خانه تو خوابانید و او را عطا ندادی آیا شایسته است که به نومیدی از در سرای تو بازگردم با آنکه سروری غیر تو که بر من احسان کند نمی شناسم؟ چگونه امیدوار غیر تو باشم؟ با آنکه هر خیری در دست تو است و چگونه آرزو از غیر تو کنم؟ با آنکه عالم ظاهر و باطن در اختیار تو است، آیا امید از تو بیرم؟ با آنکه سؤال نکرده از فضل خود به من عطا کردی، آیا مرا محتاج به مانند خودم میکنی؟ با آنکه من چنگ به رشته رحمت تو زدم.»

فرازی از مناجات شاکرین (شکرکنندگان)

«فألا تُک جمّة ضعف لسانی عن اخصائنها وتغماوک کثیرة قصر فہمی عن اذراکها فضلاً عن استقصائها فکیف لی بتخصیل الشکر وشکری ایاک یفتقر الی شکر فکلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک ان أقول لک الحمد.»

«تعمت تو چندان است که زبان من از شماره آن فرو مانده و بخششهای تو بسیار است چنانکه اندیشه من بدر یافتن آن نرسد. چه رسد به آنکه همه را یاد کند، چگونه شکر تو توانم گزارد که شکر من تو را موجب شکر دیگری است، پس هر چه ترا حمد و شکر گویم باز باید برای آن سپاس، ترا حمد و شکر دیگری بگویم.»

اگر در چیزهایی که در زندگی خود از آنها استفاده می‌کنیم دقت کنیم خواهیم دید که به هیچیک از آنها مالکیت مطلق نداریم. زیرا هر یک بطریقی بدست ما افتاده و بسزوی در حیطه اختیار ما قرار گرفته است و اگر آن علل و عوامل نبود آنها نیز در اختیار ما قرار نمی‌گرفتند.

در تعالیم اسلامی «شکرگزاری در برابر نعمت» خود نوعی «نعمت» است، که خداوند به بنده‌ای عطا کرده و به او حق «سپاسگزاری» میدهد. و این، دارای مراتبی است که اصل و حقیقت آن مختص کسانی است که به کمال اخلاص رسیده‌اند و بجهت مجاهدات بی‌وقفه در تهذیب نفس و کسب کمالات و وارستگی از خودخواهیها و خودپرستیها به مقام مخلصین (بفتح لام) نائل شده‌اند. بطوریکه شکرگزاران واقعی همان مخلصین (خالص شدگان) بوده و شکرگزاری صفت دائمی آنهاست.<sup>۱</sup>

شکرگزاری به دو صورت است و شکرگزاری کامل و حقیقی آن است که هر دو جنبه را داشته باشد:

اول - بصورت تذکر و یادآوری (قلبی و لسانی). دوم - بکارگیری نعمت در محل خود.

صورت اولی ارتباطی است که انسان با منعم خود (خدا) در قلب و زبان دارد، ولی نیابستی این تذکر جنبه صوری بخود گیرد، بلکه منظور حقیقت مسئله در قلب و ذهن می‌باشد. این مرحله از شکرگزاری ارتباط با خداست از طریق روح و فکر، و اگر این روحیه تقویت شود و در اثر تحصیل معرفت و بصیرت استحکام یابد، رفته رفته در تار و پود روح و ذهن انسان نفوذ کرده و «ملکه» می‌شود.

شکر عملی آن است که انسان، نعمت عطا شده را بجا و بموقع و بمیزان ضرورت بکار گیرد تا آن نعمت برکت یافته و هدف و منظور منعم از عطای نعمت را عملی سازد، چون خداوند متعال از هر گونه نقص و نیازی مبرا است لذا شکر نعمت و کفران آن هیچگونه تأثیری در او نخواهد داشت؛ و از آنجا که خلاق را بر اساس حکمت و هدف عالی‌ای به صحنه هستی آورده است، لذا غرض از عطای نعمت صرفاً تأمین سعادت و کمال والای انسان است نه چیز دیگر. بنابراین اگر از نعمتها بصورت صحیح استفاده نشود و یا مهمل باقی بماند بی‌نتیجه خواهد بود، نعم موجود نیز در صورت بکارگیری صحیح و اصولی «خیر» و الا «شر» خواهند بود.

یادآوری این نکته لازم است که برای درک اهمیت نعمت دو راه وجود دارد:

اول - فقدان آن نعمت، دوم - معرفت به نعمت، که هر یک در درک اهمیت نعمت مفید و مؤثر می‌باشد ولی پر واضح است که درک ارزش و اهمیت نعمت پس از فقدان آن سودی ندارد،

زیرا در اینصورت نعمتی نیست که پس از حصول آگاهی به استفاده صحیح از آن اقدام شود؛ و لذا آنچه برای انسان ارزش حیاتی دارد حصول معرفت نسبت به نعمت است.

نمونه‌ای از مناجات محبین (دوستداران خدا)

«الهی مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي آتَسَّ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَقَى عَنكَ حَوْلًا»

«ای خدای من کیست که مزه دوستی تو چشید و بجای تو دیگری را برگزید، و کیست که با تو آشنا شد و خواست از تو جدا شود.»

### صحیفه سجادیه

آغاز دوران امامت امام چهارم، حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام، مقارن با ظهر خونین روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، «عاشورا»ی عظیم حسینی است. آن بزرگوار در لحظاتی مسئولیت عظیم امامت حقه را به عهده می‌گیرد، که جاززه مطهر پدر بزرگوار و اجساد پاک عزیزترین افراد خانواده‌اش در زیر سم ستوران اشراک زمان و عمال طاغوت ستمگر دوران قرار دارد و پس از آن ...

کار دستگاه ستم پیشه بنی امیه بجائی رسیده است که برای از بین بردن مخالفین خود «کعبه» قبله‌گاه مسلمین و خانه خدا را سنگباران کرده و دستور قتل عام مردم مدینه، شهر پیامبر گرامی اسلام (ص)، را صادر می‌کند.

فشار و خفقان بحدی است که امکان هر نوع مقابله رویاروی مؤثر را از امام (ع) سلب می‌کند. و او که مسئولیت سنگین امامت حقه الهی و نیز مسئولیت عظیم پیام خون مقدس پدر بزرگوار و شهدای عظیم الشان کربلا را بدوش می‌کشد؛ او که باید از نهال نویای انقلاب حسین (ع) مراقبت کرده و آنرا بشمر بنشانند، صلاح اسلام و مسلمین را در این نمی‌بیند که دست به شمشیر برد.

او بهتر از هر کسی می‌دانست که دستگاه حکومت جور، می‌کوشد مسلمانان را از حقایق دین دور نگهدارد و در صدد اینست که فرهنگ و روح اسلام را به یکباره از بین ببرد، و لذا امام می‌خواهد فرهنگ اصیل اسلامی را که در اثر تحمیل فرهنگ طاغونی توسط دستگاه بنی‌امیه رو بضعف رفته و بدست فراموشی سپرده است، از نو زنده کند. چه، او امام راستینی است که همچون سایر ائمه بر حق باید از حریم حقیقت اسلام و حدود و نفور معارف حقه آن حفاظت و پاسداری کند.

او در آن شرایط صعب چگونه می‌تواند این رسالت سنگین خود را عملی سازد؟! برآستی

۱ - رجوع کنید به ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۶۸ - ۶۵

چقدر زیبا و باشکوه است که پیشوائی تنها و بی‌یاور در چنان موقعیتی، روح اسلام را در شکل «دعا» در قالب الفاظ می‌ریزد و صحیفه او شکل می‌گیرد و بدین ترتیب فرهنگ اسلامی در قالب جدیدی، بسیار آسان در اختیار مردم طاغوت زده قرار می‌گیرد و آنان را بخود می‌آورد. مردم رایحه دل انگیز اسلام راستین را از لابلای دعاها و استشمام کرده و بدان دل می‌بندند و دستگام ستمگر و ظاهر بین بنی امیه همچنان از این سیاست بی‌خبر و غافل است.

#### معارف صحیفه سجادیه

در میان منابع اولیه تعالیم حیات بخش اسلام، بعد از قرآن کریم و نهج البلاغه امیر مؤمنان علی علیه السلام، هیچ کتابی به عظمت و عمق و ژرفای «صحیفه»، این میراث گرانمای امام زین العابدین و سیدالسادین نمی‌رسد.

صحیفه سجادیه که بصورت کتاب دعا و مناجات و راز و نیاز با خدای مستعال در فرهنگ ما مطرح است، گنجینه‌ای از تعالیم و معارف الهی است که جزئی ترین موضوعات تا عمیق ترین مباحث و مسائل اعتقادی، اخلاقی و تربیتی و سیاسی و نظامی و اقتصادی، اعم از فردی و اجتماعی را در قالب دعا بیان داشته است، آنهم از زبان معلم و مربی بزرگی که گستره وجودش از آبخور وحی سیراب گشته و چنان به تجلی درآمده است که هر کس در کنار آن بنشیند و با معرفت و بصیرت به آن بنگرد از آن بهره‌ها می‌برد.

صحیفه سجادیه که به «زبور آل محمد (ص)» معروف و مشهور شده است، قسمتی از دریای بیکران کلمات حیاتبخش امام سجاد علیه السلام می‌باشد.

صحیفه سجادیه در عین حال که از سطوح والای معرفتی برخوردار است و از عالیترین اسلوب‌های ادبیات عرب نیز بشمار می‌رود، معارف اسلامی و راه و رسم زندگی صحیح اسلامی را در تمام ابعاد به زبان ساده و عموم فهم «دعا» چنان زیبا و روان بیان می‌کند که به آسانی بر دلها می‌نشیند و در خاطرها جای می‌گیرد. و چنین است که صحیفه سجادیه در حقیقت علاوه بر جنبه‌های دعائی و راز و نیاز با پروردگار، یک کتاب تربیتی تمام عیار در فرهنگ اسلامی است که در ساختن شخصیت و معنویت بخشیدن به انسان بسیار مؤثر است. صحیفه سجادیه مشتمل بر ۵۴ دعا می‌باشد که هر یک از آنها در تازه‌ای از معرفت به روی انسان می‌گشاید، و به تعبیر دیگر هر کدام از آنها وسیله‌ای برای آشنائی با وظایف اهل ایمان در زندگی خود می‌باشد که به آسانی وی را در راه تکامل و پیشرفت حقیقی خود یاری می‌کند.

امید است که دانشجویان عزیز که معلمان و مربیان نسل آینده هستند، با آشنائی با این منبع سرشار اسلامی، هر چه بیشتر بهره‌مند گردند تا بهتر بتوانند در تربیت و تهذیب نوباوگان گامهای فراتری بردارند.

#### سلسله روایتی صحیفه سجادیه

سلسله روایتی صحیفه از عمیدالروایه ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد بن محمد بن عمر بن یحیی سیداجل از نجم الدین بهاء الشرف ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد بن محمد بن عمر بن یحیی علوی حسینی برای ما حدیث کرد که متوکل بن هارون بلخی، در هنگام عزیمت به خراسان، یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع) را ملاقات نمود و وقتی جریان پیشگویی شهادتش را توسط حضرت صادق علیه السلام به وی خبر داد، ایشان نسخه‌ای از صحیفه سجادیه جد بزرگوار خود (حضرت سجاد) علیه السلام را که به همراه خود داشت برای مصونیت از افتادن به دست دشمنان به متوکل سپرد. بعداً وقتی متوکل به خدمت حضرت صادق (ع) رسید نسخه مزبور را با نسخه‌ای که نزد حضرت بود، مطابقت داد و آنها را عین هم یافت. بدین ترتیب نسخه‌ای از صحیفه بخط حضرت سجاد علیه السلام در پیش حضرات ائمه معصومین علیه السلام موجود بوده و نسخه‌ای هم در پیش یحیی بن زید بن علی بن الحسین که قبل از شهادت خود به متوکل بن هارون سپرده است.

#### شرح‌ها و ترجمه‌های صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه تا کنون حدود ۴۰ بار شرح شده و چندین بار نیز به زبان فارسی ترجمه شده است. اکثر شرح صحیفه به زبان عربی می‌باشد و لذا استفاده از آنها برای عموم آسان نیست. از جمله شرح‌های معروفی که بر صحیفه نوشته شده، شرح شیخ بهائی بنام «حدائق المقربین» است، و نیز شرح سید علیخان مدنی شیرازی است، این شرح در ۵۸۷ صفحه نیم ورقی در مؤسسه آل بیت، چاپ سنگی شده است.

از جمله شرح‌های فارسی صحیفه، شرح میرزا محمد علی مدرس چهاردهی و ترجمه و شرح سید علینقی فیض الاسلام را می‌توان نام برد، و اما ترجمه‌های معروف صحیفه به زبان فارسی عبارتند از:

- ۱ - ترجمه صحیفه سجادیه از سید صدرالدین بلاغی
- ۲ - ترجمه صحیفه سجادیه از مهدی الهی قمشه‌ای
- ۳ - ترجمه صحیفه سجادیه از میرزا ابوالحسن شعرانی
- ۴ - ترجمه صحیفه سجادیه از جواد فاضل

از آثار امام سجاد (ع)، علاوه بر صحیفه، رساله‌ای است که بر مبنای حقوق و وظایف اخلاقی و انسانی می‌باشد و به «رساله حقوق» مشهور است. در این رساله امام زین العابدین انواع

۱ - طبق تحقیق استاد سید محمد مشکوة: برای مطالعه در سلسله سند صحیفه به مقدمه صحیفه سجادیه، ترجمه صدرالدین بلاغی و ترجمه جلد چهارم «اعیان الشیبه» عاملی بنام «زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین (ع)» و کتب مشابه دیگر مراجعه فرمائید.

و اقسام حقوقی را که هر فرد اهل ایمان به عهده دارد با دقت و ظرافت خاصی بیان نموده اند. برای مطالعه آن می توان به «خصال» شیخ صدوق و یا «تحف العقول» و ... مراجعه کرد.

### منتخباتی از صحیفه سجادیه<sup>۱</sup>

انتخاب قطعه ها و فرازهائی از صحیفه سجادیه برای معرفی آن گار دشواری است. زیرا تک تک جملات و عبارات آن زیبا، دلنشین و آموزنده است، اما بناچار برای آشنائی اجمالی دانشجویان به این فرهنگ عظیم تربیتی و معرفتی، فرازهائی چند از بعضی دعاها را انتخاب کرده ایم.

برای سهولت بیشتر، در اینجا تنها به ترجمه متون انتخابی صحیفه اکتفا نموده و از ذکر متن عربی آنها صرف نظر شده است.

### در ستایش خدای عزوجل

... منزّه است نامهای او و پیاپی است نعمتهای او، از کرده خود مسئول نیست و دیگران مسئولند و سپاس خدائی را که اگر بندگان را از شناختن (آئین) سپاسگزاری بر عطایای پیاپی که بایشان داده و نعمتهای پیوسته که بر ایشان کامل ساخت محروم می ساخت، در نعمتهایش تصرف می کردند و سپاس نمی گذاردند و در روزی دست می گشودند و شکر نمی کردند و اگر چنین می بودند از حدود انسانیت به مرز بهیمنیت می رفتند و چنان می بودند که در کتاب محکم خود وصف کرده است: ایشان جز مانند چارپایان نیستند بلکه گمراه ترند. سپاس خدای را بر آنچه از خدائی خود بما شناساند. و بر آنچه از شکر خود بما الهام کرده و بر آن درها که از علم به ربوبیتش بر ما گشوده و بر اخلاص در توحیدش که ما را به آن رهبری کرده و ما را از کجروی و شک در کار خود دور ساخته، چنان سپاسی که به آن در زمره سپاسگزاران خلقش زندگی کنیم و به هر که به خشنودی و عفویش پیشی جسته سبقت گیریم - سپاسی که تاریکیهای برزخ در پرتوش بر ما روشن شود و راه رستاخیز را بر ما هموار سازد و منازل ما را در پیشگاه گواهان (از فرشتگان و پیغمبران و امامان) بلند گرداند. روزیکه هر کسی به سزای عمل خود می رسد و بمردم ستم نمی شود، روزیکه به هیچوجه دوستی بکار دوستی نمی خورد و ایشان یاری نمی شوند...

### دعا در طلب فرجام نیک

ای کسی که بادت (مایه) آبروی یادکنندگانست و ای کسی که شکرست (موجب) کامروائی

۱ - از صحیفه سجادیه، ترجمه سید صدرالدین بلاغی که در عین زیبایی امانت را نیز مراعات کرده و لذا از جمله بهترین ترجمه های صحیفه سجادیه است.

شاکرانست و ای کسی که طاعتت (باعث) نجات مطیعانست بر محمد و آتش رحمت فرست، و دلهای ما را بباد خود از هر یاد و زبانها ما را به شکر خود از هر شکر و اعضا ما را بطاعت خود از هر طاعت مشغول دار و اگر برای ما فراغتی از کارها تقدیر کرده باشی، پس آنرا فراغت توأم با سلامتی قرار ده که سبب آن گناهی دامنگیرمان نشود و خستگی بما نبیوندد؛ تا نویسندگان گناهان با نامه ای خالی از ذکر بدیهامان از طرف ما باز گردند و نویسندگان حسنات بسبب آنچه از نیکیهای ما نوشته اند شادان باز آیند، و چون ایام عمرمان سپری شود و رشته زندگیمان بگسلد و آن دعوت تو - که از وقوع و اجابتش گریز نیست - ما را احضار کند. بر محمد و آتش رحمت فرست و پایان آنچه را که نویسندگان اعمالمان بر ما می نویسند توبه ای پذیرفته قرار ده که بعد از آن ما را بر گناهی که کرده باشیم و نافرمانی ای که مرتکب شده باشیم توبیخ نکنی، و روزیکه (اسرار) و اخبار بندگان را می آزمائی در برابر حاضران و ناظران پرده ای را که خود فرو گسترده ای از روی کار ما بر نداری، زیرا که تو نسبت به هر که ترا بخواند مهربانی و دربارۀ هر که ترا ندا دهد اجابت کننده ای.

### دعا در مقام اعتراف و طلب توبه

بارالها سه خصلت مرا از مسئلت تو باز می دارد و یک خصلت مرا بر آن می انگیزد: باز می دارد مرا، فرمانی که صادر کرده ای و من از امتثال آن کندی کرده ام و نهی که فرموده ای و من به مخالفتش شتافته ام و نعمتی که آن را بمن بخشیده ای و من در شکرش تقصیر کرده ام.

و برمی انگیزد مرا بمسئلت تو، تفضلت بر هر که رو بتو آورد، و از راه نیک بینی به درگاه تو آید زیرا که همه احسانهای تو از روی تفضل است و همه نعمتهای بی مقدمه (و بدون سابقه استحقاق) است پس اکنون این منم - ای خدای من - که بر در (خانه) عزتت - مانند منقادی ذلیل ایستاده ام، و با شرمندگی همچون محتاجی عیالبار در پیشگاه تو معترفم که در برابر احسانت جز بخودداری از عصیان، گردن نهادم. و با همه این احوال، از انعام تو بی بهره نبوده ام. پس ای خدای من آیا اقرارم ببدی کردارم نزد تو مرا سود می دهد؟ و یا اعتراف به زشتی رفتارم مرا از عذابت رهایی می بخشد؟ یا در این مقام مرا مستوجب خشم خود ساخته ای و در هنگامیکه ترا می خوانم غضب خود را ملازم من فرموده ای؟ منزهی تو (ای خدا) از تو نومید نمی شوم زیرا تو خود در توبه را بروی من گشوده ای بلکه همچون آن بنده ذلیل بسخن می پردازم که درباره خود ستمکار و نسبت به حرمت پروردگار خود سهل انگارست...

ای بخشنده تر بخندگان، و ای بخشنده تر کسی که طالبان رحمت، توب و روز آهنگ او کنند و ای مهربانتر کسی که آموزش طلبان گیرد او گردند. و ای کسی که عقوت از انتقامت

فزونست؛ و ای کسی که خشنودیت از خشمت بیشتر است؛ و ای کسی که بوسیله حسن تجاوز بر خلق خود منت نهاده‌ای؛ و ای کسی که بندگان را پذیرفتن توبه عادت داده‌ای؛ و ای کسی که اصلاح (امور) فاسدشان را بوسیله توبه خواسته‌ای؛ و ای کسی که از عمل ایشان بمقدار اندک خشنود شده‌ای؛ و ای کسی که اندک ایشانرا پاداش فراوان داده‌ای؛ و ای کسی که اجابت دعا را برایشان ضمانت کرده‌ای؛ و ای کسی که بآئین تفضل پاداش نیکرا - بر عهده خود - به ایشان وعده داده‌ای، من گناهکارترین گناهکاری نیستم که تو او را آمرزیده باشی و نکوهیده‌ترین کسی نیستم که عذر بدرگاه تو آورده و تو عذرش را پذیرفته باشی و ستمکارترین کسی نیستم که نزد تو توبه کرده و تو باز به او احسان کرده باشی...

### دعا در طلب اخلاق ستوده

بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست و ایمان مرا بکاملترین مراتب ایمان برسان، و یقین مرا فاضلترین یقین ساز، و نیت مرا بدرجه بهترین نیتها و عمل مرا به بهترین اعمال ترفیع ده. بار الهی، بلفظ خود نیتم را کامل و خالص ساز و یقین مرا ثابت و پای برجای دار و بقدرت خود آنچه را که از من تباه شده اصلاح فرمای.

بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست و مهمات مرا، که باعث دل مشغولی منست، کفایت کن و بکاری که فردا مرا از آن مورد سؤال قرار می‌دهی وادار، و روزگار مرا در آنچه برای آتم آفریده‌ای مصرف دار. و مرا بی‌نیاز ساز و روزیت را بر من وسعت ده. و به نگاه کردن (به آنچه در دست مردمست) مبتلایم مساز. و عزیزم گردان. و گرفتار کبرم مکن و بر بندگی خود رام ساز. «وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتي بِالْعُجْبِ» و عبادتم را بسبب خودپسندی تباه منماید. و خیر را برای مردم بدست من روان کن. و کار نیک مرا به منت نهادن باطل مساز. و اخلاق عالیه را بمن مرحمت فرمای. «وَاعْصِمْنی مِنَ الْفَحْرِ» و مرا از تفاعر و مباحات نگاهدار.

بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا براه راست و شایسته‌ای هدایت کن که آنرا با راه دیگر عوض نکنم. و از مذهب حق بر خوردار کن که از آن منحرف نگردم. و به نیت صوابی که در آن شک نکنم و مرا تا آنگاه که عمرم در طاعت تو بکار رود باقی بدار. پس هرگاه بخواهد که عمرم چراگاه شیطان گردد، پیش از آنکه غضب شدیدت به من رو آورد یا خشمت بر من مستحکم گردد مرا بسوی خود گیر.

بار الهی، هیچ خوبی که بر من عیب شمرده شود باقی نگذار، جز آنکه آنرا اصلاح کنی. و هیچ صفت نکوهیده‌ای مگر آنکه آنرا نیکوسازی. و هیچ خصلت کریمه ناقصی، جز آنکه آنرا کامل کنی...

بار الهی، آن حرص و بدگمانی و حسدی را که شیطان در دل من می‌افکند، بیاد عظمت و

تفکر در قدرت، و تدبیر در برابر دشمنت مبدل ساز. و آن کلمه زشت یا بد یا دشنام عرضی بکسی یا شهادت باطل یا غیبت مؤمن غائبی یا بدگفتن به شخص حاضر و مانند اینها را که شیطان بر زبان من جاری کند، بسخن حمد، و مبالغه در ثنا، و سعی و دقت در تمجید، و شکر نعمت، و اعتراف باحسان و شمردن نعمتهای خودت، بدل فرمای...

بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا تندرستی در عبادت و آسایش در پارسائی و علمی توأم با عمل و پارسائی مقرون با رفق و اقتصاد، روزی ساز.

### دعا درباره پدر و مادر

... بار الهی، هر آزار که از من بایشان رسیده یا هر مکروه که از من بایشان پیوسته، یا هر حقی که در مقام ایشان از طرف من تضییع شده، پس آنرا وسیله ریختن از گناهان و بلندی درجات فزونی حسنات ایشان قرار ده. ای کسیکه بدیها را بسچندین برابرش از خوبیها تسبیل می‌کنی...

بار الهی، بر محمد و آل و نسل او رحمت فرست و پدر و مادر مرا به بهترین امتیازیکه به پدران و مادران بندگان مؤمنت بخشیده‌ای اختصاص ده، ای بخشنده‌تر بخشنندگان. بار الهی، در پی نمازها و در قسمتی از اوقات شب و در ساعتی از ساعات روزم ذکر ایشان را از یادم مبر...

بار الهی، اگر ایشانرا بیش از من آمرزیده‌ای پس ایشانرا شفیع من ساز و اگر مرا بیش از ایشان مورد آموزش قرار داده‌ای، پس مرا شفیع ایشان کن تا در پرتو مهربانی تو در سرای کرامت و محل مغفرت و رحمت گردآیم، زیرا که تو صاحب فضل عظیم و نعمت قدیمی. و تو مهربانتر مهربانانی.

### دعا برای رزمندگان اسلام

بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست و مرزهای مسلمانان را بعزت خود محکم گردان و محافظین مرزها را به نیروی خود تقویت فرمای و عطایای ایشان را از توانگری خود سرشار ساز. بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست و عده ایشان را افزون ساز و اسلحه ایشان را برآ کن و حوزه ایشان را حراست نمای و نقاط حساس جبهه شانرا محکم کن و جمعیتشان را الفت ده و کارشان را بوجه شایسته روبراه کن و آذوقه‌شان را بیایی برسان و مشکلاتشان را خود بتنهائی کفایت نمای و ایشان را بنصرت خود تقویت کن و بصبر مدد رسان و چاره جوئیهای دقیق بیاموز. بار الهی، بر محمد و آلش رحمت فرست و آن دقایق (جنگی) را که بآن جاهلند بسایشان شناسان و آنچه را که نمی‌دانند تعلیمشان کن و آنچه را که نمی‌بینند بایشان بنمای...

بار الہا، از این راه تدبیر اهل اسلام را نیرومند و شهرهاشان را محکم و اموالشان را افزون ساز. و خاطرشان را از جنگ با دشمنان برای عبادتت بپرداز و از مبارزه با ایشان برای خلوت گزیدن با تو آسوده ساز، تا در سراسر زمین، غیر از تو پرستیده نشود و جز در پیشگاه تو برای احدی پیشانی بخاک سوخته نگردد...

بار الہا، هر مسلمانی که امور خانه جنگ جوئی یا مرزداری را اذاره کند، یا در غیبت او خانواده اش را کفایت کند، یا او را بقسمتی از مال خود، اعانت نماید یا او را بساز و برگگی مدد نماید، یا بر جهاد و ادار کند یا بادعای خیری، بطرف مقصدی که بیش گرفت، روانه سازد، یا در غیاب او احترام و آبرویش را رعایت کند پس او را سنگ به سنگ و مثل بمثل، برابر اجر آن مجاهد اجر ده. و در مقابل کارش مزد نقدی عطا کن که در دنیا نفع آنچه را پیش از این انجام داده و شادی کاری را که بجا آورده دریابد، تا آنگاه که (کاروان) زمان را (در آخرت) بفضل و احسانی که برایش جاری ساخته ای و کرامت و عزتی که برایش مهیا نموده ای برساند...

#### دعا در عذرخواهی از ادای حقوق

بار الہا، من در پیشگاه تو عذر می خواهم، از مظلومی که در حضور من، به او ستم رسیده و من او را یاری نکرده باشم و از احسانی که در باره من انجام گرفته و شکر آنرا بجا نیاورده باشم و از بدکرداری که از من عذر خواسته و من عذرش را نپذیرفته باشم. و از فقیری که از من خواهشی کرده و من او را بر خود ترجیح نداده باشم و از حق حقدار مؤمنی که بر ذمه ام مانده و آنرا نپرداخته باشم و از عیب مؤمنی که بر من پدید شده و آنرا نپوشانده باشم و از هر گناهی که برایم پیش آمده و از آن دوری نکرده باشم.

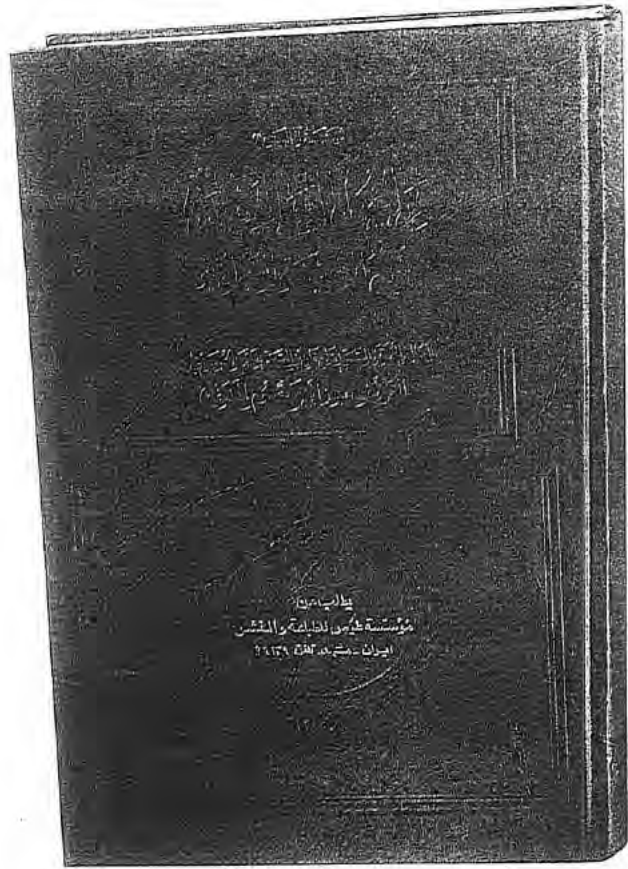
بار الہا، از همه آنها و نظائر آنها از تو عذر می خواهم عذر ندامتی که مراد بر برابر پیش آمدهای نظیر آن، واعظی باشد. پس بر محمد و آلش رحمت فرست و پشیمانیم را، از لفظهایی که به آن دچار شده ام و تصمیم را بر ترک گناہانی که برایم پیش آید توبه ای قرار ده، که برای من موجب محبت تو گردد، ای دوستدار توآبان.

#### دعا در هنگام یاد مرگ

بار الہا، بر محمد و آلش رحمت فرست و ما را از طول امل نگاهدار و با ادای حق عمل (دست) آرزو را از (دامن) ما کوتاه گردان، تا آنکه پیاپی رساندن ساعتی را پس از ساعتی و دریافتن روزی را در پی روزی و پیوستن نفسی را بنفسی و در پی آمدن گامی را در پی گامی آرزو نکنیم و ما را از فریب آرزو سلامت و از شرورش در امان دار. و مرگ را نصب العین ما ساز، و یاد مرگ را روزی از خاطره مان مبر. و از اعمال شایسته (توشه) عملی برایمان قرار ده که با آن

برای بازگشت بسوی تو شتاب کنیم و بر زود رسیدن بکوی تو حرص و ورزیم، تا مرگ برای ما آرامگاهی باشد که با آن انس گیریم و محل الفتی که بسویش مشتاق باشیم، و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیک شدن به او را دوست بداریم. پس هر زمان که آنرا بر ما وارد سازی و بسوی ما فرودآوری ما را از زیارتش نیکیخت ساز، و چون در آید ما را با او مأنوس گردان و ما را در مهمانی او بدبخت مساز و از دیدنش سرافکنده مکن، و آنرا دری از درهای آمرزش و کلیدی از کلیدهای رحمت خود قرار ده و ما را در (سلک) هدایت شدگانی بمیران که گمراه نشوند و فرمانبردارانی که اگر اه نداشته باشند و تابانی که عصبان نکنند و (برگناه) اصرار نوززند. ای ضامن مزد نیکوکاران و ای مصلح کار تباهکاران.

سرای آخرت را، خداوند آنچه خود اراده فرماید از متاع دنیوی او را بر خوردار نماید و دیگر نوابی در آخرت برایش نخواهد بود. چه، خداوند سبحان آن نعم را می‌دهد تا از آنها در طاعت کمک جوید ولی او آنها را در معصیت خداوند بکار می‌بندد و لذا مورد عقوبت قرار خواهد گرفت.



امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع البیان گفته است: اگر گفته شود که آیا شخص مکلف جایز است که با اعمال خود دنیا و آخرت را بخواند و در عین حال از جواب معاف باشد؟ در جواب گفته که آری در صورتی که دنیای عاجل را تابع آخرتش کند مانند مجاهد در راه خدا که برای اعزاز دین می‌جنگد و غنائم را به تبع آن قرار می‌دهد.

نظام نیشابوری در تفسیر این آیه گفته است که خداوند سبحان دو صنف از مردم را ذکر فرموده: یکی طالبان خیرات دنیا و دیگر جویندگان خیرات آخرت را. در اینجا سه قسم دیگر نیز

فرازی از دعای شماره ۲۲

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِيهِ الصَّلَاةُ لَكَ لِأَخِرَتِي حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي وَحَتَّى يَكُونَ الْغَالِبَ عَلَيَّ الزُّهْدُ فِي دُنْيَايَ وَحَتَّى أَعْمَلَ الْعَمَلَاتِ شَوْقاً وَأَهْسنَ مِنَ السُّنَنَاتِ فَرَقاً وَوَعَوْفاً»

بار الها! بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا بر آن راغب کن که کار تو را برای آخرت بجای آورم، تا آنجا که صدق این معنی را در دل خود احساس کنم و بی‌رغبتی در دنیا بر من غالب شود، و کارهای نیک را از روی شوق بجای آورم و از کارهای بد از روی بیم و هراس ایمن باشم.

شرح و توضیح<sup>۱</sup>

رزق رغبت در عمل برای خداوند تعالی عبارتست از جذب و کشش دل بوسیله هدایت به سوی ارادت و محبت او و تداوم آن..... و مقصود از آن، احتراز از اینست که عمل برای خدا به جهت دنیای آجل باشد همچنان که مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مردم ظاهراً روش افراد صالح را اتخاذ کرده‌اند اما اعمالشان در حقیقت وسیله‌ای برای روی آوردن به دنیا و رسیدن به خواسته و موفقیت در کارهایشان است. در این دعا اشاره به کلام الهی است که:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْبِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُزِئَتْ مِنْهَا وَمَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» و آیه دیگر «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْمَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِئِنْ تُرِيدُوا جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلِّيْهَا مَذْمُوماً مَذْمُوراً وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَمِعَ لَهَا سَهْمَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً»

«کسی که کشت آخرت را بخواند برای او در کشتش بیفزاییم و آنکه کشت دنیا را بخواند از آن برخوردارش گردانیم ولی در آخرت دیگر بهره و نصیبی برایش نخواهد بود» و «آنکه زندگی دنیا را بخواند، برای آنکس که ما اراده کنیم آنچه بخواهیم به او زود بدهیم، آنگاه دوزخ را جایگاه او قرار دهیم که نکوهیده و رانده شده در آن وارد شود، ولی آنکه آخرت را بخواند و کوشش را برای آن بکار بندد و مؤمن هم باشد، چنان افرادی سستی و کوششان مورد قدردانی و سپاس است». این عباس از حضرت رسول اکرم (ص) روایت کرده که معنای آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْمَاجِلَةَ» اینست که هر کس با اعمالی که خدا فریضه او قرار داده، شواب دنیا را بخواند و نسه رضای او و

۱ - از ریاض السالکین اثر سیدعلیخان مدنی، ص ۲۶۹، چاپ سنگی از انتشارات مؤسسه آل بیت که برای استفاده بیشتر دانشجویان آفتاب و ترجمه می‌شود.

هست: اول اینکه خواست آخرت از خواست دنیا راجع و افزون باشد. گویند که این نوع غیر مقبول است، همچنان که از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده که حق تعالی فرموده: «أَنَا أَعْتَى الْأَغْنِيَاءِ عَنِ الشَّرِكِ مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَ شَرِيكَهُ» «من بی نیازترین بی نیازان از شرک هستم، هر کس عملی کند و در آن غیر مرا شریک کند، عملش را به او می گذارم.» و نیز گفته شده که در این حالت معارضه مثل به مثل می شود و قدر زائد باقی می ماند که انگیزه آن خالص برای طلب آخرت است و لذا مورد قبول قرار می گیرد. دوم اینکه طلب دنیا و آخرت متعادل و برابر باشد. سوم خواست دنیا بیشتر و افزون باشد. دو قسم اخیر مورد اتفاق است که قبول نمی شود هر چند از ریه محض بهتر است.

«حتی» در اینجا برای تعلیل است، یعنی تا اینکه صدق آنرا در قلب خود بشناسم و دریابم... یعنی ایندو از قلبم باشد و غرض اینستکه از دل خود صدق و رغبت در عمل برای خدا را به جهت آخرت دریابد، و صدق رغبت در عمل در حقیقت در صدق رغبت به کسی که برای او عمل می شود، تحقق می یابد. پس گویا که حضرت حصول اعتقاد جازم و یقین قاطع به امور اخروی را خواسته اند تا رغبتشان در عمل برای آنها صادق آید. وعده های اخروی و آنچه خداوند از خیرات پایدار در نزد خود برای بندگان عامل و راغبش مهیا فرموده، اموری هستند که حقیقت آنها از دید و بصیرت اکثریت افراد بشری مخفی و پنهان است، چنانکه اکثریت مردم از وعده های اخروی چیزی بیشتر از لذات جسمانی حاضر بدیشان خطور نمی کند و لذا همه رغبتشان در عمل برای آنها و بدست آوردن آنها است و تصویری ورای آن ندارند. و اگر هم برسیاق جمله وعده پروردگار را تصدیق کنند، تفاوت زیادی بین امور موعود و لذات ما حاضر تصور نمی کنند تا در نتیجه آنرا برگزیده و ترک لذات موجود را بنمایند، بلکه تمایل طبع و نفس آنان به لذات فعلی و حاضر و گمان اینکه اینها برتر و سودمندتر است، بر آنان غلبه دارد و لذا رغبتشان به آنها وافر و زیاد است و اگر هم عقلاً یقین کنند که متاع اخروی برتر و سودمندتر و پایدارتر است، یا بسبب اشتغال به لذات دنیوی و غرق شدن در آنها، غفلت و نسیان بر یقینشان عارض می شود، و یا اگر هم بکلی غافل نشوند، آن وهم و گمان مذکور (که خواسته های دنیوی برتر از وعده های اخروی است) به شدت گریبانگیرشان می شود بطوریکه موجب پیدایش شک و شبهه برایشان می گردد، و بسبب این ترتیب دیگر رغبت در عمل برای آخرت و کوشش در جهت آن در مورد آنان صدق نمی کند. با توجه بدین عوامل است که حضرت از خداوند خواسته است که قلبش با هدایت به رغبت در عمل مجذوب شود تا سببی برای رستگاری اخروی شود تا آنجا که در میل و رغبت او هیچگونه نادانی، وهم و گمان و شبهه و غفلتی عارض نشود.....

غلبه زهد یعنی اینکه زهد در دنیا بر من مستولی شود، بنابراین اگر کسی واقعاً رغبت به آخرت و عمل برای آن پیدا کند، بی میلی و بی رغبتی به دنیا و مافیها بر دلش غلبه می کند. بدین

جهت حضرت امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:

«إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِثَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا يَمْتَرِلِيَّةَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا مِنْ بَيْنَهُمَا كَلِمَةٌ قَرِيبٌ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ عَنِ الْآخِرِ وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَفَانِ إِنْ أَرْضَيْتَ إِحْدَيْهِمَا اسْتَخْطَمْتَ الْآخِرَى»

«همانا دنیا و آخرت دو دشمن و دو چیز متفاوت و دو راه مختلف است، پس آنکه دنیا را دوست بدارد و به آن رو کند آخرت را دشمن دارد و ایندو به منزله مشرق و مغرب اند و رونده بین آندو. هر گاه یکی نزدیک شود از دیگری دور شده و ایندو همواره خصم یکدیگرند و اگر مطابق دلخواه یکی رفتار کردی، دیگری را خشمگین کرده ای»

بیان مطلب اینستکه جوینده هر یک از آنها، بقدر توجهش در طلب و جستجوی تحصیل آن، از دیگری غافل و بریده می شود. «زهد» از جمله فضایل مربوط به عفت است و در لغت به معنی ترک میل و خواهش از چیزی است، و در اصطلاح اعراض نفس از دنیا و طیبات آن می باشد، و گفته شده که ترک راحتی دنیا برای طلب راحتی آخرت است و نیز اینکه انسان آنچه را از آن دست کشیده، دلش را نیز از آن بپیراید و خالی نماید. «حسنات» اموری است که شارع به آن تشویق نموده و «سیئات» چیزهایی است که از آنها نهی شده.....

بعضی از دانشمندان گفته اند که شوق و خوف وقتی به حد ملکه رسیدند، مستلزم دوام کوشش و جدیت در عمل و اعراض از دنیا می باشند و مبدأ این شوق و خوف تصور عظمت خالق است و به اندازه آن، تصور عظمت وعده و وعید حاصل می شود. بنابراین، قدرت شوق و خوف انسان متناسب با میزان معرفت اوست. شوق و خوف دو باب با عظمت بسوی بهشت بر نعمت، و دو راه نمایان و آشکار برای وصول به مرتبه رضایت پروردگار کریم است.

اگر بگوییم که معنی امن بودن از سیئات در اثر خوف چیست؟ پاسخ اینستکه معنای آن عدم ارتکاب سیئات است. یعنی اگر کسی در اثر خوف از عقاب مرتکب سیئات نشود، از عقاب آنها هم ایمن خواهد بود و این از باب الحاق لازم به ملزوم است. در نسخه ابن ادریس رحمت الله علیه «وَ أَفْرَمِنَ السَّيِّئَاتِ» بجای «أَمِنُ مِنَ السَّيِّئَاتِ» آمده که معنایش روشنتر است.

«وَهَبْ لِي نُورًا أَشْفِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ أَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ وَ اسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَالشُّبُهَاتِ»

«و نوری به من ببخش که در پرتوش در میان مردم سلوک کنم و در تاریکی ها راه یابم و با فروغش از ظلمت شک و شبهات برهم»



در این دعا اشاره ای به کلام الهی در سوره انعام است:

«أَوْ مِنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»

«آیا آنکه را مرده بود، زنده اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه رود، مانند کسی است که در ظلمت‌ها است و راهی برای خروج از آن ندارد؟!»

گفته اند که منظور از نور، ایمان است، همچنین علم، حجت‌های آشکار و آیات و نور قرآن و اقوال نزدیک به اینها را نیز مصداق آن ذکر کرده اند. از حضرت امام باقر (ع) در معنی «نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» آمده که مقصود امامی است که به او اقتدا می‌شود و در مورد «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» فرموده کسی است که امام را نمی‌شناسد. ایمان و علم و حجت و قرآن و امام نور نامیده شده اند زیرا مردم بوسیله آنها هدایت می‌شوند و از ظلمات کفر و جهل و حیرت و گمراهی نجات می‌یابند همچنان که بوسیله سایر نورهای محسوس در تاریکیهای محسوس و ظاهری راه می‌یابند. منظور از مردم در آیه، مشی و سلوک در بین مردم است و همینطور در دعا عموم مردم می‌باشند یعنی در پرتو آن نور در میان مردم راه جوید و انسان را از همدیگر تمیز دهد، یعنی حق جوینان و اهل باطل، هدایت یافتگان و گمراهان را بشناسد. و نیز گفته شده که منظور از مردم، کاملترین آنان است که همان صاحبان علم و اخلاق فاضله و اعتقادات حقه می‌باشند. بنابراین در میان آنان در پرتو آن نور می‌رود در حالی که ایمن از عذاب دوزخ است و برای آنان (مردم) امکان اعتراض بر او نیست. و گفته اند در پرتو آن می‌رود، در حالی که دلیل و راهنمای مردم بسوی حق است تا اینکه آنان در سیرشان بخدا واصل شوند و به مستهای منازل و جای استقرار و اقامتشان برسند.

مقصود از «ظلمات» اعتقادات پست و مخدوش یا نادانیه و بدعت‌ها می‌باشد که ظلمت و تاریکی نامیده شده است، زیرا صاحب آن به راه حق هدایت نشده و لذا همچون کسی است که در تاریکیهای محسوس حرکت می‌کند که سرانجام راه یافته نشده و از در رسیدن ناگواریهایی آن نیز ایمن نیست.

نکته دیگر اینکه نور بطور واحد و ظلمات بصورت جمع آمده است، چه حق واحد است ولی باطل بیش از آن است که بتوان آنرا احصاء نمود. شک و ریب مقابل یقین است و اصل آن اضطراب قلب و نفس می‌باشد؛ شبهات جمع شبهه است یعنی آنچه از امور باطل که به وهم و گمان حق جلوه کند و امر را بر انسان مشتبه کند و بدین جهت آنرا شبهه نامیده اند. و گفته شده که شبهه عبارت است از آنچه که شبهه حق باشد و با آن احتجاج نمایند. بدین سبب متکلمین آنچه را که اهل

حق با آن حجت و برهان آورند «دلیل». گویند و آنچه را که اهل باطل با آن مساجحه کنند «شبهه» نامند.

در فرمایش حضرت امیر (ع) نیز آمده:

«وَأَلْعَا سَمَّيَتِ الشُّبُهَاتِ الشُّبُهَةَ لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَالُهُمْ فَسَيِّئَاتُ الْيَقِينِ وَ دَلِيلُهُمْ سَمَّتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْعَصَى»

«شبهه بدان جهت شبهه نامیده شده که شبهه حق است. و اما دوستان خدا روشنی‌شان در شبهات، نور یقین است و راهنمای آنها همان هدایت می‌باشد. ولی دشمنان خدا دعوتشان ضلالت و گمراهی است و راهنمایشان کوری و نایبانی است....»



مدرسان محترم و دانشجویان گرامی و صاحب نظرانی که در باره مطالب این کتاب  
از طریق نامه پستی یا تهران صندوق پستی ۱۵۸۵۵۱۳۲۲ - کرده تربیت معلم ارسال نمایند.  
دفتر نمایندگی و تألیف کتابت دسی

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۲	فصل اول - شناخت منابع و متون اسلامی
۷	فصل دوم - قرآن کریم
۵۴	فصل سوم - سنت و معرفی منابع حدیث
۹۶	فصل چهارم - نهج البلاغه
۱۴۲	فصل پنجم - ادعیه اسلامی

کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمیٰ مرتضیٰ مخدومی